

تایخ دکتر احمد غامی
ادبیات
ایران
جلد ۱
در دوره بازگشت ادبی

از نقیصه صفوی تا استقرار شروط

مؤسسه
فرهنگستان معاصر

A History of
**Persian
Literature**

During the Literary Restoration

From the Fall of Safavid Dynasty to
the Establishment of constitutional system

Dr. Ahmad Khatami

Vol.1

ISBN : 964-6748-16-3 / Vol.1 • ISBN : 964-6748-15-5 / Set Vol.
شابک (جلد ۱) : ۹۶۴-۶۷۴۸-۱۶-۳ • شابک (دوره) : ۹۶۴-۶۷۴۸-۱۵-۵



9 789648 171816

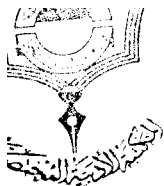


انتشارات پایا

کتاب

دکتر احمد خاتمی

تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی



١١٩٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

1862.7

تاریخ ادبیات ایران

در دوره بازگشت ادبی

(از سقوط صفویه تا استقرار مشروطیه)

جلد اول

تألیف:

دکتر احمد خاتمی

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی

خاتمی، احمد، ۱۳۳۵ -
تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی (از سقوط صفویه تا
استقرار مشروطه) / تألیف احمد خاتمی -
تهران: انتشارات پایا، ۱۳۷۳.
ج ۲.
۳۹۰۰۰ ریال (دوره دو جلدی).

ISBN 964 - 6748 - 15 - 5 (دوره)

ISBN 964 - 6748 - 16 - 3 (ج ۱)

ISBN 964 - 6748 - 14 - 7 (ج ۲)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج ۱ و ۲ (چاپ دوم: بهار ۱۳۸۰).

۱. ادبیات فارسی - قرن ۱۲ - تاریخ و نقد.

۲. ادبیات فارسی - قرن ۱۳ - تاریخ و نقد.

۳. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه. ۱۳۲۴.

۱۳۲۷ ق. تأثیر بر ادبیات. الف. عنوان.

۸ ط. / ۹

PIR ۳۳۷۵ / ۲۲خ

۷۳-۴۱۸۶ م

کتابخانه ملی ایران

محل نگهداری



انتشارات پایا

تهران، خیابان انقلاب، بین خیابان بهار و پیچ شمیران

ساختمان ۷۰۴، طبقه ۲، شماره ۳

تلفن: ۷۵۰۵۵۰۵ - ۷۵۰۰۶۳۶

تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی (جلد اول)

تألیف: دکتر احمد خاتمی

چاپ اول: ۱۳۷۳

نوبت چاپ: دوم، بهار ۱۳۸۰

شمارگان: ۳۰۰۰

لیتوگرافی: آرمان

چاپ: دلارنگ

شابک: ۹۶۴-۶۷۴۸-۱۶-۳

شابک دوره‌ای: ۹۶۴-۶۷۴۸-۱۵-۵

حق چاپ محفوظ و متعلق به ناشر است

قیمت دوره‌ای دو جلدی: ۳۹۰۰ تومان

به نام آنکه هستی نام از او یافت.

چاپ دوم این کتاب بعد از مدتها که نایاب بود، بدون هیچ گونه کم و کاستی در محتوا منتشر می شود. تأخیر در تجدید چاپ از آن روی بود که مؤلف قصد داشت کتاب را ویرایش و پیرایش کند ولی متأسفانه توفیق نیافت و تأخیر در انتشار مجدد هم مشکلی را حل نکرد؛ به هر حال نیاز عموم علاقه مندان به تحقیقات ادبی، بویژه دانشجویان عزیز رشته ادبیات فارسی، ناشر را بر آن داشت تا بر چاپ مجدد کتاب به همان گونه که بود اصرار ورزد و نویسنده نیز از آنچه برای بهبود کتاب می اندیشید موقتاً صرف نظر و تنها به افزودن غلط نامه ای به پایان جلد دوم، بسنده کند و اصلاحات و اضافات کتاب را به وقتی دیگر واگذارد و از خدای بزرگ بخواهد تا آن وقت به درازا نکشد و توفیق این کار را بیاورد. ان شاء الله.

به «عزیز» عزیزم که

یک حرف و دو حرف بر زبانم

الفاظ نهاد و گفتن آموخت

فهرست مطالب

پیشگفتار	۹
فصل اول: نگاهی به تاریخ، اوضاع سیاسی و اجتماعی	۱۳
نگاهی به تاریخ	۱۵
مروری بر اوضاع اجتماعی ایران	۲۵
آشنایی ایران با تمدن اروپائی	۴۰
فصل دوم: اوضاع دینی و مذهبی و موقعیت عالمان دینی	۴۵
دوره افشاریه	۴۷
دوره زندیه	۵۲
دوره قاجاریه	۵۴
فصل سوم: تصوف و عرفان در دوره بازگشت	۶۵
تصوف از آغاز تا پایان عهد صفوی	۶۷
تصوف در عهد صفویه	۷۱
تصوف و عرفان در دوره بازگشت	۷۵
معروف‌ترین سلسله‌های صوفیانه در عهد بازگشت	۷۷
آثار معروف عارفان و صوفیان در این عهد	۱۱۶
فصل چهارم: فرق و مذاهب دیگر	۱۲۱
شیخیه و شیخیگری	۱۲۳
بابیه و بابیگری	۱۳۱

۱۳۷	 بهائیه و بهائیه‌گری
۱۴۱	 فصل پنجم: علوم اسلامی
۱۴۳	 فقه و فقها
۱۶۳	 کلام و حکمت
۱۷۹	 فصل ششم: هنر و هنرمندان
۱۷۹	 خط و خطاطان
۱۸۹	 نقاشی و نقاشان
۲۰۱	 معماری و معماران
۲۰۹	 موسیقی و موسیقیدانان
۲۱۹	 فهرست اعلام

پیشگفتار

ادبیات، یکی از ارکان اصلی فرهنگ هر جامعه است و شناخت تاریخ آن برای همه کسانی که بخواهند با فرهنگ جامعه خود یا دیگران آشنا باشند، ضروری است و همانگونه که ادبیات، جدای از شئون دیگر فرهنگی نیست و در همه حوزه‌ها، از جمله دین، سیاست، اجتماع و... تأثیر دارد جنبه‌های دیگر فرهنگی هم، در ادبیات تأثیر دارند. بنابراین شناخت ادبیات بدون توجه به دیگر مسایل فرهنگی، اجتماعی، نوعی ساده‌اندیشی است و تحقیقاً چنین شناختی، شناختی همه جانبه و کامل نخواهد بود. خوشبختانه، ادیبان و مورخان ایرانی، این ضرورت را از دیرباز احساس نموده و ضمن تحقیقات فراوان، ناهمواریهای راه پژوهش در تاریخ ادبیات فارسی را برای علاقه‌مندان هموار ساخته‌اند و البته گهگاه مستشرقان و دانشمندان غیر ایرانی هم به یاری آنها برخاسته و به این نوع تحقیقات دست یازیده‌اند. سعیشان مشکور و نامشان جاودان بادا.

اما تاریخ ادبیات در دوره بازگشت، که با کمی تسامح، سالهای بین سقوط صفویه تا استقرار مشروطیه را در بر می‌گیرد به صورتی جامع مورد بحث محققان و توجه استادان واقع نشده و بویژه در دوره افشاریه و زندیه، تحقیقی جامع صورت نگرفته است.

متأسفانه کتابهایی که در تاریخ ادبیات فارسی از سوی دانشمندان ایرانی تألیف شده، یا مانند دوره «تاریخ ادبیات ایران» تألیف استاد دکتر ذبیح‌الله صفا، به دوره بازگشت نرسیده‌اند و یا مانند «تاریخ ادبیات ایران» تألیف دکتر رضازاده شفق، به اجمال به این دوره پرداخته‌اند و در آنها به ذکر نامی و نشانی از شاعران و نویسندگان مشهور بسنده شده است. تحقیقات مستشرقین هم که مشهورترین آنها، تحقیقات ارزشمند ادوارد براون در جلد چهارم از کتاب تاریخ ادبیات ایران است، اولاً پاسخگوی تمامی سؤالات پژوهندگان در تاریخ ادبیات نیست و ثانیاً در بعضی موارد مؤلف تسامحاتی در زمینه اعتقادات، مذاهب و فِرَق و یا اشخاص از خود نشان داده است که خوشبختانه، این نوع نادرستی‌ها در چاپ جدیدی که از این جلد صورت گرفته با توضیحات و حواشی استادان محترم آقایان دکتر ضیاءالدین سجادی و دکتر عبدالحسین نوایی، تصحیح شده است.

پژوهش‌های مستقلی هم که در زمینه تاریخ ادبیات دوره بازگشت انجام یافته، متأسفانه دوره افشاریه و زندیه را دربر نمی‌گیرد. بهترین این پژوهش‌ها کتاب «از صبا تا نیما» ست که دوره قاجار به بعد را شامل می‌شود و البته در بعضی موارد هم نیاز به تأمل دارد. کارهای دیگری هم مانند «شعر در عصر قاجار» و «سبک شعر در دوره قاجار» و... صورت گرفته که محدودیت موضوعی و زمانی آنها از عنوانشان پیداست. بنابراین «دوره بازگشت ادبی» که به جهات مختلف از جمله تحولات سیاسی، اجتماعی، ادبی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخی ما به حساب می‌آید، به کتابی که تاریخ ادبیات این دوره را به صورتی جامع در برگیرد و بتواند تحقیقات پراکنده و نظریات گسسته را یکجا جمع کند و بین آنها پیوندی منطقی فراهم آورد، نیازمند بود و این مجموعه تلاشی برای رفع این نیاز فرهنگی است.

دوره‌ای که از آن به «دوره بازگشت ادبی» یاد می‌کنیم و دوره ناآرام افشاریه و دوره خواب‌آلوده و به ظاهر آرام زندیه و دوره استعمار و استقرار قاجاریه، که منجر به دوره بیداری ایرانیان شد، را در بر می‌گیرد، با تمام دوره‌های تاریخی ایران متفاوت است: از نظر سیاسی و اجتماعی، دوره بازگشت که با ظهور نادر شروع می‌شود، دوره‌ای توأم با وحشت، بر جامعه ایرانی از جمله بر مجامع ادبی و محافل علمی گسترده بود. بعد از مرگ او نیز از شدت اضطراب کاسته نشد و در زمان حکومت جانشینان او نیز ادامه یافت.

کریم خان توانست آرامشی نسبی را به ایران بازگرداند؛ اما بعد از مرگ او هم مدعیان حکومت به جان هم افتادند و همچنان خون ملت را در شیشه داشتند، تا اینکه آغامحمدخان پس از خونریزی‌های فراوان، بر دیگران چیره شد و حکومت قاجار را بنا نهاد که در حوزه ادب فارسی بسیار مؤثر افتاد.

اوضاع مذهبی در این دوره نیز اوضاع خاصی است. تشیع که در عهد صفویان به عنوان مذهب رسمی ایرانیان معرفی شده بود، در این دوره هم علیرغم تلاش‌های نادر که می‌کوشید به دلایل سیاسی، تشیع را از رسمیت بپندارد، با قدرت و قوت باقی ماند. کریم خان و جانشینان او هم چهره مذهبی داشتند اما هرگز جایگاهی را که شاهان صفوی در تبلیغ دینی یافته بودند، به دست نیاوردند. البته عالمان دینی این دوره هم، موقعیت رسمی پیشینیان خود را باز نیافتند؛ اگر چه از نفوذ معنوی آنها در میان مردم کاسته نشد. مذهب در دوره قاجاریه نیز وضعی مشابه دوره زندیه داشت؛ با این تفاوت که پادشاهان قاجاری جز فتحعلی شاه، سیاستی هم در امور مذهبی و برخورد با علمای دینی از خود نشان می‌دادند که صفا و صمیمیت را از کار آنها می‌زدود.

تصوف و عرفان هم در این دوره دستخوش حوادثی شد. صوفیه که مشهورترین آنها، پیروان شاه نعمت‌الله ولی بودند و در زمان صفویه فعالیت خود را در هند متمرکز کرده بودند، مجدداً در ایران هم فعال شدند و با مخالفت علما و فقهای این عهد روبرو گشتند و دوره‌ای پرماجرا در تاریخ تصوف آفریدند.

پیدایش «شیخیه» و بعد از آن «بابیه» و سپس «بهائیه» هم از حوادث مهم دیگر این دوره است که به نوبه خود، تأثیراتی در حوزه ادب فارسی داشته‌اند که بدون آشنایی با آنها، نگرشی همه جانبه بر تاریخ ادبیات ممکن نخواهد بود.

نزدیکی علم، بویژه علوم دینی با ادبیات، آشنایی با اوضاع علمی و عالمان این دوره را - که غالباً طبعی لطیف و ذوقی سلیم داشته‌اند - ایجاب می‌کند که در ضمن مطالب کتاب مورد توجه قرار گرفته است.

اوضاع هنر ایرانی در دوره بازگشت هم که متأسفانه جز در موارد استثنایی سیری نزولی را نشان می‌دهد به خاطر تنگاتنگی ادب و هنر، از موضوعات دیگری است که این کتاب اجمالاً به آن پرداخته است.

دو فصل پایانی این مجموعه، به بررسی نثر و نظم و نویسندگان و شاعران، در این

دوره می‌پردازد که در واقع قسمت اصلی کار است.

مجموعه حاضر، به خاطر دست‌یابی بهتر و آسان‌تر به موضوعات و پرهیز از حجم زیاد کتاب، در دو جلد فراهم آمده که جلد نخست به بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، مذهبی، علمی و هنری می‌پردازد؛ و جلد دیگر، بررسی و نقد و تحلیل اوضاع ادبی ایران را به عهده دارد.

* * *

نگارنده به هیچ روی مدعی انجام کاری عاری از نقص نیست اما معتقد است که این کار شروعی است در زمینه‌ای که تاکنون کسی به صورت کامل به آن نپرداخته است و امید دارد که با تذکرات عالمانه استادان و صاحب‌نظران و دانشجویان علاقه‌مند، کاستیها به کمال و نقاط ضعف به قوت بدل گردد و تاریخی شایسته و بایسته برای ادبیات این دوره، فراهم آید.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا

احمد خاتمی

فصل اول

نگاهی به تاریخ و اوضاع سیاسی و اجتماعی

نگاهی به تاریخ

آغاز مقطع تاریخی مورد بحث ما سقوط صفویه است. حکومتی که در سال ۹۰۷ هجری قمری به دست توانای شاه اسماعیل صفوی تأسیس شد و پس از دویست و چهل سال فرمانروایی بر مرز و بوم ایران، در زمان سلطنت شاه حسین به دست اشرف افغان از هم فرو پاشید. با انهدام صفویه نظام سیاسی و اجتماعی ایران که در این مدت از ثبات و استواری خاصی برخوردار بود، به هم ریخته شد. ظلم و بی‌داد و قتل و غارت‌های یاجیان داخلی و متجاوزان خارجی بویژه افغانها، خواب آسایش و آرامش را از دیدگان ملت ایران ربود. مردم انتظار کسی را می‌کشیدند که بتواند قدرت از دست رفته را باز یابد و ملت را از چنگال افغانها برهاند و ظهور «نادرقلی» که نام اصلیش نادرقلی بود، در این زمان طلیعه تحقق آرزوی ملت را فراهم ساخت.

نادر که شرح زندگی و اقدامات شجاعانه و گاه جسورانه‌اش زبانزد همگان است، فرزند امامقلی و متعلق به یکی از قبایل ترک نژاد افشار به نام «قرخلو» بود، وی به سال ۱۱۰۰ ه.ق. در ناحیه دستگرد از توابع دره‌گز متولد شد^۱ و در هفده سالگی اسیر ازبکان شد و پس از چهار سال اسارت گریخت و به خدمت باباعلی بیگ کوسه‌لوی افشار درآمد و مقام و مرتبه‌ای یافت. آغاز اشتهار و نام‌آوری نادر مقارن با ایامی بود که ملک محمود سیستانی^۲ بر خراسان استیلا داشت. نادر ابتدا از طرف ملک محمود به دفع

۱- تاریخ ایران، ص ۷۱۰

۲- برای اطلاع از چگونگی سقوط او رک: برفتاد صفویان، برآمدن محمود افغان، دکتر ویلم فلور، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس، تهران و هجوم افغان و زوال دولت صفوی، جونس هنری، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی، انتشارات یزدان، تهران و انقراض سلسله صفویه، دکتر لاکهارت، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی، تهران، ۱۳۴۴.

از یکان مأمور گردید اما کمی بعد، چون نسبت به مخدوم تازه خود سرکشی و استبداد به خرج می داد، از خدمت برکنار شد و به تاخت و تاز در خراسان پرداخت. به هنگام بروز این وقایع، شاه طهماسب دوم که در فرح آباد مازندران اقامت داشت، یکی از برادران خود یعنی «رضاقلی خان» را به فتح مشهد و دفع ملک محمود فرستاد و او از نادر یاری خواست. اگر چه نادر دعوت او را اجابت نمود لیکن هیچ یک از آن دو به پیروزی یکدیگر راضی نبودند و هر یک به حساب خود با ملک محمود جنگیدند و به همین جهت هر دو شکست خوردند و ملک محمود حتی بر نیشابور نیز استیلا یافت و خود را پادشاه خواند و به نام خود سکه زد.^۱

نادر پس از شکستی که از دست ملک محمود یافت، به تهیه سپاهی دیگر پرداخت عاقبت در دو فرسخی مشهد بر ملک محمود غالب شد و او با دادن اسیر و کشته بسیار گریخت. بعد از پیچیدن آوازه این فتح، شاه طهماسب نماینده ای پیش نادر فرستاد و او را به خدمت خود خواند. نادر مقدم سفیر شاه صفوی را گرامی داشت و بدینگونه به دربار شاه طهماسب دوم راه یافت^۲ و به خاطر لیاقت هایی که از خود نشان داد به لقب طهماسبقلی خان ملقب گردید و به سرداری سپاه ایران نایل آمد و به کار قلع و قمع افغانها و دیگر دشمنان ایران پرداخت. در سال ۱۱۴۳ که نادر، عثمانها را از آذربایجان و همدان بیرون رانده بود، شاه طهماسب صفوی با دولت عثمانی و روسیه، قراردادی را منعقد کرد که مورد قبول نادر نبود و همین بهانه ای در دست نادر شد تا شاه طهماسب را از سلطنت خلع کند (۱۱۴۵) و پسر هشت ماهه شاه طهماسب یعنی شاه عباس سوم را به جای وی به سلطنت بنشانند^۳ و بالاخره در سال ۱۱۴۸ ضمن شرایطی رسماً خود را شاه ایران بخواند.^۴ نادر در طول حکومت خود با لشکرکشی های فراوان و موفقیت آمیزی که داشت توانست ایالات فراوانی را به سرزمین ایران بیفزاید که از آن جمله، تمام ایالات

۱- نگا: تاریخچه نادرشاه، و. مینورسکی، ترجمه رشید یاسمی ص ۱۱ - ۱۵.

۲- تاریخ ایران، ص ۷۱۱، نگا: نادرنامه، ص ۱۸. حدیث نادرشاهی، ص ۱۵۸ به بعد. تاریخ عالم آرای نادری، ج ۱، ص ۶۳.

۳- نگا: تاریخ ایران، ص ۷۱۵ - ۷۱۷.

۴- برای اطلاع بیشتر در مورد چگونگی جلوس نادر و شرایط او برای پذیرش حکومت بنگرید: تعلیقات حدیث نادرشاهی ص ۱۷۸ - ۱۸۸. نادرنامه، ص ۴۴. تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱، ص ۸۵ - ۸۸.

واقع در شمال و غرب رود سند بود که توسط امپراطور مغول هند به نادر واگذار شد.^۱ در سال ۱۱۵۴ سوء قصدی به جان نادر شد و سبب شد تا نادر به پسرش رضاقلی میرزا شک برد. این حادثه مایه تغییرات کلی در اخلاق نادر شد و از آن پس رفتار و سیاست نادر هر روز ظالمانه تر گردید تا اینکه در سال ۱۱۶۰ توسط عده‌ای از رؤسای افشاریه و قاجاریه به قتل رسید.

پس از انتشار خبر قتل نادر، افاغنه و ازبکان که به خان افشار تکیه داشتند و از ایرانیان سخت بیمناک بودند، اردوی نادری را غارت کرده، به سرکردگی احمدخان ابدالی به قندهار گریختند. علیقلی خان، برادرزاده نادر که در این ایام در هرات بود از این واقعه مطلع شد و به مشهد آمد و یکی از غلامان خود را به تصرف کلات و ضبط خزاین نادر فرستاد. سپس بر جمیع شاهزادگان خاندان خود دست یافت و همگی را جز شاهرخ میرزا کشت و در ۲۷ جمادی الاخری سال ۱۱۶۰ در مشهد با لقب عادلشاه و علিশاه، به جای عموی خود به تخت سلطنت نشست و ابراهیم خان، برادر کوچکتر خود را، سردار و مأمور اصفهان نمود. ابراهیم خان سال بعد خود را در اصفهان، ابراهیم شاه خواند و مدعی حکومت شد و در جنگی که بین او و برادرش در خاک زنجان صورت گرفت، عادلشاه مغلوب گردید و به حکم برادر، کور شد.

ابراهیم شاه پس از این توفیق، شاهرخ میرزا را از مشهد فرا خواند تا سلطنت را به نام او کند، اما مردم مشهد این دعوت را حيله دانستند و خود، شاهرخ را در نهم شوال ۱۱۶۱ در مشهد پادشاه خواندند. ابراهیم شاه که در هفدهم ذی الحجه ۱۱۶۱ در عراق نام سلطنت بر خود نهاده بود و خود را برای دفع شاهرخ آماده می کرد، در سال ۱۱۶۲ به دست هواداران شاهرخ کور شد و بدینسان رقیبی برای شاهرخ شاه باقی نماند. اما میر سید محمد، متولی مشهد که سلطنت را حق صفویه می دانست علیه شاهرخ شورید و او را نابینا کرد و خود با نام شاه سلیمان ثانی در مشهد به تخت شاهی نشست. اما پس از چهل روز مردم مشهد او را کور کردند و شاهرخ شاه نابینا را مجدداً به سلطنت نشانددند و شاهرخ به همین حال در مشهد، اسمی از سلطنت داشت تا به دست آغا محمد خان قاجار گرفتار آمد و پس از شکنجه‌های بسیار سرانجام در سال ۱۲۱۰ وفات یافت و

پسرش نادر میرزا جای او را گرفت تا اینکه حکومت او هم در سال ۱۲۱۸ به دست فتحعلی شاه برانداخته شد و سلسله افشاریه بکلی منقرض گردید.^۱

هر قسمت از قلمرو نادر که در واقع پس از قتل او از هم فروپاشیده شده بود به دست کسی افتاد: هرات و قندهار را احمد خان ابدالی تصرف کرد و کریمخان زند و آقامحمد حسن خان قاجار بر سر لار و فارس به جان یکدیگر افتادند و سرانجام خان زند توانست بر فارس و عراق عجم و آذربایجان و مازندران مسلط شود کریمخان تا حدی توانست امنیت از دست رفته را باز آورد. وی شیراز را پایتخت خویش قرار داد و در آن شهر به تأسیس مساجد و بازارها و... همت گمارد.^۲ سپس شورش حسینقلی خان قاجار را دفع کرد و با فتح بصره آن را از چنگال عثمانیان بیرون آورد.^۳ کریمخان که خود را با عنوان وکیل‌الرعا یا معرفی می‌نمود در طول حکومت به سادگی زندگی می‌کرد و سعی در برقراری عدل و انصاف داشت و با آنکه خود چندان مایه علمی نداشت، به علما و دانشمندان و اهل ادب احترام می‌گذاشت. سیاست خارجی ایران در عهد کریمخان که مبتنی بر ارتباط با دولتهای خارجی بود بر رونق اقتصادی ایران افزود. مرگ کریمخان در سال ۱۱۹۳ مجدداً ایران را صحنه بی‌نظمی شدید کرد، و چون از جانب کریمخان شخص خاصی برای جانشینی وی معین نشده بود با مرگ او عده‌ای از اطراف و اکناف بر سر جانشینی کریمخان با یکدیگر درگیر شدند. زکی خان در شیراز که توجه زیادی به مسأله جانشینی داشت بلافاصله پس از خبر مرگ وکیل‌الرعا، بسیار از بزرگان خاندان زند را کور کرد یا به قتل رسانید. و ابوالفتح خان و محمدعلی خان را بر تخت نشاند و خود زمام امور را عملاً در دست گرفت. صادق خان، برادر کریمخان که به هنگام مرگ کریمخان در بصره به سر می‌برد، به شیراز بازگشت اما قبل از ورود به شهر، جانب احتیاط را رعایت کرد و بنا به قول صاحب تاریخ زندیه در نزدیکی شهر اقامت کرد و از داخل شدن در شهر پرهیز نمود.^۴

۱ - تاریخ ایران، ص ۷۳۶-۷۳۷.

۲ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، دکتر غلامرضا وهرام، معین، تهران ۱۳۶۶، ص ۵۰-۵۲.

۳ - تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۱۴۶.

۴ - تاریخ زندیه ص ۸ تا ۹.

پس از مرگ زکی خان در شب ۲۹ جمادی الاول ۱۱۹۳ هـ به دست طرفداران ابوالفتح خان، ابوالفتح به شیراز بازگشت و به سلطنت نشست و از روی ناپختگی و جوانی صادق خان - برادر کریمخان - را که داعیه سلطنت داشت به شیراز فراخواند و زمینه برکناری خود را با دست خویش مهیا ساخت تا اینکه در سال ۱۱۹۳ رسماً از سلطنت خلع شد.^۱

صادق خان پس از به دست گرفتن زمام امور، بنای ناسازگاری را با صاحب منصبان عهد زکی خان گذاشت و بسیاری از آنها را کور کرد یا به قتل رساند. تا اینکه در هجدهم ربیع الاول ۱۱۹۶ پس از مدتی محاصره در قلعه شهر شیراز به دست علی مرادخان که خود را لایق جانشینی کریم خان می دانست و هر از چند گاهی به مقابله با صادق خان بر می خاست^۲، گرفتار شد و بنابه روایت کوهمره ای در ذیل *مجمل التواریخ*، پس از آنکه به دست علی مرادخان کور شد، با خوردن سائیده الماس مرد^۳. و بدینسان شروع کار علی مرادخان مصادف با آغاز حرکت آغامحمدخان در نواحی مازندران بود. علی مرادخان از حرکت آغامحمدخان دل خوشی نداشت، لذا شیخ ویس خان، پسرش را، مأمور کرد تا با آغامحمدخان بجنگد و شیخ ویس، در نواحی ساری با سپاهیان آغامحمدخان برخورد کرد و آنها را شکست داد.^۴ و خود در ساری ماند و محمد ظاهرخان را برای دفع کل سپاه آغامحمد خان مأمور کرد، اما بعد از مدتی به علت عدم تجربه محمدظاهر خان، آغامحمد خان بر سپاه ظاهر خان غلبه یافت و وقتی خبر به ویس رسید و او گزارش را به علی مرادخان اطلاع داد، کار از کار گذشته و فرصت از دست رفته بود. البته در این شکست، بیماری علی مرادخان و حمله جعفرخان برای دستیابی به حکومت هم مؤثر بود اگرچه نبرد با جعفرخان نیز با مرگ علی مرادخان در مورچه خورت اصفهان ناتمام ماند (صفر ۱۱۹۹) و با مرگ علی مرادخان، جعفرخان به حکومت رسید ولی درگیری های متعدد جعفرخان با رقبای خود همچنان ادامه داشت.

از میان رقیبان، آغامحمد خان، از همه قدرتمندتر بود. علاوه بر آن، اعتراضات ایلات و عشایر و بزرگان ولایات در گوشه و کنار را هم نباید نادیده گرفت، که به نحوی از

۱ - همان مأخذ، ص ۱۲. برای اطلاع بیشتر رک: روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۷۲ به بعد.

۲ - برای توضیح مطلب نگاه: تاریخ زندیه، ص ۱۴ - ۱۹ و تاریخ ایران، ص ۷۴۸، بازماندگان کریمخان

۳ - *مجمل التواریخ* ص ۳۴۷. ۴ - تاریخ زندیه ص ۲۰

عده هر یک تا سال ۱۲۰۳ که بیماری شدیدی بر او عارض شد، برآمد. اما در این سال خبر بیماری او توسط یکی از افراد جعفرخان به صید مرادخان و حاجی علی قلی و ابراهیم خان، که زندانی بودند رسید و آنها توانستند خود را از بند رها کرده و بر جعفرخان تاخته و او را به قتل برسانند (۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۰۳).

پس از قتل او صید مرادخان به نام خود سکه زد اما بعد از مدتی لطفعلی خان توانست شیراز را فتح و صید مرادخان را اسیر و محبوس گرداند و ضمن انتقام از قاتلین پدرش در دوازدهم شعبان ۱۲۰۳ جانشین پدر گردد.^۱

حکومت لطفعلی خان که از سال ۱۲۰۳ تا ۱۲۰۹ ادامه یافت مقارن با حمله آغا محمد خان قاجار برای تسخیر شیراز و جنگ با لطفعلی خان بود. در سال ۱۲۰۴ آغامحمد خان روی به شیراز نهاد و لطفعلی خان، به ناچار شیراز را ترک کرد و به دشتستان گریخت و آغامحمد خان شیراز را گرفت. اما در سال بعد لطفعلی خان به کمک حاجی ابراهیم کلانتر، شیراز را پس گرفت اما پی در پی با آغامحمد خان در زد و خورد بود تا اینکه در سال ۱۲۰۹ هجری به دست وی کشته شد و بدینسان حکومت زندیه پایان پذیرفت.^۲

آغامحمد خان در سال ۱۲۱۰ در دشت مغان رسماً تاجگذاری کرد ولی مدت عمر پادشاهی آن بیش از پانزده ماه طول نکشید و در سال بعد از تاجگذاری یعنی در بیست و یکم ذی‌القعده ۱۲۱۱ به قتل رسید، اگرچه سلطنت آغامحمد خان عملاً با مرگ کریمخان آغاز شده بود.

سرجان ملکم سیما و خصلت او را اینچنین بیان می‌کند:

«آغامحمد خان در شصت و سه سالگی به قتل رسید. بیش از بیست سال حاکم بخش اعظمی از ایران بود ولی فقط برای مدت کوتاهی توانست بلامعارض حکومت کند. او چنان باریک‌اندام بود که از فاصله دوری مانند جوان چهارده یا پانزده ساله‌ای به نظر می‌رسید. صورت بی‌مو و چروکیده‌اش شبیه یک زن سالخورده بود و حالت

۱ - تاریخ ایران، ص ۷۵۱

۲ - همان مأخذ، برای اطلاع بیشتر درباره حکومت کریمخان و جانشینان وی رک: تاریک گیتی گشا، محمد صادق نامی. جانشینان کریمخان زند، حسن خوب نظر، شیراز ۱۳۵۴. تاریخ زندیه، هادی هدایتی، تهران ۱۳۳۴. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، دکتر غلامرضا وره‌رام، نشر معین، تهران.

سیمایش هیچگاه خوش آیند نبود، بلکه هنگام غضب وحشتناک به نظر می‌رسید و این شاه اغلب غضبناک بود. او خود نیز بر این امر واقف بود و دوست نداشت کسی به چهره‌اش نگاه کند. در دوره جوانی این شاهزاده، بزرگترین دشمنی در حق او روا شد و بعدها رفتارش براساس خاطره‌ای که از این مصیبت داشت رنگ گرفت. مهمترین شوری که در سر می‌پروراند، عشق به قدرت بود، دومین آرزو، سومین انتقام بود. در هر سه مورد افراط می‌کرد و هر یک از آنها متمم دیگری بود. این دو هوس آخری همیشه در مقابل هوس نخستین زانو می‌زدند، آگاهی او از خصلت و احساسات دیگران بی‌تأثیر بود و به علت داشتن این آگاهی و توانایی‌اش در پنهان کردن مقاصد خود از دیگران به طور خارق‌العاده‌ای بر دشمنان خود فائق می‌شد. در مناسبات خود با دشمن تا کار با حيله از پیش می‌رفت به زور متوسل نمی‌شد و حتی در میدان کارزار، سیاست او بر شمشیر می‌چربید. هنگامی که از تواناترین و مورداعتمادترین وزیرش پرسیدند که آیا آغامحمد خان شجاع است یا نه، پاسخ داد: شکی نیست، ولی به سختی می‌توانم صحنه‌ای را به یاد آورم که او فرصت نشان دادن شجاعت خود را داشته باشد. و با تأکید اضافه کرد: سر شاه هیچگاه به دستش مجال نمی‌داد.^۱

پس از مرگ آغامحمد خان ولیعهد و برادرزاده‌اش، فتحعلیشاه که تا آن زمان «باباخان» نام داشت و حاکم فارس بود از فارس به تهران حرکت کرد و در روز عید فطر سال ۱۲۱۲ جلوس نمود و مخالفان خود را یکی پس از دیگری از پای درآورد: علی قلی‌خان، برادر آغامحمد خان و محمد خان، پسر زکی‌خان زند نابینا شدند و صادق‌خان شقاقی که قاتلان آغامحمد خان را پناه داده بود، فراری شد و حسینقلی خان، برادر فتحعلی شاه هم که دو بار یاغی شده و مطالبه تاج و تخت نموده بود دستگیر و سرانجام نابینا گردید و بالاخره توانست تا سال ۱۲۱۸ تمام فتنه‌های داخلی را فرو نشانده و پایه‌های سلطنت خود را محکم و استوار سازد. اما حوادث و اتفاقات خارجی که در زمان فتحعلی شاه رخ داد، کار را بر این پادشاه سخت کرد که مهمترین آنها رقابت انگستان و فرانسه و تجاوزات دولت روس به اراضی ایران و تیرگی روابط ایران و عثمانی است و چون هیأت‌هایی هم به سرکردگی جان ملکم^۲ و هارفورد جونز^۳ و آماد

۱ - تاریخ ملکم جلد دوم ص ۳۰۰ - ۳۰۲، تاریخ ادبیات ادور- براون ج ۴ ص ۱۵۰ - ۱۵۱

2 - John Malcolm

3 - Harford Johns

ژوبر^۱ و ژنرال گاردان^۲ (در سالهای ۱۲۱۵ - ۱۲۲۲) به ایران روانه شدند خطر روزافزون روسیه نیز فراهم آمد، که منجر به معاهدات پیاپی و مصیبت بار گلستان در بیست و نهم شوال سال ۱۲۲۸ و ترکمان چای در پنجم شعبان سال ۱۲۳۳ و جنگ با ترکیه عثمانی در سال ۱۲۳۷ شد و در سال ۱۲۳۸ به معاهده ارزروم انجامید.

فتحعلی شاه را پادشاهی عیاش و حریص دانسته اند که تا اندازه ای هم از هنر شاعری بهره داشته است. مرگ فرزندش عباس میرزا در سن چهل و شش سالگی در پدر بسیار تأثیر گذاشت چنانچه یکسال بعد از مرگ عباس میرزا، فتحعلی شاه قاجار نیز بدرود حیات گفت (نوزدهم جمادی الثانی ۱۲۵۰ هـ ق در سن شصت و هشت یا شصت و سه سالگی).^۳

پس از مرگ فتحعلی شاه نوه اش محمد شاه، فرزند عباس میرزا به تخت سلطنت نشست و با عمویش ظل السلطان و برادرش فرمانفرما که مدعی تاج و تخت بودند درگیر شد و بدون در دسر جدی آنها را قلع و قمع کرد. از حوادث مهم زمان محمد شاه، عزل و قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است در سال ۱۲۵۱ هـ ق. که عهده دار مقام وزارت بود.^۴ دیگر از حوادث مهم این زمان طغیان اسماعیلیه و جنبش بابیه است که درباره آنها در جای خود سخن گفته ایم.^۵ پس از مرگ محمد شاه در ششم شوال ۱۲۶۴ هـ ناصرالدین شاه ولیعهد و فرزند محمد شاه که در آن زمان حکمران تبریز بود، به تهران آمد اما قبل از رسیدن به تهران و در دست گرفتن زمام امور، مادرش مهد علیا بر کارها مسلط شده بود. ناصرالدین شاه که در ۱۲۶۴ رسماً تاجگذاری کرد بلافاصله میرزا تقی خان امیرکبیر معروف به امیرنظام، که بدون شک از بارزترین چهره های سیاسی در دوره های اخیر است را به وزارت برگزید. با انتخاب این مرد باهوش و علاقه مند و مخلص، در مدتی کوتاه اقدامات بزرگی در جهت رشد همه جانبه کشور انجام پذیرفت، اما متأسفانه شاه بر اثر سیاستهایی که از سوی حاسدان در مورد امیرکبیر صورت گرفت،

1 - Amadee Jaubert

2 - Gardan

۳ - بنگرید: تاریخ ایران، عباس اقبال، ص ۷۵۴ - ۸۰۹. تاریخ سیاسی و اجتماعی در عصر قاجار، ص ۴۸ تا ۵۶.

۴ - درباره قائم مقام در بخش نثرنویسان سخن به میان آمده است.

۵ - رک: ص ۱۰۳

اقدام به قتل او نمود و حاجی علی خان حاجب الدوله او را به هنگامی که در باغ فین تبعید بود، کشت (هفدهم ربیع الاول ۱۲۶۸ ه)^۱

دوران حکومت پنجاه ساله ناصرالدین شاه بآستثنای چهار سال اول که مصادف با کشمکش‌های مذهبی به خاطر فتنه و آشوب باییه بود و شش سال آخر سلطنت که هیجانهای سیاسی را به همراه داشت دورانی آرام و توأم با صلح و آرامش نسبی قلمداد شده است. در دوره ناصرالدین شاه اقداماتی در جهت آشنائی با تمدن کشورهای غربی صورت گرفته که در بخش اوضاع اجتماعی به آنها اشاره شده است.

پس از آنکه ناصرالدین شاه در روز جمعه ۱۷ ذی القعدة سال ۱۳۱۳ در حرم حضرت عبدالعظیم به دست میرزا رضای کرمانی به قتل رسید، پسرش مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست و پس از کشمکش‌های فراوان قانون اساسی مشروطیت را در ۵۰ ماده که در تاریخ ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ از تصویب مجلس گذشت، امضاء نمود. و چند روز پس از آن درگذشت. و فرزندش محمد علی میرزا جانشین او شد و به مخالفت با مشروطیت برخاست و به صلاح‌دید کلنل لیاخوف، فرمانده گارد سلطنتی، به باغشاه رفت و دستور داد تا عمارت بهارستان را به توپ بستند و عده‌ای از آزادیخواهان را کشتند. با انحلال مجلس مشروطه ایران که از ۱۴ جمادی‌الآخری ۱۳۲۴ تا ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ طول کشیده بود از میان رفت و دوره استبداد صغیر شروع شد. ولی این وضع دوام نیافت و در ایام استبداد صغیر که اندکی بیش از یک سال طول کشید نزاع بین طرفداران مشروطه و مخالفان باقی بود. اگرچه شاه با توپ بستن مجلس دارالشوری و برافکندن انجمنهای ملی در پایتخت، بر مخالفین خود غالب آمد، لیکن اکثر شهرها، زیر بار استبداد او نرفتند.

نقض قول شاه و دشمنی او با مشروطه که مردم آن را به زحمت به دست آورده بودند، آزادیخواهان را در شهرها به قیام علنی و جنگ با قوای دولتی و نمایندگان شاه واداشت. آزادیخواهان تبریز که شهر را به تصرف خود در آورده بودند و مقاومت مردانه مردم تبریز به ریاست ستارخان، سردار ملی و باقرخان، سالار ملی، کم‌کم در شهرها و نواحی دیگر هم مؤثر واقع شد و دیگران را به قیام واداشت از آنجمله: محمد ولی خان

تنکابنی است که ابتدا از طرف محمدعلی شاه مأمور سرکوبی ملیون تبریز شده بود به تنکابن آمد و به طرفداری مشروطه برخاست. جماعتی از مهاجرین ایرانی قفقاز و ارامنه به ریاست پیرم خان و غیره در رشت با محمد ولی خان که بعدها سپهدار اعظم لقب یافت، دست یکی کردند. در اصفهان نیز، رؤسای بختیاری خود را هواخواه مشروطیت قلمداد نمودند و علیقلی خان سردار اسعد، که به اصطلاح از رؤسای روشنفکر این طایفه در فرنگستان بود به اصفهان آمد و به دستیاری نجفقلی خان صمصام السلطنه، اصفهان را از دست قوای دولتی گرفت^۱ و سرانجام مجاهدان و آزادیخواهان از اطراف به تهران آمدند و پس از جنگ مختصری که در قریه بادامک، در نزدیکی کرج، اتفاق افتاد، حامیان شاه شکست خوردند و آزادیخواهان در بیست و هفتم جمادی الاخری ۱۳۲۷ وارد تهران شدند و محمد علی شاه به سفارت روس پناه برد و از سلطنت مستعفی گردید. پس از خلع او احمد میرزا که هنوز طفل بود به سلطنت برگزیده شد و عضدالملک به نیابت از او به کارها رسیدگی می کرد. بدین ترتیب خطر اضمحلال مشروطیت و قوت استبداد از بین رفت. و دوران جدیدی در تاریخ سیاسی و ادبی ایران آغاز شد.^۲

۱ - تاریخ ایران، ص ۸۵۶ - ۸۵۷

۲ - برای اطلاع بیشتر در مورد شاهان قاجار و مسائل سیاسی دوره قاجار بنگرید: رساله مجدی، حاج میرزا محمد خان مجدالملک، با تصحیح و مقدمه فضل الله گرگانی، اقبال، تهران. المآثر و الآثار، اعتماد السلطنه، محمد حسنخان به کوشش ایرج افشار، حقایق الاخبار ناصری، محمد جعفرخان حقایق نگار، تهران، بی نا ۱۲۸۴. و آغامحمدخان قاجار، علی اصغر شمیم، ابن سینا، تهران. اسناد سیاسی دوره قاجار، ابراهیم صفایی، بابک، تهران. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران. استبداد صغیر، مهدی ملکزاده، ابن سینا، تهران. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دوره معاصر، سعید نفیسی، بنیاد فرهنگ، تهران. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر قاجار، دکتر غلامرضا وهرام، معین، تهران.

مروری بر اوضاع اجتماعی ایران

از آنجا که شناخت اوضاع اجتماعی هر جامعه نقش مؤثری در شناخت فرهنگی، ادبی آن جامعه دارد لذا مناسب است تا در این بخش در کنار مسائل سیاسی، که بدان اشاره شد، مروری هم بر اوضاع اجتماعی دوره افشاریه، زندیه، قاجاریه داشته باشیم تا خوانندگان با اطلاع و آگاهی از اوضاع و احوال اجتماعی جامعه ایرانی، در هر یک از ادوار مذکور به مسائل ادبی نیز توجه داشته باشند و در نقد و بررسی، جانب اعتدال رعایت شود. لازم به تذکر است که متأسفانه مورّخین و وقایع نگاران ما در همه ادوار، از جمله در دوره‌های مورد بحث هرگز به اوضاع و احوال اجتماعی به صورت یک مسأله مهم و جدی توجه نداشته‌اند، و جز به شرح جنگها و خونریزی‌ها و لشکرکشی‌ها و یا به رصف شاهان و شاهزادگان، نپرداخته‌اند و اگر مسأله‌ای را هم در خصوص اوضاع اجتماعی مطرح نموده‌اند به صورت جنبی و تبعی بوده است؛ تحقیقاتی که بعداً مورّخین و علما در خصوص اوضاع اجتماعی انجام داده‌اند بیشتر بر اساس سفرنامه‌ها و تحقیقات سیاحان و محققان غربی صورت گرفته است، که بیشتر به جنبه‌های اجتماعی پرداخته و آنچه را به چشم خود دیده و یا شنیده‌اند، در سفرنامه‌هایشان آورده‌اند.

* * *

قبل از ورود به بحث در اوضاع اجتماعی، لازم است اشاره کنیم که روابط قبیله‌ای از دیرباز در ایران دارای اهمیت بسزائی بوده است و قبایل از قدرت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند، به طوری که گاهی حکومتی را ساقط می‌کرده و زمانی گروهی را به قدرت و

حکومت می‌رسانده‌اند.

در قرن دوازدهم هجری، ایلات ایران از قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده‌اند، و آرامش و ناآرامی منطقه‌ای به وجود آنها بستگی داشته است. تشکیلات منظم و روحیه جنگاوری ایلات، گاهی دولت مرکزی را نیز به زانو درمی‌آورد و به همین علت همواره مورد توجه دستگاه حاکم در ایران بودند.

قبایل معروف قرن دوازدهم هجری در ایران، عبارت بودند از افشارها، قاجارها، قشقایی‌ها، لرها و کردها که هر کدام در بخشی از ایران قدرتی داشتند.^۱ قبایل ایرانی این قرن را از نظر زبانی که با آن تکلم می‌کرده‌اند به چهار شاخه بزرگ تقسیم کرده‌اند که هر یک به شعبه‌هایی تقسیم می‌شود:

۱- قبایل ترک زبان: که از بزرگترین و سرسخت‌ترین قبایل آن زمان بودند. به درجه‌ای که بعضی از آنها بخصوص قبایل ترکمن کار عادی خود را غارت شهرها و دهات و کاروانها قرار داده و از این راه زندگی می‌کردند.

۲- قبایل کرد زبان: که بخصوص در نواحی غرب ایران، در محور همدان، کرمانشاهان، بغداد ساکن بودند و خود به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌شدند.

۳- قبایل لر زبان: که در مناطق کوهستانی واقع در سرحدات آن زمان ایران عثمانی و بخصوص در نواحی مرکزی و اطراف اصفهان مسکن داشتند و به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌شدند.

۴- قبایل عرب زبان: که تقریباً در نواحی جنوبی و در طول ساحل خلیج فارس و بخصوص در خوزستان پراکنده بودند. این قبایل در اصل ساکن کشورهای عرب‌نشین بودند و پس از حمله چنگیز به ایران مهاجرت کرده، ساکن این کشور شده بودند. غالب شاخه‌های این قبایل زبان اولیه خود را فراموش کرده، تحت تأثیر محیط، تغییر زبان داده بودند.^۲

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲- نگا: تاریخ زندگی، ص ۶۹-۷۹. برای اطلاع بیشتر از اوضاع اجتماعی دوره افشاریه می‌توان به: تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، دکتر رضا شعبانی، انتشارات نوین، تهران ج ۱/ بخش دوم، تعلیقات تاریخ نادرشاهی در نادرنامه به اهتمام رضا شعبانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مؤمن، انتشارات دانشکده علوم اجتماعی که با دیدگاه خاصی به مسائل زمان نادر می‌پردازد رجوع کرد.

دوران افشاریه

نیمه دوم قرن دوازدهم هجری، ایران کشوری آشفته است که خونریزی و جنگ و غارت بر آن حکومت می‌کند. جامعه ایرانی در این مقطع زمانی، جامعه‌ای است غم‌زده، مضطرب و پریشان، به نحوی که در ادوار دیگر تاریخی، نظیر آن را کمتر می‌توان یافت. جامعه ایرانی در دوره افشاریه تابع هیچ قانون اجتماعی نبوده و پایه‌های آن در آداب و رسوم و سنن کهنه قدیمی که قرن‌ها بدون هیچگونه تغییری وجود داشت، استوار بود. و علت این مطلب نیز روشن است، زیرا وقتی پس از دویست و پنجاه سال، سلطنت صفویان به سادگی به دست عصیانگران افغانی از هم فرو بپاشد و به دنبال آن «پوستین دوززاده»^۱ ای زمام امور را به دست گیرد؛ بجاست که بزرگان و اشراف و باقی ماندگان از شاهزادگان خود را از چوپانان و پوستین دوززادگان کمتر نبینند و هر یک در خطه خود، کوس رهبری زنند و تاج و تخت پادشاهی طلبند و همین ادعاها و سلطنت طلبی‌ها کافی است تا نظام اجتماعی جامعه را به هم زند و آسایش و رفاه را از مردم بگیرد. علاوه بر این برتری جویها که با شورش افغانان و کشتار فراوان مردم همراه بود^۲، وجود نادر برای بی‌ثباتی و ظهور هرج و مرج کافی می‌نماید. زیرا با روحیه جنگ طلبی و شدت مبارزات و کشتارهای خود بویژه در اواخر عمرش آثاری را در حیات ملی باقی گذاشت که خاطره‌های ناخوشایندی را به دنبال داشت و خلاصه اینکه بر ابتذال اخلاقیات و تنزل رشد اجتماعی و کاهش خلقیات شریف مردمی، مؤثر واقع شد.^۳

پس از مرگ نادر، رشد اجتماعی به خاطر شدت بی‌ثباتی، تنزل یافت تا آنجا که «هیچکس بر دیگری اعتماد نمی‌کرد و نقض عهد و شکستن پیمان چنان عمومیت یافته بود که در نظرها قبیح نمی‌نمود...»^۴

با بررسی اوضاع اجتماعی مردم در دوره افشاریه چنین برمی‌آید که در این دوره

۱ - بعضی از تذکره‌نویسان تعداد کشته‌شدگان شورش افغان را دو میلیون نفر (چهارکرور دانسته‌اند فارسنامه ناصری، ص ۱۶۸) و این در حالی است که بعضی از مآخذ دیگر تعداد را از نه میلیون متجاوز دانسته‌اند (نگا: قول لومر کنسول فرانسه در تریپوئی، ص ۲ تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه).

۲ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه ص ۲۴۸.

۳ - همان مأخذ

و انفسا، تنها قانون رایج زندگانی «قانون جنگل» و «قدرت بی‌پیرایه و تکلف‌ناپذیر زور و خشونت» بوده است. و اگر بتوان در قسمت اعظم این عصر، از استیلای افغانان بر اصفهان تا پایان اقتدار افشاریان بر همه ایران، بر جان‌کندن پرترس و وحشت مردم وحشتزده و درمانده، نام زندگی گذاشت، تردید نیست که تنها هنر اساسی این زندگان، همان حفظ نام و نشان خود، در تحت شرایط دشوار بوده است. اثرهای نکبت‌بار چنین نحوه زیستنی، معلوم است که چگونه گریبان انسانها را می‌گیرد و باعث از میان رفتن مناصب خاص و عزت نفس می‌شود. از طرفی هم شوریدگی احوال توده را موجب می‌گردد و نوامیس اجتماعی و سنن ارزنده مذهبی و میراث‌های گرانقدر ملی را تهدید می‌کند. تنزل سطوح اخلاقی بالمآل به انحطاط ارزشها ختم می‌شود و با از هم پاشیدگی نظامهای ارجمند، حیاتی عاری از درخشش و جاذبه و قابلیت اعتناء را سبب می‌گردد تا آنجا که شخص و در تداوم او اشخاص، به موجودات عاجز و درمانده و بی‌ارزشی مبدل می‌شوند که تنها نهمت زندگانی را زیستن تلقی می‌کنند.^۱

وضع شهرهای ایران در دوره افشاریان، نیز وضع مطلوبی نیست. چه غالباً از دست حاکمی به حاکم دیگر می‌افتادند، و فرمانروایان از هیچگونه تعدی و اجحافی دریغ نمی‌ورزیدند، و به طور کلی باید گفت که مردم در هیچیک از عمده مراکز مدنی و فرهنگی ایران چون تبریز، همدان، اصفهان، قزوین، شیراز، کرمان، هرات، مرو و مشهد از رفاه و نعمت کافی برخوردار نبوده‌اند^۲، و شاید تنها شهری که تا یک اندازه، آنهم در ابتدای زمامداری نادر، رونقی به خود دیده و بازارهای تجاریش بیش و کم به راه افتاده است، مشهد باشد که «لکه‌هارت» در توصیفش می‌نویسد: در سال ۱۱۴۱/۱۱۵۴ نادر مدت دو ماه در آن به سر برد و چون مسقط‌الرأس و مورد توجهش بود، در نظر داشت که آن را به عنوان پایتخت خود انتخاب کند.^۳

بدبختی و درماندگی مردم ایران را در دوره افشاریه می‌توان از لابلای گزارشهایی که در روزنامه‌ها و کتب تاریخی و سفرنامه‌ها به چاپ رسیده است به دست آورد. برای

۱ - نگا: همان مأخذ ص ۲۵۱ به بعد.

۲ - سهل است که در مهمتر بخش حیات خود از رونق افتاده و به دلیل فجایع متعددی که در آنها معمول می‌شده، از شکوه دور مانده‌اند. همان، ص ۲۵۲.

۳ - به نقل از تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱/ ص ۲۵۴.

نمونه چند نکته نقل می‌شود:

... نادر در کرمان جماعت بسیاری را کشته یا کور کرده است. تنها به این دلیل که پول کافی برای پرداخت مالیاتهای سنگینی که بر آنها بسته شده است نداشته‌اند! برخی از اهالی مجبور شده‌اند که برای تأمین عوارض شاقی که بر آنها تحمیل شده، زنان و فرزندان خود را به بهای پنج یا شش روپیه به سربازان تاتار اردوی نادر بفروشند!

در تاریخ عالم آرا در شرح ورود نادر به هویزه آمده است: «... برخی از رؤسا و سرخیلان را که در عمارات و بناهایی متحصّن شده بودند، گرفته به قتل آوردند، و سه شبانه‌روز، نساء و اطفال عوام‌الناس را به غازیان بخشیده، عرض و ناموس بر مردم نمانده، بی‌سیرتی که از حَیْز خیال بیرون است، به حال آن مسلمانان راه یافت و بعد از ریزش نایره قهر قهرمانی، اندک تسکین یافته، سایه مرحمت و الطاف بر سر بقیه اهالی ولایت تافته، ایشان را به عفو مقرون ساخته، به بخشش فرمان داد که مرفه‌الحال به دعاگوئی دولت لایزال اشتغال دارند!»^۱

در چنین شرایطی البته انتظار داشتن یک نظام اجتماعی سالم و باثبات، انتظاری بیهوده است و بواقع به حال مردمی اینچنین گرفتار بلا و مصیبت باید گریست.

از جریانات سیاسی و اجتماعی دوره نادر و جانشینان او می‌توان چنین نتیجه گرفت که جز اندک مدتی آنهم در اوائل سلطنت نادر و پس از غلبه بر افغانان، اوضاع و احوال بهیچ روی مناسب نبوده است. فقر و تنگدستی و فشارهای ناشی از حکومت برای کسب مالیاتهای سنگین، خشونت و غضب نامعقول نادر و دیگر حکام این دوره، آنچنان عرصه را بر مردم و اهل ذوق و ادب و علم تنگ کرده بود که هرکس در فکر آن بود که جان خود را از آفات غیرمنتظره که شب و روز در کمین آنها بود، دور نگاهدارد و اگر هم در بخشهای بعد به عالمان و دانشمندان و هنرمندانی در این دوره اشاره می‌شود، کسانی هستند که از عصر صفویه به جای مانده و بقیه السیف آن دوره‌اند.

دوره زندیه

همچنانکه در ابتدای این بخش اشاره شد، قرن دوازدهم قرن قدرت و قوّت قبایل

بوده است و دولت زند هم مانند دولت افشار با استفاده از متشکل شدن قبایل طرفدار کریمخان تأسیس گردید. در این عصر نیز مهمترین نهاد جامعه را قبیله تشکیل می داد و خان ایل و بزرگ قبیله از قدرت اجتماعی برتری برخوردار بود.^۱

عناصر شهرنشین که پس از سقوط صفویه، حکومت از دست آنها خارج شده بود و به دست قبایلی افتاده بود که یکی پس از دیگری تا قرن سیزدهم برای کشور حکومت کردند، در اداره امور مملکتی سهمی نداشتند و جالب توجه است که صفت «شهری» یا «میرزا»، که معمولاً به افراد باسواد و شهری اطلاق می شده است، اصطلاحی خفت بار به حساب می آمد.^۲

در فاصله بین مرگ نادر و استقرار سلسله قاجار فقط در دوران حکومت کریمخان زند و جانشینان او بود که اندک نظمی برقرار گردید و رفاه و آسایش نسبی به مردم روی آورد. شهرها، بخصوص شیراز که مرکز حکومت زندیه بود به آبادانی گرائید که در بخش هنر معماری از آن آبادانیها سخن گفته ایم. ایران در عهد زند کماکان ماهیت شیعی خود را حفظ کرد و احترام فراوان به اماکن مقدس بزرگان تشیع از جانب حکومت نیز تجربه شد. کریمخان بارها دستور ساختمان و یا تعمیر اماکن متبرکه را صادر کرد. با توجه به اینکه حکومت زند - در مقایسه با حکومت صفوی - از نظر مذهبی جواز حکومت نداشت و در پی کسب آن نیز نبود، اما توجه خاصی به مزارات و اماکن مقدس نشان می داد. کریمخان شخصاً در مراسم مذهبی شرکت می جست و ایام مقدس را عزیز می داشت. علاوه بر آن کریمخان بر روی سکه های عصر خود نیز نام امامان را ضرب می کرد که دلالت بر ارادت وی دارد.^۳

با وجود همه توجهی که کریمخان به امور مذهبی نشان می داد، ترجیح می داد که روحانیان هر یک شغل و پیشه ای نیز دارا باشند و امور زندگانی را از طریق دسترنج خود بگذرانند. او معتقد بود که همه پیامبران و امامان دارای شغل بوده اند و لذا چندان دور نیست که روحانیان نیز شغلی داشته باشند. کریمخان فقط برای روحانیانی مانند امام

۱ - نگا: تاریخ سیاسی، اجتماعی عصر زند ص ۱۰۸.

۲ - تاریخ زندیه، جلد اول، دکتر هادی هدایتی ص ۷۹ و ۸۰ و ایضا رک: تاریخ ایران، ترجمه فارسی اثر سرجان ملکم صفحات ۲۲۳ و ۲۲۶.

۳ - در مورد اوضاع مذهبی رک: بخش اوضاع مذهبی و موقیبت علما در عهد زندیه.

جمعه، قاضی، شیخ الاسلام، صدر و نایب الصدر مواجب و مستمری قرار داد. آرامش نسبی دوره زندیه و برخورد ملایم و توأم با احترام کریمخان زند و بعداً علی مرادخان زمینه را برای رشد فرهنگ و ادب فراهم ساخت و بسیاری از هنرمندان در این دوره ظهور یافتند و بازار هنرپروری و هنردوستی که در روزگار نادرشاه افشار و جانشینانش، به کساد گرائیده بود، مجدداً رونق گرفت و در همین دوره، چنانکه در بخش نظم و نشر به تفصیل گفته شده است، دوره جدیدی از تاریخ ادبیات ایران شکل گرفت که به دوره بازگشت ادبی معروف است.

دوره قاجار

اوضاع اجتماعی ایران در دوره قاجار، اوضاع خاصی است. دگرگونی‌های سیاسی و تغییرات اجتماعی که در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری بر کشور گذشت، ویژگی خاصی به ساخت اجتماعی ایران در عهد قاجار داد.

آغامحمدخان که پس از کشمکشها و خونریزیهای فراوان بر خاندان زند چیره شد، پایه‌گذار حکومتی بود که تا اوایل قرن چهاردهم هجری بر این مرز و بوم سایه گسترد. در دوره فرمانروائی آغامحمدخان، ایران تقریباً حکومتی ملوک‌الطوایفی داشت که در دست طوایف چادر نشین مسلح بود و سرکردگان ایشان پشتیبان هر کس می‌شدند، او را بر سر کار می‌آوردند. مردم شهر نشین و برزگران و پیشه‌وران بازیچه حوادث ناشی از این دسته‌بندیها بود.

آغامحمدخان در اداره حکومت خود، به جز جلب رضایت لشکریانی که از مردم چادر نشین ایران با خود یار کرده بود، در آسایش طبقات دیگر مردم اندک کوششی نداشت و تنها سعی داشت تا لشکریان خود را دلخوش و راضی نگاه دارد. و به روایت «سرجان ملکم»، تنها با حاج محمد ابراهیم شیرازی ملایم بود و با دیگران سازشی نداشت. امور اداری در دستگاه او به هیچ روی نظامی نیافت. با قاجارها که وی را به پادشاهی رسانیده بودند نیز، غدر کرد و سران «دولو» را که بیش از همه مدیون ایشان بود، واداشت خانواده خود را به تهران بیاورند و لشکریانی را که فرمانبردار ایشان بودند در نواحی دیگر ایران پراکنده کرد و بدین گونه نیروی ایشان را از بین برد. و ایل قاجار را که پیش از او بسیار نیرومند بود، ناتوان کرد.

در دو سالی که عنوان پادشاهی داشت و کم‌کم کشور را امن کرده بود و دیگر مردم سرکش یارای طغیان نداشتند، بر کسانی که تعدی می‌کردند، رحم نمی‌کرد و با این شیوه توانست دوره آسایش بسیار کوتاهی را فراهم آورد.^۱

سلطنتی را که آغامحمدخان قاجار بنا نهاد به مرور زمان از سادگی و بی‌آلایشی که از دوره زندیه و دوران کوتاه سلطنت آغامحمدخان وجود داشت، از بین رفت، و از سادگی به تجمل‌پرستی گرائید. و هر چه زمان پیش می‌رفت به گسترده‌گی دستگاه سلطنت افزوده می‌شد.^۲

در دوران فتحعلی‌شاه اوضاع سیاسی، اجتماعی، بسیار به هم ریخته بود و اوضاع سیاسی، اجتماعی جهان، ایران را میدان سخت‌ترین رقابتهای سیاسی در میان دولتهای اروپا و مخصوصاً در میان روسیه و انگلستان قرار داد، و دربار ایران در عهد فتحعلی‌شاه گاهی متمایل به این و گاهی متمایل به آن بود. این سیاست، ایران را تشویق می‌کرد با روسیه جنگ کند تا هم از قوایش کاسته شود و هم پیشرفت روسیه را به هند مانع گردد و هم دولتهای دیگری که گرداگرد ایران بودند از آن بهره‌مند گردند. در زمان فتحعلی‌شاه دشواری دیگری در راه ایران بود و آن اینکه در اروپا مردان بزرگی وجود داشتند که سرنوشت جهان متمدن را دگرگون کرده بودند و سراسر جهان بازیچه قدرت سیاسی و نظامی آنها شده بود و حتی کشورهای نیرومندتر از ایران در برابر نقشه‌های جهانگیری ناپلئون اول، امپراتور فرانسه و پاول و الکساندر، امپراتوران روسیه و پرنس مترنیخ، صدراعظم اتریش زیون شده بودند و در ضمن دولتهای اروپا با شتاب بسیار درصدد تسخیر کشورهای آسیا و آفریقا برآمده و سیاست خاصی را که «سیاست مستعمراتی» نام گذاشته‌اند، پیش گرفته بودند. در همین قرن نوزدهم میلادی و قرن سیزدهم هجری بود که روز به روز بر دامنه متصرفات و مستعمرات دولتهای اروپا در آسیا و آفریقا، افزوده می‌شد و ناچار سرزمینهایی که دولتهای بزرگ اروپا را به خود جلب می‌کردند، برای حفظ استقلال خود و دفاع در برابر حرص و طمع اروپا حاجت به مردان بزرگ داشتند و ایران از این نعمت بزرگ محروم بود و در همین قرن بیش از یک سوم از خاک

۱ - نگا: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱/ ص ۷۲-۷۴.

۲ - نگا: ایران در عصر سلطنت قاجار، ص ۲۵۳.

ایران از سوی شمال شرقی و شمال غربی و مشرق و مغرب از دست ایران رفت.^۱ از سلطنت فتحعلی شاه به بعد (یعنی از حدود سال ۱۲۲۰ هجری قمری)، اوضاع اجتماعی ایران شکل دیگری به خود گرفت: فرمانروائی و حکمرانی ایالات و ولایات بتدریج به پسران شاه سپرده شد، و طبعاً فرزندان شاه با عنوان شاهزادگی، دستگاهی نظیر دستگاه سلطنت برای خود فراهم ساختند، و دنباله این ماجرا تا انقلاب مشروطیت رسید. به دنبال مرگ هر پادشاه، عده زیادی شاهزاده یا بر سر کار حکومت و فرمانروائی یا در انتظار وصول به این مقام بودند، گذشته از کشمکشها و خونریزی‌ها و سرگردانی مردم که پس از مرگ هر پادشاهی بر سر جانشینی و کسب مقام سلطنت روی می داد، شاهزادگان قاجار با استفاده از عنوان و مقام و اختیاراتی که داشتند با استبدادی شدیدتر و جابرانه‌تر از استبداد خود شاه بر مردم قلمرو فرمانروائی خود حکومت می کردند. طبیعی است که با چنین وضعیتی که تقریباً بر تمام ایالات ایران در عصر قاجار حاکم بوده است، مردم آنگونه که لازم بود از رفاه و آسایش برخوردار نبوده‌اند. ولی به علت آنکه حکومت توانسته بود شکلی مرکزی به خود بگیرد، بویژه در دوره حکومت طولانی ناصرالدین شاه، اقدامات اجتماعی مطلوبی صورت گرفت. که عمده‌تأ مربوط به دوران وزارت میرزا تقی خان امیرکبیر بوده است. از جمله این اقدامات که به جای خود در باره برخی از آنها توضیح داده‌ایم، می توان: اصلاح نظام، اصلاح امور مالی، تأسیس مدرسه دارالفنون، جذب معلمان اروپائی برای تدریس، فرستادن دانشجویان به اروپا، تأسیس روزنامه، ترجمه و نشر کتاب، توسعه صنایع و ایجاد کارخانه‌ها، تأسیس پست و تلگراف، اصلاح ضرابخانه، تشویق هنرمندان به هنر، رونق نقاشی و خطاطی و نویسندگی و... را نام برد که هر یک به سهم خود در پیشرفت فکری و فرهنگی و ارتقاء سطح اجتماعی جامعه ایرانی مؤثر بوده است.^۲

در نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه، عده‌ای از خارجیان نیز تقاضای امتیاز بهره‌برداری از معادن و منابع کشور را کردند، و برخی از آنها توانستند به کسب این گونه

۱ - برای اطلاع بیشتر بنگرید: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دوره معاصر ج ۱، ص ۷۵ به بعد، و تاریخ سیاسی و سازمانهای اجتماعی عصر قاجار ص ۵۰-۵۶.

۲ - بنگرید: ایران در عصر سلطنت قاجار از علی اصغر شمیم، اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر از سعید نفیسی، جلد اول اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در عهد قاجار از دکتر غلامرضا وره‌رام.

امتیازات ناثل شوند. این مسأله به نوبه خود از مهمترین حوادث دوران قاجار و تاریخ اجتماعی ایران به حساب می آید.

اولین امتیازی که در عهد ناصری اعطا شد، امتیازی بود که در سال ۱۲۸۹ ه.ق. به بارون رویتر^۱ داده شد. که موجب تنفر مردم قرار گرفت و روسها نیز به آن معترض شدند و ناصرالدین شاه یکسال بعد آن را لغو کرد.^۲

دیگر از امتیازات مهم، که نتایج نامطلوبی هم به دنبال داشت، امتیاز انحصار تنباکو (رژی) بود. به موجب این امتیاز که به یک شرکت انگلیسی اعطاء شده بود، اداره کلیه محصول تنباکو و فروش و صدور آن به شرکت (رژی) واگذار شد. همچنین بر اساس آن، قرار شده بود که ناصرالدین شاه، ۲۵٪ منافع، به اضافه سالیانه پانزده هزار لیره به عنوان حق الامتیاز از شرکت مذکور دریافت کند.

به مجرد اینکه مردم از شرائط این امتیاز باخبر شدند، فریاد اعتراض از همه جا برخاست و مرجع تقلید وقت، مرحوم حاج آقا میرزا حسن شیرازی^۳، مصرف تنباکو را تحریم کرد و بدین ترتیب ناصرالدین شاه مجبور به لغو امتیاز تنباکو و پرداخت ۵۰۰۰۰۰ لیره به عنوان غرامت شرکت رژی شد.^۴ و چون دولت توان پرداخت این مبلغ را نداشت آن را از بانک شاهنشاهی قرض گرفت و از این تاریخ سلسله قروض ایران شروع شد.

امیرکبیر و نقش او در تحولات سیاسی و اجتماعی:

میرزاتقی خان امیر نظام که بدون شک از بزرگترین رجال دوره اخیر تاریخ ایران است اصلاً از مردم هزاوه، از دهات فراهان، بوده است. پدر او کربلائی قربان، ابتدا در

1 - Baron Julius de Reuter

۲ - برای توضیح بیشتر رک: کتب مربوط به تاریخ دوره قاجار از جمله تاریخ ایران از عباس اقبال، ص ۸۳۷ به بعد.

۳ - در مورد کم و کیف صدور این حکم به شرح حال میرزای شیرازی در بخش فقها رجوع شود.

۴ - برای توضیح بیشتر، بنگرید: تاریخ سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، فصل ششم، ص ۲۶۳ به بعد. قرارداد ۱۸۹۰، تحریم تنباکو. از ابراهیم تیموری، تهران، کتابهای جیبی، ص ۱۷۷ به بعد، شورش بر امتیاز رژی، از فریدون آدمیت و تاریخ الدخانیه از حسن کربلائی با مقدمه ابراهیم دهگان، ارک، ۱۳۳۵، و تحریم تنباکو، از نیکی.ر.کدی، ترجمه شاهرخ قائم مقامی تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۶ و تاریخ بیداری ایرانیان، از ناظم الاسلام کرمانی، امیرکبیر، تهران جلد اول، فصل اول - و دین و دولت در ایران، حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۳۰۷ به بعد.

خدمت میرزا ابوالقاسم، قائم مقام ثانی، سمت آشپزی و بعد ناظری داشت و امیر هم از جوانی در دستگاه قائم مقام تربیت یافته و از منشیان زبردست آن مرد با کفایت شد. سپس به خدمت میرزا محمدخان زنگنه امیر نظام درآمد و به معاونت او رسید و به لقب وزیر نظام ملقب گردید. شهرت میرزا تقی خان از زمان مأموریت او با خسرو میرزا به پطرزبورگ، شروع شد و در طی سفر به عثمانی و بستن معاهده دوم ارزنة الروم و بر اثر کفایتی که از وی در ایام اقامت در آن شهر بروز کرد نام میرزا تقی خان وزیر نظام به همه جا رسید و دور و نزدیک به کاردانی آن مرد معترف و به آینده درخشان او امیدوار گردیدند.

پس از مرگ میرزا محمدخان زنگنه، میرزا تقی خان، صاحب مقام و لقب او در آذربایجان گردید و در انتقال ناصرالدین شاه به تهران و مستقر کردن او به تخت سلطنت، نهایت لیاقت را به خرج داد و با وجود مدعیان بسیار در ۲۱ ذی القعدة ۱۲۶۴ با لقب اتابک اعظم به صدارت ایران منصوب گردید. و سال بعد به امر شاه، خواهر تنی او را در ازدواج خود آورد و بیش از پیش مقتدر و متنفذ شد.

در موقعی که امیرکبیر، زمام امور را به دست گرفت از همه جهت اوضاع ایران مختل بود، علاوه بر فتنه سالار و بایه، مدعیان سلطنت و صدارت از هر گوشه، منتظر فرصت بودند. نظام لشکری پریشان بود و خزانه تهی و عده مفت خوارانی که به انواع مختلف از محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی فرمان تیول و مستمری در دست داشتند از شماره بیرون بود. عمال خارجی به هر نحو که می خواستند در کارهای داخلی کشور مداخله می کردند و از جهت ترتیب، اداره و تنظیمات ایران هیچگونه شباهتی به کشورهای پیشرفته که امیر بعضی از آنها را دیده و وصف بعضی دیگر را شنیده بود، نداشت و از علم و صنعت و آبادی مایه ای در آن نبود که بتواند آینده آن را در مقابل آنها تأمین نماید. این مرد صادق با عزم، به جای آنکه در مقابل این همه موانع و مشکلات اظهار عجز نماید با پشت کاری عجیب دست به اصلاح خرابیها و رفع نواقص کشور زد و مقدمات ترقی و کمال کشور را فراهم آورد. اما افسوس که یک تن تنها بود و در دربار و داخل و خارج دشمنان قوی و معاندین پرزور داشت که هر آن سد راه او می شدند و مانع پیشرفت افکار و اندیشه های مصلحانه او بودند.

امیرکبیر با وجود مدت کوتاه صدارت خود (سه سال و سه ماه) و عظمت مشکلات

و سعایت و دشمنی دائمی مخالفین به قدری در ترتیب اداره امور مملکت و هموار نمودن راه ترقی و تعالی کشور آثار خیر از خود به جا گذاشته که ملاحظه فهرست آنها شخص را به شگفتی وامی دارد و عظمت آن مرد بزرگ را نمایان می سازد. اینک خلاصه ای از اقدامات و اصلاحات امیر:

۱- در مرحله اول امیر دستور داد که القاب و تعارفات بی معنی را که منشیان به شیوه عهد صفویه و اوایل قاجاریه در مراسلات به کار می بردند حذف کنند، حتی در خطاب نسبت به خود او که صدراعظم بود به همان لفظ جناب اکتفا نمایند.

۲- راه عموم عایدات نامشروع را که کارکنان دولت به عنوان (مداخل) از این و آن به عنف می گرفتند، مسدود و رشوه خواری را جداً منع نمود و برای هر مأمور موظفی به قدر لیاقت و کار، حقوق و مقرری معین کرد.

۳- کمی بعد از رسیدن به تهران هیئتی را برای تعیین میزان دخل و خرج مملکتی معین نمود و بزودی معلوم شد که اوضاع مالی چندان خرابست که به تصور نمی آید، چه با بودن مخارجی گزاف در پیش، خزانه دیناری موجودی نداشت و از همه گذشته برای رفع غائله خراسان و فتنه سالار و فرستادن لشکر جهت این کار پول فوری لازم بود.

امیرکبیر در راه چاره اندیشی در قدم اول، قلم بر غالب وظایف و مستمری های گزاف و بی مورد مستمری بگیران و شاهزادگان و متملقانی که آنها را بدون هیچ استحقاقی دریافت می داشتند کشید و در این مرحله چون خود او رشوه خوار نبود و به تهدید و تطمیع از راه در نمی رفت، ملاحظه هیچکس را نکرد و به این ترتیب مبلغ عظیمی از مخارج دولت کاست. وصول مالیات ها را تحت نظمی عادلانه آورد و تجارت داخلی و خارجی را در سایه امنیتی که پیش آمده و حمایتی که از بازرگانان می کرد رونق کلی داد. صنایع داخلی را تشویق کرد و صنعتکاران را به تقلید مصنوعات خارجی واداشت. عده ای را برای آموختن حرفه و فن به کشورهای دیگر فرستاد و در بسط زراعت و آبادی کشور سعی بسیار کرد و در نتیجه نه تنها میزان دخل و خرج تعدیل یافت بلکه موقعیکه امیرکبیر از کار برکنار شد، خزانه دولتی مبلغی هم ذخیره داشت.

۴- امیرکبیر برای تربیت و بیدار کردن مردم، علاوه بر فرستادن عده ای شاگرد به فرنگستان و استخدام معلمین و استادان اروپائی به نشر روزنامه و ترجمه کتب و تأسیس مدرسه عالی در تهران اقدام کرد و مدرسه دارالفنون را برای تعلیم طب و فنون نظامی و

زبانهای خارجی بنانهاد. لیکن افتتاح این مدرسه اندکی بعد از عزل امیر صورت گرفت. امیرکبیر برای تأسیس دارالفنون، امر به ساختن مدرسه‌ای مناسب این کار داد و از اتریش عده‌ای معلم و مستشار دعوت کرد. اتمام بنای مدرسه و رسیدن معلمین خارجی قریب سه ماه بعد از برکنار شدن امیر صورت گرفت و دارالفنون رسماً در پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ افتتاح شد و ابتدا قریب یک صد تن از شاهزادگان و اعیان و رجال دولت را با لباسی مخصوص به شاگردی آنجا و تحصیل فنون پیاده و سوار و توپخانه و مهندسی و شاخه‌های مختلف پزشکی و زبانهای خارجی گماشتند.

۵- در موقع رسیدن امیر به تهران، سپاه منظم ایران اگرچه اسماً ۴۰۰۰ نفر بود لیکن عده موجود از ۳۰۰ تن تجاوز نمی‌کرد. امیر که خود سپهسالار کل سپاه ایران، یعنی امیرنظام بود و در ایام عباس میرزا در آذربایجان کاملاً با فنون نظامی آشنا شده بود، به سرعت به اصلاح امر سپاه توجه کرد و لشکریانی منظم و موظف، به دستیاری معلمین فرنگی درست نمود. و به کمک آنها بر شورشیان ولایات غالب شد. به علاوه ساختن تفنگ و بعضی دیگر از آلات جنگی و لوازم لشکریان را در ایران معمول کرد و استادان ایرانی را با دادن مساعده و تشویق به تقلید کارهای اروپائی در این زمینه واداشت.

۶- قبل از صدارت امیرکبیر مخصوصاً بعد از تحمیل معاهده ترکمانچای بر ایران، سفرای روس و انگلیس به هر نحو که می‌خواستند در امور داخلی کشور مداخله می‌کردند و در حقیقت شاه و وزرا، گاهی وسیله اجرای مقاصد یکی و زمانی بازبچه دست دیگری بودند. امیرکبیر جداً نفوذ سفرای روس و انگلیس را در تهران محدود نمود و گفت که مداخله خارجیان در امور داخلی تا حدی معقول و مجاز است که به شرافت و مناعت ملی صدمه وارد نیآورد؛ چنانکه در موقع حرکت ناصرالدین‌شاه از تبریز اجازه نداد که کنسول انگلیس در آن شهر، حمایت ارامنه آنجا را به عهده بگیرد چه این کار را از وظایف دولت ایران می‌دانست و هنگام فتنه سالار و محاصره مشهد موقعی که سفرای روس و انگلیس، برای صلح بین دولت ایران و شورشیان مشهد تقاضای وساطت کردند، امیر صریحاً جواب داد که مردم مشهد ترجیح می‌دهند که بیست هزار تن از ایشان کشته شوند تا آنکه شهر ایشان توسط خارجیان به تصرف شاه درآید.

۷- امیرکبیر برای زیبائی تهران و رفاه حال اهالی آن و ترقی دادن پایتخت نیز شروع به اقداماتی کرد، بازار و کاروانسرای امیر و تیمچه مخصوص نوی که از جهت دلگشائی

و تازگی در تهران بی مانند بود، ساخت و نقشه آوردن قسمتی از آب رودخانه کرج را برای شرب مردم و آبادی شهر طرح نمود، و خیالات دیگری نیز در این راه داشت که به علت کوتاهی دوره زمامداری به انجام آنها توفیق نیافت.^۱

عزل و قتل امیرکبیر

اقدامات مصلحانه امیر اگرچه سراسر دربرگیرنده خیر و نفع عام بود و در صورت دوام یافتن صدارت، امیر، ایران را قرین سعادت و ترقی و تعالی می کرد؛ لیکن در مقابل، حسد و دشمنی مغرضان و مفتخواران، که به علت فساد و بی لیاقتی، توسط امیر از کارها برکنار شده و راه نفوذ و منفعت ایشان مسدود گردیده بود، روز به روز بیشتر می شد و این جماعت برای زمین زدن امیر به دو وسیله امیدوار بودند: یکی جوانی و بی تجربگی شاه، دیگر نفوذ فوق العاده مهدعلیا، مادر او که از ابتدا نسبت به امیر نظر خوشی نداشت و بهانه او در دشمنی با اتابک به ظاهر این بود که این مرد از خاندان پست است و به استبداد تمام حقوق و مستمری شاهزادگان و اعیان و نجبا و روحانیون را قطع کرده و دست ایشان را از همه کارها کوتاه نموده است، در صورتیکه در حقیقت امیر، راه اعمال و نفوذهای بی جا را بر مهدعلیا بست و جلوی بعضی حرکات بوالهوسانه او را گرفت و به همین جهت مهدعلیا با او عنادی تمام داشت و می خواست به هر وسیله باشد میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر را به جای او بنشانند.

اولین دشمنی علنی که از مخالفین امیر برضد او سرزد قریب پنج ماه بعد از صدارت او یعنی ده روز پس از آن بود که امیر با وجود مخالفت مهدعلیا، به ازدواج با خواهر شاه سرافراز گردیده بود. به این معنی که در ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۵ دشمنان امیر پنج فوج (۲۵۰۰ نفر) از سربازان آذربایجانی مقیم پایتخت را که مواجیشان عقب افتاده بود به قیام برضد امیرکبیر و تقاضای تغییر او واداشتند. شورشیان دور خانه امیر را گرفتند و به هتاک و بی حرمتی پرداختند و دو تن از نوکران امیر هم در این واقعه به قتل رسیدند. شاه که از عهده خواباندن این شورش عاجز بود چاره‌ای ندید جز آنکه تقاضای امیر را در کناره گیری بپذیرد. امیر به خانه میرزا آقاخان رفت و میرزا آقاخان و جمعی دیگر به

زحمت شورش سربازان را به آرامی خواباندند و امیر به شغل خود برگشت و میرزا آقاخان به لقب اعتمادالدوله ملقب گردید.

ناصرالدین شاه با وجود جوانی، تا مدتی در مقابل القآت دشمنان امیر و تحریکات مادر خود مقاومت به خرج می داد و از عملیات و اقدامات امیر پشتیبانی می کرد. اما بتدریج مغلوب دمدمه های ایشان گردید و از اواخر سال ۱۲۶۸ کم کم نظر خود را نسبت به آن وزیر باتدبیر تغییر داد. مخصوصاً چون امیر در میان سپاهیان محبوبیتی تام داشت، حيله گران به شاه فهماندند که امیر در خیال سلطنت است و از آنجا که امیر هم در انجام کارها تا حدی استبداد به خرج می داد و غالباً به اوامر شاه جوان اعتنائی نمی کرد، سوءظن شاه نسبت به او شدت یافت، تا آنکه در مراجعت از سفر اصفهان امیر بر خلاف امر شاه که یکی از برادران خود را به حکومت قم منصوب کرده بود او را به آمدن به نهران واداشت و شاه بار دیگر برادر را به حکومت برقرار نمود و بر اثر این حرکت، از امیر سخت مکدر گردید و چون به تهران آمد از بیستم محرم ۱۲۶۸ به بعد دیگر امیر را به دربار نخواند و فرمان عزل او از صدارت صادر گردید، ولی شاه مقام امارت نظام را همچنان در عهده او گذاشت و میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری وزیر لشکر سابق به صدارت منصوب شد.

پس از عزل امیر نظام چون مهدعلیا و اعتمادالدوله از ماندن امیر در تهران نگران بودند و می ترسیدند که شاه اندکی بعد بر سر مهر آید و بار دیگر او را به صدارت بخواند، شاه را واداشتند تا امیر را به حکومت فارس یا قم یا اصفهان بگمارد. امیر ابتدا نپذیرفت، ولی عاقبت به حکومت کاشان راضی گشت. در این میان سفیر روس که علاقه خاصی به حفظ جان امیر نشان می داد و از روی کار آمدن اعتمادالدوله راضی نبود از نادانی، عده ای را برای نگاهبانی امیر به گرد خانه او فرستاد. این عمل خودسرانه، شاه و درباریان را متغیر ساخت و باعث آن شد که امیر را به باغ فین کاشان به تبعید بفرستند و چون درباریان از اقدامات سفیر روس و اعمال نفوذ او برای برگرداندن امیر ترس داشتند، بالاخره شاه را به صدور حکم قتل آن مرد بی مانند، واداشتند و میرغضب مخصوصی را که از قضا از دست پروردگان و برآوردگان امیر بود به کاشان فرستادند و او در هجدهم ربیع الاول ۱۲۶۸ در حمام، دلاک را به زدن رگهای امیر واداشت و امیر کبیر بدون اظهار هیچگونه عجز و لابه به این طریق دردناک در حمام فین کاشان جان سپرد و

جنازه او را از آنجا برای دفن به عتبات بردند.^۱

آشنائی ایران با تمدن اروپایی

اگرچه ایران از زمان صفویه با کشورهای متمدن دیگر ارتباط برقرار نمود و از بعضی وسائل و لوازم اروپائی، مانند اسلحه و کشتی استفاده کرده و تقلید از مغرب‌زمین رواج یافته است، لیکن هیچوقت توسعه دامنه اقتباس از تمدن اروپائی به اندازه دوره سلطنت قاجار، بخصوص دوران طولانی حکومت ناصرالدین‌شاه نبوده است. امری که باعث این پیش‌آمد شد، علاوه بر توسعه روابط بین ایران و اروپا و بسط دامنه مستعمرات بعضی از دولتهای اروپائی تا حدود کشور ما، توجه عدّه از رجال ترقی خواه ایرانی بود که با تمدن غربی آشنائی یافته و به مزایای آن کاملاً پی برده بودند.

اولین نهضتی که در این راه در دوره قاجاریه شروع شد، در اوایل عهد فتحعلیشاه بود. در این ایام بر اثر آمدن هیئت نظامی فرانسه به ایران و اقداماتی که ایشان در اصلاح حال سپاه و تهیه توپ و نقشه‌برداری و جمع اطلاعات مفید جغرافیائی راجع به ایران کردند تا حدّی ذهن زمامداران این کشور به لزوم اقتباس تمدن اروپائی متوجّه گردید. سپس عباس میرزا به فرستادن شاگرد و کارگر به انگلیس و روسیه اقدام نمود و کارخانجاتی نیز برای توپ‌ریزی و باروت‌سازی و پارچه‌بافی و ابداع چاپخانه و غیره در آذربایجان ایجاد کرد.

عمده آشنائی ایران با تمدن جدید در دوره ناصرالدین‌شاه، نتیجه درایت سه تن از وزرای روشن‌بین و ترقّی‌خواه اوست: اول امیرکبیر که شمه‌ای از اقدامات او را در این زمینه، یادآور شدیم. دوم حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله، سپهسالار اعظم که در دو سفر که همراه شاه به فرنگ رفت، آثار تمدن اروپا را به او نشان داد و بر اثر آن، شاه امر به آوردن قسمتی از لوازم و تمدن جدید نمود. سوم میرزا علی‌خان امین‌الملک که

۱ - همان مأخذ. ص ۸۲۸-۸۲۹. برای اطلاع بیشتر از احوال خدمات و آثار امیرکبیر رک: امیرکبیر در ایران، فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی، تهران، ایران در عصر سلطنت قاجار، علی‌اصغر شمیم، انتشارات ابن سینا، تهران. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، امیرکبیر، تهران. میرزاتقی‌خان امیرکبیر، عباس اقبال، انتشارات توس، تهران. امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، تهران و امیرکبیر تألیف حسین مکی و...

بعدها امین‌الدوله لقب یافت. البته بعضی از تجار مثل حاجی محمد حسن اصفهانی، امین‌الضرب و رجال دیگر مانند یحیی خان مشیرالدوله برادر سپهسالار و اعتضادالسلطنه علیقلی میرزا نیز مؤید این نهضت بودند. اینک مختصری از تاریخ تحولات جدید در ایران:

۱- تا سال ۱۲۹۲ پست در ایران به توسط چاپارها تحت امر اشخاصی به نام چاپارباشی اداره می‌شد و صورت مرتب و خوشی نداشت. در این سال دولت ایران یک نفر مستشار اتریشی برای تنظیم پست ایران به وضع جدید اروپائی استخدام نمود و پستخانه ایران شکل گرفت. دو سال بعد ایران عضو اتحادیه پستی بین‌المللی شد. بعداً یکی از اتباع روسیه به نام اشتال^۱ به سمت مدیر کل پست ایران، معین گردید و اگرچه دوره اداره اشتال، طولی نکشید ولی او در مدت اقامت خود در ایران تحقیقاتی راجع به معادن و اوضاع جغرافیائی شمال و جنوب شرقی کشور کرد و مقالات و نقشه‌های ارزشمندی در این خصوص منتشر ساخت.

پس از رفتن اشتال، باز پست تا مدتی گرفتار هرج و مرج گردید تا آنکه اداره این کار از طرف شاه به وزیر رسائل خاصه، یعنی میرزا علیخان امین‌الدوله سپرده شد و امین‌الدوله سالها پست ایران را به خوبی تحت اداره خود داشت.

۲- اولین خط تلگراف برقی که در ایران دایر شد در سال ۱۲۷۴ بین قصر سلطنتی شاه و باغ لاله‌زار بود. دو سال بعد به دست‌یاری علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، خطی بین تهران و سلطانیه کشیده شد و یک سال بعد، آن را تا تبریز امتداد دادند.

در همین موقع بود که انگلیسیها برای مرتبط ساختن لندن با بمبئی از راه خشکی بوسیله تلگراف با ایران وارد مذاکره شدند. ابتدا در سال ۱۲۸۰ امتیاز خطی را بین خاقین و تهران و بوشهر گرفتند، سپس در سال ۱۲۸۶ از جلفا به تهران خطی دیگر کشیدند و در ۱۳۱۹ خطی دیگر به دست انگلیسیها از کاشان به یزد و کرمان و سرحد بلوچستان دایر گردید. جمیع این خطوط پس از سر آمدن مدت امتیاز، به دولت ایران واگذار شد.

۳- تا سال ۱۲۹۴ هر یک از شهرهای بزرگ ایران ضرابخانه مخصوصی داشت و در

هر جای مسکوکاتی تحت نظر دولت ضرب می‌شد. لیکن نه شکل آنها یکی بود و نه عیار آنها. در این سال دولت وسایل تأسیس ضرابخانه جدیدی را از خارج وارد کرد و آنجا را تحت نظر یک نفر مستشار آلمانی و عده‌ای از متخصصان فرانسوی به کار انداخت. ریاست آن ابتدا با میرزا علیخان امین‌الدوله بود ولی پس از آنکه در سال ۱۲۹۶ ضرابخانه تازه ساخته شد، آقا محمد ابراهیم‌خان امین‌السلطان آبدارباشی به این سمت مأمور گردید و اولین سکه‌های جدید به صورت یکنواخت در تمام ایران رایج گردید.

۴ - چاپخانه سربی: اگرچه اولین نمونه چاپخانه سربی را مبلغین عیسوی در عصر صفویه به ایران آورده بودند اما اندکی بعد، از رواج افتاد تا آنکه در سال ۱۲۳۳ عباس میرزا در تبریز چاپخانه سربی تازه‌ای ایجاد نمود و در ۱۲۴۰ در تهران به دستیاری منوچهرخان معتمدالدوله، اولین کتابهای سربی معروف به چاپهای معتمدی از طبع خارج گردید.

در ایامی که ناصرالدین‌شاه به سفر اول فرنگستان رفته بود لوازم یک چاپخانه کامل را خریداری کرده به ایران آورد. شیوع انتشار روزنامه در عهد او سبب ازدیاد چاپخانه شد و بعد از تبریز و تهران در سایر شهرهای ایران نیز چاپخانه دایر شد.

اولین روزنامه، در اواخر سلطنت فتحعلیشاه به تقلید از فرنگستان ایجاد شده بود ولی آن روزنامه که تا عهد محمدشاه نیز دایر بود از میان رفت. تا آنکه امیرکبیر در سال چهارم سلطنت ناصرالدین‌شاه، تصمیم به نشر روزنامه‌ای گرفت که در آن مهمترین خبرهای دنیا برای اطلاع مردم ایران مندرج باشد. اولین شماره این روزنامه که «وقایع اتفاقیه» نام داشت و تحت نظر یک نفر انگلیسی مرتب می‌گردید در روز جمعه پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ در تهران انتشار یافت و این روزنامه از سال ۱۲۷۷ به نام روزنامه دولت علیه ایران به صورت مصور به چاپ می‌رسید.

در دوره ناصرالدین‌شاه در تهران و تبریز چند روزنامه به زبانهای خارجی نیز انتشار یافت. از آنجمله بود روزنامه‌ای که حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار به زبان فرانسه در تهران تأسیس نمود و پس از یک شماره موقوف شد دیگر روزنامه علیه ایران که تحت نظر اعتضادالسلطنه اداره می‌شد که در هر شماره آن چند صفحه را نیز به زبان عربی و

فرانسه می‌نگاشتند.^۱

۵- بعد از الغای امتیازنامه بارون رویتر و شدت یافتن رقابت سیاسی روس و انگلیس در ایران، هرگونه اقدامی که برای کشیدن راه آهن در این کشور شده بود، عقیم ماند. تنها در سال ۱۳۰۱ خط کوچکی بین پایتخت و حضرت عبدالعظیم (شهرری) کشیده شد و در ۱۳۰۷ خطی دیگر بین آمل و محمودآباد مازندران به کوشش حاجی محمد حسن امین الضرب ایجاد گردید و خط دوم بزودی از کار افتاد و خط اول هم به علت کوتاهی طول چندان مهم نبود.

اولین خط نسبتاً مهمی که قبل از نهضت اخیر در ایران کشیده شده خط بین جلفا و تبریز و شعبه آن از صوفیان تا شرفخانه بوده است که امتیاز آن را روسها گرفته و در سال ۱۳۳۴ به اتمام رساندند. این خط بعد از معاهده ۱۳۳۹ بین ایران و دولت جدید روسیه به ایران واگذار گردید.

اما راه آرابه‌رو و چاپاررو در این دوره نسبتاً زیاد ساخته شد که از آن قبیل بود راه تهران به مازندران و تهران به سرحد غرب که مهندسی آن را یک نفر اتریشی به عهده داشت.

۶- پس از تأسیس مدرسه دارالفنون و دو سه بار فرستادن شاگرد به اروپا و رفت و آمد رجال و تجار ایران به فرنگستان و هندوستان تا حدی پای علوم جدید اروپائی نیز به کشور ما باز شد و ترجمه و تألیف کتابها در علوم و فنون جدید، مثل هیئت و جغرافیا و علوم طبیعی و طبی و فنون نظامی معمول گردید و توجهی به آموختن زبانهای خارجی در مردم به وجود آمد و در این راه، اعتضادالسلطنه و معتمدالدوله فرهادمیرزا و اداره مدرسه دارالفنون و وزرات انطباعات و دارالترجمه و جمعی از ارامنه‌ای که به زبان فارسی و بیگانه آشنا بودند، راهنمای مردم دیگر گردیدند.

۷- علاوه بر تأسیسات و کارخانه‌های دولتی که در دست دولت بود، مثل ضرابخانه و باروت‌کوبی و تفنگ‌سازی و غیره، جمعی از رجال و تجار نیز عده‌ای کارخانجات برای مصالح عمومی به ایران آوردند مثل کارخانه چراغ‌گاز حاجی میرزا حسنخان سپهسالار که در ۱۲۹۷ دایر شد و کارخانه قندسازی کهریزک که به همت میرزا علیخان امین‌الدوله

در ۱۳۱۷ راه افتاد و کارخانه‌های بلورسازی و چینی‌سازی و ابریشم‌تابی که همه را امین‌الضرب، تأسیس نمود و عده نسبتاً زیادی کارخانجات دیگر از قبیل کبریت‌سازی و نساجی، که همه به علت رقابتهای خارجی و نبودن سرمایه کافی و افراد متخصص به زودی از کار افتاد.

۸- در دوره ناصرالدین‌شاه بسیاری از آداب و مراسم خارجی نیز در ایران شیوع یافت و با اینکه نفوذ آنها از عهد فتحعلیشاه و محمدشاه شروع شده بود در این دوره وسعت دامنه آن زیادتر گردید. تغییر کلاه و لباس و معمول شدن غذاهای فرنگی و نوشیدن چای و ترقی زراعت توتون و تریاک و سیب‌زمینی و بعضی نباتات و گل‌های غیربومی همه از آثار این دوره است.^۱

فصل دوم

اوضاع دینی و مذهبی و موقعیت عالمان دینی

دوره افشاریه

خرابیهای مهاجمان افغان که سبب اضمحلال کلی حیات فرهنگی و مذهبی ایران گردید، در همه نقاط بویژه در اصفهان که پایتخت صفویه بود تأثیر نامطلوبی بر جای گذاشت. و بسیاری از مردم این شهر بویژه علما مجبور به هجرت شدند و اکثر به عتبات عالیات رفتند و تنی چند از عالمان دینی در نجف اشرف رحل اقامت افکندند و آن خطه را به عنوان پایگاهی برای دفاع از حریم تشیع رونق بیشتری بخشیدند.^۱

در دوره قوت و قدرت نادرشاه نیز اوضاع دینی و احوال روحانیون سروسامانی نگرفت. نادرشاه، وارث دوره‌ای بود که در آن دین و دولت به هم آمیخته بود و پادشاهان صفوی خود داعیه رهبری دینی هم داشتند و خود را «وارث همه نظامهای صدر اسلام و مالک رقاب حیات امم خیرالانام» تلقی می‌کردند.^۲ وارث دوره‌ای که بدون شک روحانیت، رکن اصلی حکومت به شمار می‌آمد و نقش آنان در حکومت صفویه به قدری است که پادشاهان صفوی را تحت تأثیر خود داشتند.^۳

نادر می‌خواست تا به هر نحوی که شده است تشکیلات مذهبی روحانیت را به هم بریزد. و اولین گام او برای اینکار آن بود که در آغاز حکومت رسمی خود، که وحدت سیاسی ایران را به طور موقت تجدید کرد، وحدت را بر اساس تشیع بنا نهاد. و اگر چه

۱ - نگا: دین و دولت در ایران، حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۶۰.

۲ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۲۶۵

۳ - برای اطلاع بیشتر رک: دین و دولت در عصر صفوی، تألیف مریم میراحمدی، ص ۲۸-۶۶.

به قول حامد الگار: «مدرکی هم در دست نداریم که نادرشاه خود به مذهب تسنن تمایلی داشته است. بلکه بیشتر یک سلسله ملاحظه‌های سیاسی، نادرشاه را برانگیخت تا مذهب و جریان شیعی ایرانی را تغییر داده، آن را با تسنن آشتی دهد.» الگار، آنگاه در صدد توجیه اقدام نادر برآمده و می‌نویسد:

«جاه‌طلبی‌های^۱ سپاهیگری او از مرزهای ایران گذشته به افغانستان، آسیای مرکزی و هندوستان و همه سرزمینهایی که جایگاه برخورد میان سنیان و شیعیان بود، رسید و برای حکمران قلمروی به آن گسترده‌گی، مناسب نبوده است که خود را با دقت به شکلی از شیعه‌گری درآمیزد که در اساس برای اهل تسنن قابل پذیرش نباشد. گذشته از آن، بیشتر سپاهیان که در جنگهایش شرکت می‌کردند مذهب تسنن داشتند و ناچار می‌بایست با حساسیت مذهبی آنها دمسازی نشان دهد.»^۲

سقوط صفویه و تصمیم قاطع نادر برای از هم فرو پاشیدن تشکیلات روحانیون و نفوذ آنها در حکومت، این زمینه ذهنی را هم برای نادر فراهم ساخت که روحانیون با وی میانه خوبی نخواستند داشت و همین امر سبب شد تا نادر بپندارد که تکیه کردن به روحانیتی که از صفویه طرفداری می‌کنند، قابل اعتماد نیست و این نکته در ایجاد فاصله نادرشاه و علمای دینی کمک می‌کرد. به هر حال آنچه از اوضاع اجتماعی دوره نادر برمی‌آید این است که نادرشاه در صدد وحدت بین شیعه و سنی بوده است و غرض آن بیشتر با توجه به مصالح سیاسی و اجتماعی قابل تفسیر است.

بنا به گزارشهای تاریخی، نادرشاه، پس از اعلان پادشاهی‌اش در مغان آذربایجان، لعن رسمی سه خلیفه نخست را که توسط صفویان متداول شده بود قدغن ساخته و اعلام کرد مذهب شیعه که مغایر با نیاکان بزرگ ماست باید متروک گردد. اما چون حضرت امام جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام امام راستین است، ایرانیان می‌توانند در فروعات شرعیه از آن حضرت پیروی کنند.^۳

فریزر در تاریخ نادرشاه، در ضمن تشریح مراسم تاجگذاری نادر می‌نویسد: «سه

۱ - به کار گرفتن لفظ «جاه‌طلبی» چندان مناسب به نظر نمی‌رسد. باید از آن تعبیر به «حس وطن‌دوستی» نادر کرد که سبب در هم شکستن اقتدار همسایگانی شد که تمامیت ارضی کشور را مورد تهاجم قرار می‌دادند.

۲ - دین و دولت در ایران ص ۶۱.

۳ - جهانگشای نادری، چاپ عبدالله انوار، ص ۲۷۰ به نقل از دین و دولت در ایران ص ۶۲.

روز از کسانی که در دشت مغان حاضر شده بودند، با شکوه تمام پذیرائی کرد و همه را خلعت داد و مرخص نمود مگر با علماء درشت بود که می دانست به واسطه قتل صدرالصدور و عزمی که برای تغییرات مذهبی نشان داده بود با او دشمنی دارند...^۱ موضع گیری نادر، البته خشم و قهر روحانیون را هم نسبت به او برانگیخت و بعضی از علمای دینی علیه او بدگوئی هم می کردند که البته بعضی به غضب نادرشاه گرفتار آمدند.^۲

از اقدامات دیگر نادر که به مذاق علمای دینی خوش نیامد و سبب آزردن خاطر آنها گشت، مصادره مالهای وقفی بود. گرچه برای اینکار نادر هم توجیهاتی از قبیل سوءاستفاده رقبه نویسان و... ذکر کرده اند اما به هر صورت عمل نادر خلاف موازین شرعی بود و جامعه به هیچ روی اینگونه اعمال خلاف مذهب را نمی پذیرفت و به همین خاطر هم نادر در این کار توفیقی حاصل نکرد و «آنچه هم که از جهت تصرف املاک وقفی، به عمل آمده بود، بعدها به فرمان برادرزاده اش عادل شاه، کان لم یکن تلقی گردید.»^۳

سرجان ملکم بر آن است که، خشم عمومی نسبت به علمائی که سلطان حسین را احاطه کرده بودند به نادر امکان داد تا جسورانه اوقاف را غارت کند.^۴

با همه اوصاف نادر به جذب و جلب بعضی از روحانیون نیز توجه داشته است و بعد از آنکه میرزا ابوالحسن ملاباشی را تهدید می کند، برای روحانی دیگری که هم شأن او بوده است، نامه ای می نویسد و از او طلب دعای خیر برای خود و سپاهیان می کند، سیاق نگارش نامه حکایت از نوعی زیرکی و سیاست خاص نادر دارد^۵، که می خواسته نوش و نیش را توأمان داشته باشد. اینگونه برخوردهای نادرشاه در تاریخ

۱ - تاریخ نادرشاه افشار، جیمز فریزر، ترجمه ابوالقاسم ناصرالملک ص ۱۸۱-۱۷۸ به نقل از تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه.

۲ - نگا: شرح احوال میرزا ابوالحسن ملاباشی در کتاب تاریخ عالم آرای نادری ج ۲ ص ۳۱ که با حکومت نادر، سر ناسازگاری گذاشته بود و سرانجام او را در حضور اقدس خفه نمودند!

۳ - مالک وزارع در ایران، لمبتون، ترجمه منوچهر امیری ص ۲۵۴-۲۵۵.

۴ - دین و دولت در ایران ص ۶۲.

۵ - نگا: مجموعه نسخه های خطی فرامین پادشاهان ایران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۲۱۰-۲۱۱.

حکومتش مکرر است.

نظر نهایی درباره تصمیم‌گیری‌های نادر در خصوص مذهب و موضع‌گیری‌هایش در قبال علما این است که کوشش‌های نادر برای تعدیل مذهب تشیع و تضعیف علمای دینی به انجام نرسیده است و چنانکه بعد از این خواهیم گفت، ایرانیان مجدداً به مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی، گرایش پیدا کردند و علما با همه تنگناهایی که نادر درباره آنها فراهم ساخت، محبوبیت معنوی خود را در بین مردم حفظ نمودند.

پرفسور الگار می‌نویسد: «شکست قطعی کوشش‌های نادرشاه در اینکه تشیع تعدیل شده‌ای را به پیکر اصلی اسلام پیوند دهد، نشان می‌دهد که تشیع در ایران پایگاه ماندگاری به دست آورده بود. این کوششها بر اساس سازش ساختگی صورت می‌گرفت تا تشیع که از رهگذر امامان، خود را تنها پاسدار و وارث عقیده راستین و باطن دین می‌دانست از نو به نام مکتب جعفری نامگذاری شود...»

حمله نادرشاه به پایگاه تشیع که به گونه واقعی گذرا، اهمیت چندانی نیافت، خواه‌ناخواه در این اوان، واکنش شدیدتری را به نفع علما برانگیخت، آنان با اینکه نفی بلد و تهیدست شده بودند، به عنوان گروه مذهبی ملت به حیات خود ادامه دادند.^۱

نادر و اقلیت‌های مذهبی

در مورد برخورد نادر با اقلیت‌های مذهبی شواهدی در دست است که حکایت از خوشرویی نادر به پیروان ادیان و مذاهب دیگر می‌کند. و این هم به عقیده صاحب‌نظران ناشی از سیاست نادرشاه است، زیرا گستردگی ایران در عصر او و نقشه‌هایی که در سر داشت اقتضاء می‌کرد که نسبت به پیروان ادیان و مذاهب دیگر با دیده احترام بنگرد. «برخورد او با آبراهام کاتولیکوس، خلیفه ارامنه در کلیسای «اوچمیاژین»، نمودار کاملی از سیاست مذهبی اوست که بر مبنای احترام به کلیه مذاهب و مراعات پیروان آنها شکل

۱ - دین و دولت در ایران ص ۶۲ و ۶۳.

برای اطلاع بیشتر رک: مقاله دکتر رضا شعبانی با عنوان «سیاست مذهبی نادرشاه افشار» ضمیمه شماره ۹ مجله وحید شهریور ۱۳۴۹ و مقاله مینورسکی در دائرةالمعارف اسلامی، و تعلیقات حدیث نادرشاهی ص ۱۸۰-۱۸۶.

گرفته بود. این واقعه در سال ۱۱۴۸ هـ/ ۱۷۳۵ م به وقتی اتفاق افتاد که نادر پس از در هم شکستن قوای عبدالله پاشا کوپراوغلی در نزدیکی قلعه قارص دره کنار کلیسای «اوچمیاژین» اردو زده بود.

آبراهام به همراه پنج نفر کشیش و هدایای مناسب، در قلعه شیر، که محل اقامت نادر بود، به دیدار او می‌رود. به دستور نادر، عبدالحسین بیک نسقچی باشی از ایشان پذیرایی می‌کند و روز پنجشنبه شانزدهم محرم ۱۱۴۸ هـ آنها را به خدمت وی راهنمایی می‌نماید... سپس نادر وارد کلیسای مزبور می‌گردد و رؤسای روحانی و کشیشان با لباس رسمی از او استقبال می‌کنند. نادر پس از مشاهدهٔ برجی که در وسط کلیسا بود و مورد تقدیس عیسویان قرار داشت، شرحی از چگونگی آن می‌پرسد آنگاه به روحانیون مسیحی اجازه می‌دهد که در حضور او به عبادت بپردازند و خود با کمال دقت به اصغاء می‌پردازد.

پس از پایان مراسم به قدر هزار تومان به آباء کلیسا می‌بخشد که صرف تعمیر و تزئین آن کنند... و حکمی مشتمل بر اینکه کسی حق نزدیک شدن به کلیسا و اذیت و آزار ساکنان محل را ندارد نوشت و در آنجا گذارد.^۱

وضع یهودیان نیز در عهد نادر خوب توصیف شده است. گرچه در اوائل سلطنت نادر توجه کافی به آنها نمی‌شده است ولی «وقتی میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام وضع دشوار یهودیان کاشان را به خصوص، به اطلاع او رسانید، نسبت به گشایش سیزده کنیسه یهودی که مدت هفت ماه بسته بود دستور لازم صادر شد.»^۲ و بنا به گزارشی که در کتاب تاریخ یهود ایران آمده است اوضاع یهودیان کاشان به قدری بهبود یافت که «کاشان تبدیل به یک اورشلیم کوچک» شد و تا مدتها مرکز روحانیون یهود، برای تمام ایران گردید. اما زرتشتی‌ها به سبب کمکی که به افغانان نمودند از چشم نادرشاه افتاده و مورد بی‌مهری وی قرار گرفته بودند.^۳

۱ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه ج ۱/ ص ۱۳۰-۱۳۱.

۲ - همان، ص ۱۳۲.

۳ - نگا: عالم‌آرای نادری، ج ۱/ ص ۶۳۳ تا ۶۳۵ و تاریخ یهود ایران جلد سوم پاورتی ص ۴۶۹-۴۷۰ و تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه ص ۱۳۰-۱۳۷.

دوره زندیه

چنانکه در اوضاع اجتماعی اشاره کردیم، در فاصله مرگ نادرشاه و استقرار سلسله قاجار فقط در دوران حکومت کریمخان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳ ه.ق) و جانشینان بلافصل او اندک نظمی در ایران برقرار شد. کریمخان بنا به گزارش‌های تاریخی شخصیتی مذهبی داشته است و شخصاً به زیارت امکان متبرکه اقدام می‌کرد و از دادن نذور نیز دریغ نمی‌ورزید.^۱ و «چون ایام محرم الحرام در رسیده بود تا روز عاشورا بنا به احترام حضرت سیدالشهداء در باغ مزبور منزل و مأوی و به مراسم سوگواری و شرایط تعزیه‌داری قیام و اقدام کرد.»^۲ «بقعه امامزاده میر حمزه را ساختمان کرد و مرقد شاه چراغ را که زیارتگاه مقدس‌تری بود تعمیر کرد. مدرسه‌ای بنا کرد و آن را وقف کرد که پس از مرگش مدرسه خان نامیده شد و دست‌اندرکار ساختمان مدرسه دیگری بود که اجل مهلتش نداد. بدینسان خود را مؤمنی متقی وانمود کرد و در این کار بر قاجاریه که برای حفظ ظاهر دیانت هدایایی به اماکن متبرک پیشکش می‌کردند سبقت گرفت.»^۳

علما در عهد کریمخان مورد توجه قرار گرفتند و وظایفی هم به آنها محول شد. و سرپرستی هر یک از محلات بر عهده یکی از روحانیون محلی قرار می‌گرفت که معمولاً عهده‌دار مراسم مذهبی هفتگی و سنتی نیز بودند.

در عصر زند مقامات روحانی کماکان همان وظایف عصر صفوی را بر عهده داشتند. ملاباشی که در زمان شاه سلطان حسین صفوی بوجود آمده بود در عصر افشار و زند، اما نه به قدرت عصر صفوی، تداوم یافت. مقام «صدرالممالک و صدر» در عصر زند، قدرت ملاباشی در ادوار گذشته را به دست آورد و مقام و منصب «شیخ الاسلامی» که از مناصب صدر اسلام بود، در عصر زند فعال گشت و رسیدگی به امور مذهبی و گاه سیاسی را بر عهده گرفت. در این عصر شیخ الاسلامی بعد از صدرالممالکی، بالاترین مقام مذهبی و قضایی به حساب می‌آمد و مقامهای دیگر مانند «قاضی»، «قاضی عسکر» و «مجتهد» از دیگر مقامهای عالمان دینی در عصر زندیه است.^۴

در دوره جانشینان کریمخان، گهگاه مخالفتهای علما با بعضی از جریانه‌ها و اعمال پیش می‌آمده و اعمالی از سوی حاکمان صورت می‌گرفته که سبب واکنش علما

۲ - همان/ص ۷۵.

۴ - نگاه کنید همان مأخذ ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۱ - گیتی‌گشا/ص ۷۸.

۳ - دین و دولت در ایران ص ۶۴.

می‌گردید. مثلاً «شاهرخ افشار مخالفت علمای مشهور را برانگیخته بود. یکی از این علما سید محمد مجتهد بود، از اعقاب صفوی که چهل روز به عنوان سلیمان دوم حکومت کرده بود.

و نصرالله میرزا و نادر میرزا فرزندان شاهرخ، خزانه مرقد مشهد را به یغما برده و ضریح مطلای دور گنبد امام را ذوب کردند تا مواجب سربازان را پردازند! و زکی خان مسؤول قتل یکی از سادات پیر و محترم بود.»^۱

اقلیت‌های مذهبی در عهد زندیه

در دوره کریم خان اوضاع اقلیتهای مذهبی را مطلوب نوشته‌اند. کریم خان اصولاً با پیروان ادیان دیگر به مدارا رفتار می‌نموده و اقلیتهای مذهبی در این دوره از آزادی بیشتری برخوردار بوده‌اند و «حتی آن کسانی که در عصر افشار ایران را ترک کرده بودند، با توجه به سیاست مذهبی کریم خان و عدم تعصب وی به ایران بازگشتند و کارستن ینبور که خود شاهد عینی بازگشت آنها بوده است می‌نویسد: «آن عده از خانواده‌های ارمنی که به خاطر آشفتگیهای داخلی قلی، ایران را ترک کرده بودند دوباره به کشور بازگشتند.»^۲

اقلیت‌های مذهبی موجود در ایران عصر زند، عبارت بودند از زرتشتیان، یهودیان، ارمنیان و چند شعبه از مسلمانان مانند اسماعیلیان و صوفیان.

«زرتشتیان بیشتر در یزد و کرمان ساکن بودند و به زراعت و تجارت می‌پرداختند. موقعیت یهودیان در مقام مقایسه با دیگر اقلیتهای چندان مناسب نبود... آرامنه که از زمان صفویه در اصفهان تجمع داشتند نیز اغلب به تجارت می‌پرداختند.»^۳

در زمان علی مرادخان که ظاهراً مذهبی‌تر از دیگر حکام زند بوده است، اقلیتهای مذهبی از آرامش کمتری برخوردار بوده‌اند، و در این زمان حتی صوفیه هم تحت تعقیب قرار می‌گرفتند.^۴

۱ - دین و دولت در ایران ص ۶۵.

۲ - تاریخ سیاسی، اجتماعی ایران در عصر زند، ص ۱۱۵.

۳ - همان، ص ۱۱۴.

۴ - همان، ص ۱۱۵.

دوره قاجاریه

آنچه از تاریخ دوره قاجار به دست می‌آید این است که پادشاهان قاجار عموماً تمایلات دینی داشته‌اند و با انجام فرائض دینی و ساخت و تعمیر اماکن مذهبی و احترام به مقامات روحانی، سعی در اظهار دیانت خود داشته‌اند:

آغامحمدخان خود را مردی مؤمن و متدین نشان می‌داد و حکومتش را بر پایه حادثه‌ای مذهبی می‌دانست که روزی مردی در لباس علما بر او نظر انداخته و پس از نظر نافذ آن شخص، آغامحمدخان در اداره حکومت موفق شده است.^۱ او به انجام فرائض دین، سخت پای‌بند بود و شرابخواری را در سرتاسر قلمرو حکومت خود ممنوع اعلام کرد. از اعدام محکومین در شبهای جمعه امتناع می‌ورزید و نسبت به قبور ائمه اطهار بسیار احترام می‌گذاشت و «در یک لحظه وخیم در گرماگرم لشکرکشی علیه لطفعلی‌خان زند دستور داد تا یک ضریح مطلقاً برای مرقد مطهر امیرالمومنین در نجف ساخته شود»^۲ و چندی بعد دستور طلاکاری گنبد حرم نجف را به نظارت شیخ الاسلام اصفهان صادر کرد.

به رغم این همه علائم دینداری، حتی با وجود اینکه در خانه ملایی به نام آقاسید مفید به دنیا آمده بود هیچ رابطه نزدیکی با علما نداشت، نسبت به علما سخی بود و شفاعت آنها را می‌پذیرفت مثلاً شفاعت میرزا مهدی مجتهد، که بعداً توسط نادر میرزا به شهادت رسید را در مورد شاه‌رخ افشار قبول کرد.^۳ البته این حالت هم برای او همیشگی نبود.

غیر از ملا محمد حسین مازندرانی ملاباشی، به ظاهر تنها عالمی که آغامحمدخان به او بستگی داشت، میرزا محمدعلی بهبهانی بود.^۴ به طور کلی می‌توان گفت که در کیفیت پیچیده روانی آغامحمدخان عنصری از دیانت شدید که به کهنه‌پرستی متمایل

۱ - روضه‌الصفای ناصری، رضاقلی‌خان هدایت، ج ۹، ۲۸۱، دین و دولت در ایران، ص ۸۱.

۲ - ناسخ‌التواریخ، ج ۱ ص ۴۳. ۳ - ناسخ‌التواریخ ج ۱ ص ۴۱.

۴ - برای اطلاع بیشتر از ماجرای توهین آقا محمد علی بهبهانی در حضور کریم‌خان و سرسختی به آقا محمدخان مبنی بر اینکه او خواجه است و شایسته حکومت نیست و کشمکش‌های بعد از آن که نهایتاً باعث جلب شاه به آقا محمد علی شد رک: قصص‌العلماء ص ۱۴۹ و دین و دولت در ایران، ص ۸۳. تاریخ سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، ص ۱۵۰-۱۵۱.

بوده وجود داشته^۱ و در طول حکمفرمائی خود همواره سعی در ترویج مذهب می کرده اگرچه علماء بر کلیه اعمال وی صحه نمی گذاشته اند.^۲

در دوره حکومت فتحعلی شاه به سبب علاقه شاه به جلب رضایت روحانیون نفوذ علما در دربار شدت گرفت، مساجد متعددی ساخته شد و حرمها و بقاع متبرکه تعمیر و تزئین گردید. و بنا به سوگندی که پیش از رسیدن به تاج و تخت یاد کرده بود، به قم توجه خاصی مبذول داشت؛ این شهر اقامتگاه گروه بسیاری از علما به خصوص میرزا ابوالقاسم (فاضل قمی) بود که بسیار مورد اعتماد و توجه فتحعلی شاه بود. او مردم قم را از پرداخت مالیات معاف کرد و مدرسه فیضیه را در کنار حرم بنا نمود و از شعبان ۱۲۱۲ ه. ق. به بعد همه ساله عازم قم می شد و با پای پیاده به علامت خضوع به زیارت حرم می رفت.^۳ وی علاوه بر قم به شهر مشهد، به سبب حرم امام رضا علیه السلام، نیز توجه خاص داشت و علما دو بار موفق شدند او را از حمله به این شهر که هنوز در تصرف نادر میرزا افشار بود بازدارند.^۴

فتحعلی شاه برای اینکه دیانت خود را بیشتر آشکار سازد، مساجدی چند، نیز بنا کرد. مسجد جامع تهران (مسجد شاه) را که بنای آن در زمان آغامحمدخان آغاز شده بود، تکمیل گرداند. در سمنان نیز مسجد جمعه ای و در جوار آن مدرسه ای ساخت. بنای مسجد دیگری را هم در همدان آغاز کرد، که به پایان نبرد.^۵ مدرسه خاقانی کاشان هم به نام شاه ساخته شد. بنا به نوشته «روضه الصغای ناصری»، هر ساله صد هزار تومان هدیه نقدینه و بیش از صد هزار خروار هدیه جنسی بین ارباب و وظایف از سادات و علماء توزیع می شد. و مثلاً تکایای سادات تهران به تمامی به پامردی سخاوت شاه اداره می شد.^۶

به طور خلاصه می توان اظهار کرد که در دوره فتحعلی شاه تقریباً سیاست مذهبی یکسانی دیده می شود. وی علاقه مند به نفوذ روحانیت است و با انجام اعمال دینی در

۱ - دین و دولت در ایران، ص ۸۱

۲ - تاریخ سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، ص ۱۵۱

۳ - نگا: دین و دولت در ایران، ص ۸۷-۹۰ ۴ - برای توضیح بیشتر رک: همان مأخذ، ص ۹۰

۵ - تاریخ عضدی، احمد میرزا عضدالدوله، ص ۳۸ به نقل از دین و دولت در ایران ص ۹۲

۶ - روضه الصغای ناصری، ج ۱۰، ص ۱۳۷، به نقل از همان مأخذ.

پی کسب تأیید آنان است و شفاعت آنانرا می‌پذیرد و با این کارها مایل بوده است که در میان علما جایی باز کند. به شدت علاقه او به موضوعات مذهبی می‌توان از کتابهایی که برای او نوشته یا ترجمه شده است، پی برد؛ ملا احمد نراقی کتاب معراج السعاده را برای او به فارسی ترجمه کرد. شاه از محمد لاهیجی خواست که تفسیری بر «نهج البلاغه» بنویسد. به مناظره‌های بین علما، علاقه‌مند بود، از این رو ملا محمد جنگلی را با حاج ملا محمد صالح برغانی در تهران به مناظره واداشت.^۱

در دوره محمدشاه، روابط دولت با علماء شکل دیگری یافت. اگرچه محمدشاه جنبه‌هایی از سیاست مذهبی فتح‌علی‌شاه را انجام می‌داد و به حمایت از دین و اماکن متبرک توجه داشت، اما او به اطاعت از یک مرجع تقلید هم اقدام نکرد. او در آغاز حکومتش کار توزیع عطایای سلطنتی میان علماء و سادات را به عهده میرزا نصرالله اردبیلی گذاشت و فروش الكل را ممنوع ساخت و خود نیز از الكل پرهیز کرد. و دستور واگذاری زمینهایی را که نادر گرفته بود به مالکان اصلی صادر کرد. و ظاهراً محمدشاه از عنفوان جوانی متمایل به دوستی با درویشان بوده است و آشنائی او با حاجی میرزا آقاسی، مؤید این تمایل اولیه او است. یکی از پیروان فرقه نعمت‌اللهی به نام محمدرضا همدانی (کوثر علی‌شاه) از آزار علماء به عباس میرزا پناه برد و از شخصیت‌های محترم دربار ولیعهد شد. خود شاه نیز به دست زین‌العابدین شیروانی (مستعلی‌شاه) به فرقه نعمه‌اللهی داخل شد. توجه خاص شاه و وزیرش به صوفیه، ناگزیر موجب بیزاری علما شد در حالی که صوفیه تا این حد تأیید می‌شدند که برای بقاع آنان آزادانه مانند مقابر ائمه وقف می‌کردند... عقاید صوفیانه محمدشاه، نتایج سیاسی جدی دیگری به همراه داشت همین که کشور را یک سلطان معتقد به عقیده‌ای بر خلاف مذهب عامه اداره می‌کرد فی‌نفسه انزجارآور بود، به علاوه اطاعت او از حاجی میرزا آقاسی به عنوان یک مرشد کامل، امکان هرگونه نفوذ مستقیم در رهبری امور را از علما سلب کرد.^۲

حکومت طولانی ناصرالدین‌شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ق) به رغم ادامه ظاهری قدرت، شاهد گسترش همه عواملی بود که دوران آشوب و آشفتگی و انقلاب مشروطیت را

۱ - بنگرید: دین و دولت در ایران، فصل سوم، سیاست روحانی فتح‌علی‌شاه.

۲ - برای اطلاع بیشتر: دین و دولت در ایران، حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سری، فصل ششم ۱۶۹-۱۹۴ تاریخ، میرزاتقی سپهر، جلد اول و روضة الصفای ناصری، رضاقلی هدایت، جلد دهم.

پدید آورد. بی شک علماء و دشمنی آنان با دولت، در شمار مهمترین این عوامل بود و ماهیت قدرت و نفوذ آنان در سراسر این دوران تنوع و گسترش یافته بود. تمایل مداومی برای کشمکش میان علماء و دولت وجود داشت که گسترده‌تر و ژرف‌تر می‌شد. کوششهای متناوب به منظور غربی کردن جنبه‌های خاص، ضرورت مرزی میان روحانیت و قدرت سلطنت را فراهم می‌ساخت. مسلماً این مرز هرگز صریحاً به رسمیت شناخته نشده بود و اغلب، موضوع اختلاف بود. اما همچنانکه دامنه دعای دولت گسترش یافت، ناچار اختلاف شدیدتر می‌شد. بنابراین علمایی که قبلاً در جنگ دوم ایران و روس وظیفه دفاع از حیثیت ملی را علیه تجاوز کفار به عهده گرفته بودند، اینک وظیفه مزبور را با مسؤولیت سنتی دیگرشان - که مخالف با اثبات دعای دولت بود - مربوط یافتند. دشمنان داخلی و خارجی دو جنبه از یک خطر را که همانا نابودی کشور مسلمان ایران، یعنی کشوری که از لحاظ فرهنگی و مذهبی شدیداً مسلمان بود، نشان می‌دادند. دولت ایران در روزگار قاجار به هیچ مفهوم هرگز دولت اسلامی نبود و هیچ نوع کوشش پایداری در جهت اجرای شریعت صورت نمی‌داد.

جلوگیری از خطر مزبور وظیفه اصلی علماء محسوب شد، و در سراسر دوره ناصرالدین‌شاه برخوردهای مستقیم میان علماء و دولت، ابتدا در تهران و بعد در شهرهای دیگر مکرر اتفاق افتاد. همچنانکه نفوذ و حوزه وظیفه علماء گسترش می‌یافت، به درگیری آنان در امور نیز افزوده می‌شد.

ناصرالدین‌شاه تظاهر به دینداری می‌کرد، و هنگام لزوم در پی ایجاد روابط حسنه با علماء بود. با وجود این از لحاظ دینداری با فتحعلی‌شاه که خاضعانه در پی جلب توجه علماء بود، فرق داشت. ناصرالدین‌شاه تقریباً می‌کوشید که قدری از حیثیت و جواز شرعی علماء را به خود اختصاص دهد. کوششهای او بی نتیجه بود. انقلاب مشروطیت که به وقوع پیوست، تا حدی تجلی واکنش مغشوش نسبت به تأثیر غرب و تا اندازه‌ای ادامه نزاع سنتی میان علماء و دولت بود و علماء در این هر دو جنبه اهمیت اصلی را حایز بودند، و نقشهایی را نسبت به این دو جنبه ایفا کردند. فاصله میان مرگ محمدشاه و به سلطنت رسیدن ناصرالدین‌شاه، طبق معمول در تهران و ایالات، تسلط مرکزی را کاهش داد و هرج و مرج موقت پدید آورد.

از نحوه رفتار امیرکبیر هم نسبت به علماء آشکارا دیده می‌شود که سیاست او نسبت

به نقش عالمان در کارها بر اساس نقشه ساخته و پرداخته‌ای برای تعیین و تمدید نقش قدرت آنان نبوده است. بلکه ناشی از این علاقه بوده که هر چه بیشتر قدرت دولت را تثبیت کند.

برای مثال روابط او با میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران است. میرزا ابوالقاسم در ۱۲۶۳ ق/ ۱۸۴۶-۱۸۴۷ م در سالهای آخر حکومت محمدشاه به جای عمو و پدرزنش، میر محمد مهدی، به مقام امامت جمعه رسید. او امید داشت نفوذی را که سلف او به سبب مقاومت در برابر حاجی میرزا آغاسی و نیز خودش به سبب آرام کردن تهران، هنگام انتقال حکومت به دست آورده بودند، حفظ کند. دزدان و قطاع‌الطریق را در مسجد پناه داد تا به منزله قوه مجریه قدرت او باشند. در جمادی‌الآخر ۱۲۶۵ ق/ مارس ۱۸۴۹ م که فوجی از سربازان متمرّد آذربایجانی در تهران، امیرکبیر را ناگزیر کردند که موقتاً استعفا دهد، میرزا ابوالقاسم با حاجی شیخ رضا، شیخ عبدالحسین شیخ‌العراقین و علمای دیگر مجدداً، موجب شدند که پایتخت آرام شود. وی دستور داد تا بازرگانان بازار را ببندند و برای مقابله با سربازان یاغی مسلح شوند. امام جمعه در همان زمان با قدرتهای خارجی به عنوان شاخه‌های اضافی نفوذ خودش تماس برقرار کرده بود. امیرکبیر این امر را تحمل نکرد، منظم کردن امور خارجی را وظیفه قطعی دولت می‌شمرد. هنگامی که تزار برای میرزا ابوالقاسم انفیه‌دانی الماس‌نشان فرستاد که صورت امپراتور بر آن نقش شده بود، امیرکبیر می‌خواست بداند به چه علت این هدیه فرستاده شده است، و امام جمعه ناچار شد که نامه تزار را برای تفتیش تسلیم کند. میرزا ابوالقاسم همچنین با پالمرستون (Palmerston) مکاتبه کرد و کوشید تا حمایت سفیر انگلیس را در مقابله با امیرکبیر جلب کند. اما شیل (Sheil) نمی‌توانست کاری انجام دهد. امیرکبیر حتی امام جمعه را از اجرای تکالیف قضائی‌اش به جرم نادرستی، خلع کرد و سرانجام شغل او به پیشنهادی مسجد شاه منحصر شد.^۱ با وجود این میرزا تقی‌خان تقاضای امام جمعه را درباره عزل حاکم نطنز، وقتی یقین حاصل کرد که عادلانه است، پذیرفت^۲ و به نظر می‌رسد از هنگامی که امام جمعه به شکست تن در داد، خصومت میان این دو به کاستی گرائیده بود. بعداً امام جمعه توسط میرزا زین‌العابدین،

۱ - میرزا تقی‌خان امیرکبیر، عباس اقبال، ص ۱۶۳، دین و دولت در ایران، ص ۲۰۵.

۲ - همان مأخذ، ص ۱۷۳.

که یکی از دخترهای ناصرالدین شاه را به زنی گرفته بود، با شاه و سیاستهایش به دقت مربوط شد.

امیرکبیر علاوه بر تسلط غیرمستقیمی که بر محاکم شرع یافت، برای محدود کردن قلمرو آنها اصولی نیز وضع کرد. صدور احکام ناسخ (یعنی حکمی که حکم سابق را لغو کند، وسیله‌ای که بارها برای حصول مالکیت زمین و اموال دیگر به کار می‌رفت) قدغن شد.^۱

دعواهایی که یک طرف آن مسلمان و طرف دیگر از اقلیتهای مذهبی بود، می‌بایست برای صدور حکم به دیوانخانه در تهران احاله شود، تا از احتمال نفوذ بزرگان و حکام محلی در صدور آن احکام جلوگیری شود.

دیوانخانه، که عالی‌ترین نمونه محکمه عرف بود و هنوز وظایف معینی نداشت و تا سال ۱۲۷۹ ق/ ۱۸۶۳ م که تکلیف آن طبق نظامنامه روشن شد، همچنان موجود بود. ظاهراً امیرکبیر برای دیوانخانه در دستگاه قضایی مقام شامخی قائل بوده است. به هر دعوا، نخست در دیوانخانه رسیدگی می‌شد و از آنجا به محکمه شرع ارجاع می‌شد، در محکمه شرع، حکم صادر و مجدداً در دیوانخانه نیز آن را ابرام و تنفیذ می‌کردند. و چون هر دعوی نخست به دیوانخانه احاله می‌شد، حکومت می‌توانست آن را به یکی از محاکم شرع که از حمایت ویژه آن برخوردار بود ارجاع کند.

کوششهای امیرکبیر در محدود کردن بست نشینی در اماکن مقدس نیز ناشی از همین مخالفت او بود و از این کوششها هم نتیجه قاطعی حاصل نشد.^۲ همچنین درگیری ایران با قدرتهای خارجی و رقابتهای آنان که بیش از همیشه آشکارا می‌شد، حکومت را ظاهراً بر آن می‌داشت که نظر برخی از روحانیون را در این مسأله به دست آورد.

هر چند ناصرالدین شاه چندی بعد بر آن شد که اقدامات ناهماهنگ و تردیدآمیز دیگری در راه اصلاح انجام دهد، اما اقداماتی که مخالفت روحانیان را برانگیزد در دوارن میرزا آقاخان دیده نشده است. از سوی دیگر زمینه‌ای را که دولت در جدال با علماء به دست آورده بود، از دست نداده و شرکت مستقل علماء در امور منع می‌شد. تغییرات اداری که توسط ناصرالدین شاه هنگام عزل آقاخان نوری معمول شده بود، بار

۱ - امیرکبیر در ایران، فریدون آدمیت، ص ۱۳۶، دین و دولت ص ۲۰۸

۲ - دین و دولت در ایران، ص ۲۱۰

دیگر تمایل دخالت ندادن علماء را در امور تجدید کرد، و با تظاهراتی که بر خلاف مذهب عامه به خصوص طی ۲۰ سال از ۱۲۶۶ هـ - ۱۸۵۰ م. تا ۱۲۸۶ هـ - ۱۸۷۰ م. صورت می‌گرفت، دست به هم داد و مجوزی برای خصومت مداوم علماء فراهم کرد. امیرکبیر با اصلاحات خود کوشیده بود که از قدرت روحانیون بکاهد. در حالیکه میرزا آقاخان به عکس، علماء را به چشم وسیله‌ای برای تقویت موضع خود می‌نگریست، سیاستی که میرزا آقاخان نوری جانشین امیرکبیر نسبت به علماء در پیش گرفت از بسیاری جهات ناقض سیاست امیر بود. میرزا باقر مجتهد و میرزا علی‌اصغر، پسر امام جمعه که امیرکبیر از تبریز تبعیدشان کرده بود، امکان یافتند که در میان پذیرائی گرم اصحاب خود به شهر بازگردند. اما میرزا آقاخان نوری با دخالت آنان در امور دولت مخالفت می‌ورزید. و ظاهراً می‌کوشید که آنان را در سیاست خارجی حکومت که در آن زمان بیشترین توجه آن به بازگشودن هرات بود و انگلیس به این نقشه اعتراضها می‌نمود، شرکت دهد. در ۱۲۷۲ ق / ۱۸۵۶ م. هنگام سقوط هرات ناصرالدین شاه دستور داد ۱۰ هزار تومان به عتبات فرستاده شود تا صرف تعمیر بقاع گردد.

انگلستان پس از گشوده شدن هرات، به ایران اعلان جنگ داد. برای اینکه علماء علیه انگلیس که ابتدا به بوشهر و سپس به محمره حمله کرده بود، اعلان جهاد کنند، دولت در پی جلب همکاری آنان بود. مشهور بود که شاه در اجرای تکالیف دینی اش جدی است و در میان تملق‌هایی که نثارش می‌شد یکی هم این بود که معلومات دینی اش همپایه یک مجتهد است. ناصرالدین شاه خود را غلامرضا نامید و از خوردن هر نانی که از گندم انبار غله حرم امام رضا (ع) در مشهد پخته نشده بود، سرباز می‌زد.

همیشه گروهی از علماء در عید نوروز در بار عام حضور می‌یافتند. ریاست علماء با امام جمعه بود که پهلوی تخت سلطنت مستقر می‌شد. به محض اینکه سال جدید رسماً آغاز و علماء با دریافت عطایا مرخص می‌شدند، موزیک نواخته می‌شد.

دکتر فوریه فرانسوی پزشک شاه در ۱۸۹۰ م. شاهد بار عام نوروز بوده است. وی می‌نویسد:

« در لحظه تحویل سال مجتهدی (که نام او ذکر نشده است) از برای شگون، آیاتی چند از قرآن را درون جامی فرو می‌نوشت و آن را از مایعی سپید پر می‌کرد. چون نوشته در آن مایع حل می‌شد جام را به شاه می‌داد. شاه جرعه‌ای چند از آن می‌نوشید آنگاه آن

را به کسانی که در برابر او بر پای بودند، باز می داد.^۱
ناصرالدین شاه به انجام اعمال دینی که فی نفسه با مذهب عامه موافقت بیشتری داشت، می پرداخت. گنبدهای مقابر قم و شاه عبدالعظیم را مطلقاً کرد و برای ساختن محوطه جدیدی در مشهد آماده می شد.

با روی کار آمدن «میرزا حسین خان سپهسالار» کوششهایی که برای تقویت حکومت مرکزی توسط اصلاح اداری صورت می گرفت وارد مرحله جدید و به ظاهر مؤثری، شد و اصلاح با رخنه اقتصادی بیگانه، در ایران همراه شد.

میرزا حسین خان سپهسالار که ۱۲ سال سفیر ایران در امپراتوری عثمانی بود، در ۱۲۸۷ ق به همراه ناصرالدین شاه که از زیارت عراق باز می گشت، راهی تهران شد. وی ابتدا به مقام وزارت وظایف و اوقاف و وزارت عدلیه گمارده شد و ظاهراً این هر دو مقام را همزمان اداره می کرد. وزارت وظایف و اوقاف چندان وقت او را نمی گرفت، اما وزارت عدلیه به او مجال داد که برنامه اصلاح خود را آغاز کند. قبلاً در جمادی الاخر ۱۲۷۹ ق. نظامنامه ای برای دستگاه قضائی تدوین کرده بود، از جمله در آن نظامنامه ماده ای بود که رسیدگی به هر گونه دعوای مربوط به یک خارجی را در صلاحیت وزارت امور خارجه می دانست. او در مقام وزیر عدلیه مانند امیرکبیر کوشید که حق انتصاب مجتهدان قابل اعتماد را بر محاکم شرع از آن خود کند، و بدین ترتیب به طور غیر مستقیم اداره یکی از شعب قدرت روحانیون را به دست گیرد.

میرزا حسین خان پس از مدت کوتاهی که وزیر جنگ بود، در شعبان ۱۲۸۸ ق به صدارت عظمی رسید. و با اصرار در جمع آوری مالیاتهایی که از زمان عزل میرزا آقاخان نوری وصول نشده بود، دشمنی مردم را نسبت به خود زیاده تر کرد.^۲

در نخستین سال وزارت سپهسالار در تهران قحطی افتاد. فاجعه قحطی نخستین میدان نبرد را برای میرزا حسین خان و علماء پدید آورد. مخالفت عمده او در این هنگام و پس از این تاریخ، با حاجی ملاعلی کنی بود که تا زمان مرگش (۲۷ محرم ۱۳۰۶ ق) قدرتمندترین عالم پایتخت بود، و عنوان رئیس المجتهدین را یافته بود. در زمان سپهسالار، ناصرالدین شاه سفرهای متعددی به اروپا کرد و در این دوره است که

۱ - سه سال در دربار ایران، فوریه، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، ص ۲۰۸

۲ - دین و دولت در ایران، ص ۲۶۱

امتیازات بسیاری به انگلستان واگذار شد و مخالفت روحانیون با وی به اوج شدت خود رسید.^۱

در ۲۵ ذی الحجه ۱۳۱۳ ق، مظفرالدین شاه به پایتخت خود وارد شد و اندکی بعد با هزینه‌های تاجگذاری که از وام بانک شاهی پرداخته بود، توانست بر تخت بنشیند. این ضعف مالی که در اثر تبذیر ناصرالدین شاه و سوء اداره امین‌السلطان پدید آمده بود، منشأ اصلی ناراحتی در حکومت مظفرالدین شاه شد. زیرا که بی‌پولی و تبذیر مداوم، دریافت وام‌های خارجی را ضرورت بخشید، و اینها به نوبه خود موجب نفوذ اقتصادی روسیه شد. خشمی که از گسترش این نفوذ پدید آمد، بار دیگر روحانیون و بازرگانان را در مخالفت علیه حکومت، همداستان ساخت. جنبشی که دامنه‌اش به انقلاب مشروطیت کشیده شد.

در نخستین سال حکومت جدید، اندک گشایشی پدید آمد. امین‌السلطان به عنوان صدراعظم باقی ماند و چون در ۱۷ جمادی‌الآخر ۱۳۱۴ ق، عبدالحسین میرزا فرمانفرما به جای او نشست، جانشین او نیز همان سیاستهای او را با احترام نسبت به علماء معمول داشت. بنا به نوشته امین‌الدوله جلسات کابینه با حضور نمایندگان علماء تشکیل می‌شد و فتواهای آنان در نصب و عزل حکام ایالات و سایر مقامات رسمی نقش قاطع داشت.

در اواسط سال ۱۳۱۵ ق، امین‌الدوله از مقام وزیری حاکم آذربایجان استعفا کرد و به تهران آمد و در اواخر همین سال رسماً صدراعظم شد. به محض رسیدن او به نخست‌وزیری کشمکش آشکار میان علماء و دولت، از نو آغاز شد. این جدال اجتناب‌ناپذیر نبود، زیرا امین‌الدوله اساساً با دخالت روحانیون در امور دولت مخالفت می‌کرد. او گناه فرصت یافتن علماء را برای مداخله، به فساد و نادرستی اداری نسبت می‌داد و معتقد بود که اگر وضع اداری اصلاح شود علماء دیگر حق دخالت در امور سیاسی را نخواهند داشت. در ۱۵ محرم ۱۳۱۶ ق، با توجه به فشار متزایدی که علیه او اعمال می‌شد از کار کناره گرفت و اندکی بعد امین‌السلطان نفوذ عادی خود را از نو آغاز کرد.^۲

۱ - نگا: همان مأخذ، ص ۲۶۴ و ۲۶۵

۲ - نگا: خاطرات سیاسی امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، ص ۲۷۲

در ایام وزارت امین الدوله، مظفرالدین شاه به تشویق پزشک مخصوص خود حکیم الملک نقشه مسافرت به اروپا را ظاهراً به دلایل پزشکی در سر می‌پروراند.^۱ امین الدوله برای تأمین مخارج سفر مزبور ابتدا با حکومت‌هایی که منافع مستقیم در ایران نداشتند، و سپس با انگلستان برای دریافت وام مذاکره کرد، اما توفیقی نیافت.^۲ از سوی دیگر امین السلطان در ۱۳۱۷ ق / ۱۹۰۰ م با حکومت روسیه در خصوص دریافت ۲۲ میلیون روبل وارد مذاکره بود که با ۵ درصد بهره در ظرف ۷۵ سال بازپرداخت شود، از جمله شرایط وام مزبور این بود که ایران تا زمانی که این وام بازپرداخت نشده باشد، حق گرفتن وام از حکومت‌های دیگر را نخواهد داشت. بدینسان تهدید استیلای مالی خارجی بر ایران نزدیکتر شد و این امر با ولخرجیهایی که در مسافرت سال ۱۹۰۰ م. شاه به اروپا شده بود، دست به هم داد و خصومت علماء و بازرگانان را علیه دولت یک جبهه واحد شدیدتر از آنچه قبلاً در امتیاز تنباکو پیش آمده بود، فراهم آورد.^۳

۱ - تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۲۸
۲ - خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۲۷۳
۳ - برای اطلاع بیشتر رک: دین و دولت در ایران و نقش علماء در دوره قاجار، حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سری.

فصل سوم

تصوف و عرفان در دوره بازگشت

تصوف از آغاز تا پایان عهد صفوی

اظهار نظر قطعی در باره پیدایش تصوف در حوزه فکری اسلام چندان ساده نیست. قدر مسلم اختلافاتی که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بین مسلمین پیش آمد و سبب موضع‌گیری جمعی از مسلمین راستین در برابر مسلمانانی که به جمع مال و اندوختن ثروت بیکران و قصر و کنیز روی آورده بودند شد، از عوامل مهم پیدایش تصوف است.

طبیعی است در جامعه‌ای که بعد از مدّت کوتاهی از رحلت پیامبر، شاهد حضور کسانی است که به احیای ارزشهای جاهلی و مادی و نفی ارزشهای الهی می‌پرداخته‌اند و متأسفانه مورد حمایت زمامداران و غاصبان حکومت الهی نیز قرار می‌گرفتند، راهی جز نوعی مبارزه منفی در غالب زهد و تصوف به نظر نمی‌آید. در دوره خلافت امیر المؤمنین حضرت علی (ع) چهره‌های ناب و باقیمانده بر سنت نبوی و مخلص در راه اسلام، نمایان شد و چهره کسانی که دین را برای دنیا بر می‌گزیدند، نیز آشکار گردید. بعد از شهادت حضرت علی (ع) که زمام امور یکباره به دست کسانی افتاد که از اسلام فقط نامی بدنبال می‌کشیدند تا بتوانند زمامداری خود را حفظ کنند. اوضاع و احوال به مراتب شدیدتر شد و زندگی بر کسانی که می‌خواستند برابر دستورات پیامبر اکرم عمل نمایند، سخت‌تر گردید و به همین نسبت موضع‌گیریهای زاهدانه، رو به فزونی گذاشت و پایه‌های تصوف به استواری گرایید. در ایران نیز که از زمان خلیفه دوم به اسلام گرایش یافته بود، تصوف با اندکی تفاوت شکل می‌گرفت:

مسلمانان ایرانی علاوه بر حسّاسیتی که در برابر بی‌بندوباریها و گرایشهای بیش از حدّ زمامداران اسلامی به مسائل دنیوی از خود نشان می‌دادند؛ از برتری جویی نژادی و

ممتاز دانستن گروهی از اعراب از دیگران و تحقیری که نسبت به ایرانیان روا می‌داشتند بشدت رنج می‌بردند. و این رنج و تنفر درونی مسلمانان ایرانی، آنها را به زهد - به معنی بی‌رغبتی به دنیا - و تصوّف سوق داد و حوزه تصوّف زاهدانه را در قلمرو ایران آنروز گستراند با این تفاوت که، عرفان و تصوّف ایرانی، تنها توجه خود را معطوف جنبه‌های عملی ننمود بلکه به تدبیر و تفکر هم پرداخت و جنبه علمی تصوّف و عرفان را نیز بنا نهاد و در این راه ره آوردهای بسیار گرانقدری هم به همراه آورد.

عرفان در ایران در دو قرن اوّل و دوم مانند سایر بلاد اسلامی، دوران ابتدائی و ناپختگی خود را سپری می‌ساخت و از مضامین عالی عرفانی در این دو قرن خبری نبود. اما در قرن سوم هجری که مکتب تصوّف ایرانی سروسامانی می‌گرفت، جنبه‌های عملی و نظری عرفان و تصوّف قوّت و قدرتی می‌یافت، و بزرگان و نام‌آورانی در تاریخ تصوّف و عرفان ایران پا به عرصه وجود گذاشتند که هر یک منشاء آثار فراوانی در تشکّل و سیر تکاملی عرفان و تصوّف گردیدند که از آنجمله ابوتراب نخشی (متوفای به سال ۲۴۵ هـ در بصره) احمد بن خضرویه (متوفای به سال ۲۴۰ هـ. ق) و یحیی معاذالرازی (متوفای به سال ۲۵۸ هـ) بایزید بسطامی (متوفای به سال ۲۶۱ هـ. ق) و ابوحنفص حدّاد نیشابوری (متوفای بسال ۲۷۰ هـ. ق) و حمدون قصار نیشابوری (متوفای به سال ۲۹۸ هـ. ق) را می‌توان نام برد.

از جمله مسائل مهمّی که در قرن سوم مورد توجه قرار متصوفه گرفت یکی توجه به روح و باطن شریعت بود که آن را مهمّتر از شکل و صورت احکام دانستند. و دیگر پیدا شدن عقیده وحدت وجود که بدنبال خود پیامدهایی در تاریخ تصوّف به جای گذاشت. قرن چهارم و پنجم، دوره درخشان و تابناکی در تصوّف اسلامی ایران است در این دوره که می‌توان از آن به دوره تکامل و پختگی تصوّف اسلامی یاد کرد، شخصیتهای والا مقامی پا به عرصه وجود گذاشتند که توانستند تصوّف را به شکل یک فرقه و گروه منظم، با اصول و فروغ دقیق و مبانی و آداب و رسوم خاص در آورند. از آنجمله‌اند:

ابو مزاحم شیرازی که از مشایخ فارس بود و به سال ۳۴۵ هـ وفات یافت و ابویعقوب یوسف بن الحسن الرازی که از مشایخ ری و بر طریقت ملامتیه و از شاگردان ذوالنون مصری بوده و به سال ۳۴۳ وفات یافته و دیگر ابوبکر وراق ترمذی شاگرد احمد خضرویه و از مشایخ بلخ و دیگر ابومحمّد عبدالله بن محمّد المرتعش نیشابوری در

بغداد (م ۳۲۸) و ابوالحسن بن‌دار بن الحسین شیرازی (م ۳۵۳) و ابوعبدالله بن محمد خفیف شیرازی (م ۳۳۱) و شیخ ابوالفضل بن حسن السرخسی و شیخ ابوعلی دقاق نیشابوری (م ۴۰۵ هـ) و ابوالحسن علی بن جعفر خرقانی (م ۴۲۵) و ابوسعید فضل الله بن ابو الخیر (م ۴۴۰ هـ) و شیخ ابو علی عبدالرحمن السلمی نیشابوری که در سال ۴۱۲ به جهان باقی شتافته و شیخ ابوالقاسم عبدالکریم قشیری متوفای سال ۴۶۵ هـ و خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱) که شرح احوال و افکار و آثار هر یک از آنها را بایستی در تذکره‌ها و تراجم و کتب صوفیه جستجو کرد.^۱ در قرن چهارم و پنجم خانقاه‌های بسیاری در ایران تأسیس گردید و مریدان و سالکان بیشتری در خانقاهها به کسب تعالیم عرفانی و صوفیانه پردازند.

در قرن ششم تصوّف و عرفان با حضور عارفان بزرگ و گرانقدری چون شیخ ابوالفتوح احمد بن محمد غزالی طوسی (م ۵۱۷) صاحب کتاب سوانح العشاق که از نمونه‌های زیبای نثر فارسی است و کتاب لباب الاحیا و کتاب الذخیره فی علم البصیره و ... و عین القضاة همدانی، ابوالفضائل محمد بن عبدالله میانجی، عارف و ادیب و نویسنده مشهور و مؤلف چندین کتاب و رساله به فارسی و عربی که در سن سی و پنج سالگی در سال ۵۲۵ به شهادت رسید. و ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، صاحب حدیقه الحقیقه و شیخ فرید الدین محمد ابراهیم عطار نیشابوری شاعر و نویسنده مشهور، مقتول به سال ۶۱۸، جنبه فلسفی بخود گرفت و آنچه برای عامه مردم قابل فهم و درک نبود مورد شرح و تفسیر واقع شد و بسیاری از آثار ارزشمند ادبی، عرفانی، به صورت نظم و نثر در این دوره به وجود آمد.

در آغاز قرن هفتم مردم ایران که به خاطر حمله و حشیانه مغول مصیبت زده و گرفتار بودند، برای تسکین آلام و مصائب خود به خانقاهها روی آوردند. خانقاهها در سرزمین ایران هرچه بیشتر گسترش یافت. در کنار این توسعه کمی، وجود شخصیت‌های بارز علمی و ادبی در بین عرفا و صوفیه بر ارزش کیفی این دوره نیز می‌افزاید:

در اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم دو تن از مشایخ بسیار معروف تصوّف در ایران ظهور یافتند که هر یک عده‌ای از مشایخ نویسندگان و شاعران متصوّف را زیر دست

۱ - برای اطلاع رک: تذکره الاولیاء از عطار نیشابوری و طبقات الصوفیه عبدالرحمن و طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری و نفحات الانس عبدالرحمن جامی و الفهرست ابن ندیم و ...

خود تربیت کرده‌اند. از این دو یکی: شیخ نجم‌الدین خیوفی معروف به (کبری) است که در فتنه مغول به سال ۶۱۸ هـ در خوارزم کشته شد. و از او آثار مهمی در ذکر اصول تصوّف به زبان عربی و فارسی بجای مانده است.

از شاگردانی که در دامن شیخ نجم‌الدین، تربیت شده‌اند می‌توان شیخ مجدالدین بغدادی (مقتول به سال ۶۱۶ هـ) و شیخ سیف‌الدین باخزری (م ۶۵۸ هـ) و شیخ نجم‌الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی معروف به (دایه) (م ۶۵۴) صاحب کتاب مشهور مرصاد العباد و آثار دیگر و شیخ بهاء‌الدین محمد معروف به (بهاء ولد) پدر مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی را می‌توان نام برد. و دیگر از این دو پیشوای بزرگ متصوفه، شیخ شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی است که به سال ۶۳۲ وفات یافته و از او تألیفات متعددی در شرح مبادی و مبانی عرفان و تصوّف به جای مانده است که معروف‌ترین اثر او عوارف المعارف است. او نیز مانند نجم‌الدین کبری دست‌پرورده‌های بسیار گراندردی داشته است که همگی در قرن هفتم به شهرت رسیده و هر یک منشاء آثار فراوانی گردیده‌اند: نجیب‌الدین علی بزغش شیرازی (م ۶۷۸ هـ) و مشرف بن مصلح، سعدی شیرازی^۱ (م ۶۹۰ یا ۶۹۱ یا درست‌تر ۶۹۵) از تربیت‌یافتگان اویند. تعلیمات صوفیانه سهروردی تنها در ایران گسترش نیافت بلکه تعلیمات او توسط شیخ بهاء‌الدین زکریای مولتانی به هندوستان هم کشیده شد و اثرات فراوانی به جای گذاشت.

تعلیمات شیخ نجم‌الدین کبری تحت عنوان سلسله کبرویه و تعلیمات شیخ شهاب‌الدین سهروردی تحت عنوان سلسله سهروردیه دو مکتب بزرگ در عرفان و تصوّف را ایجاد کرد که بهر یک از آنها عده‌ای از مشایخ نسبت داشتند، رؤسا و پیروان این دو سلسله بزرگ تا قرن هشتم در ایران شهرت فراوان داشته و در تصوف ایران تأثیرات بسیار گذاشتند.

از دیگر عارفان مشهور در قرن هشتم می‌توان شیخ محمود شبستری (م/۷۲۰) شیخ امین‌الدین بلیانی، خواجه کرمانی (م/۷۵۳) خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی (م/۷۹۲) سیف‌الدین فرغانی و اوحدی مراغه‌ای (م/۷۳۸) و کمال‌الدین

۱ - تصوف سعدی در میان محققان محل اختلاف است. غالباً سعدی را صوفی ندانسته‌اند اما گرایش او به سهروردیه و ارادت او نسبت به شیخ شهاب‌الدین در آثار سعدی محسوس است.

مسعود خجندی (م/۷۹۲) و شیخ علاءالدوله سمنانی (م/۷۳۶) را برشمرد. از میان عارفان نامی قرن نهم مقدّم بر همه باید از شاه نعمت‌الله‌ولی، عارف مشهور و صوفی معروف (متوفی به سال ۸۲۸ یا ۸۳۴ هـ) پایه‌گذار مکتب نعمه‌اللهیه که از معروف‌ترین سلسله‌های تصوّف ایرانی تا دوره حاضر است یاد کرد. و بعد از آن صائِن‌الدین علی ترکه اصفهانی، و شمس‌الدین محمد لاهیجی نوربخشی شارح منظومه عرفانی گلشن راز، و معروف‌تر و پرکارتر از همه نورالدین عبدالرحمن جامی است که علاوه بر قدرت شاعری در نویسندگی هم توانا بوده است و آثار گرانقدری از او به جای مانده که از آنجمله است: شرح فصوص الحکم محی‌الدین، شرح لمعات فخرالدین عراقی، شرح تائیه ابن فارض، شرح قصیده برده در مدح حضرت رسول (ص)، شرح قصیده میمه فرزدق در مدح علی بن الحسین (ع)، سوانح، بهارستان و کتاب معروف نفحات الانس که در شرح حال عرفا و صوفیه است.

تصوّف در عهد صفویه:

بعضی را اعتقاد بر این است که تصوّف در عهد صفویه دوره انحطاط خود را داشته و صفویه گرچه خود صوفی مسلک بودند سعی تمام در انهدام و اضمحلال صوفیه نموده‌اند و همین رکود تصوّف در این دوره را باعث رکود شعر و ادب هم دانسته‌اند زیرا ارتباط بین شعر و ادب و تصوّف و عرفان انکارناپذیر است. طرح این اعتقاد که بیشتر از سوی نقادان و تذکره‌نویسان دوره بازگشت ادبی ارائه شده است چندان صحیح به نظر نمی‌رسد و نیازمند تأمل بیشتری است. زیرا بر اساس شواهد تاریخی در دوره صفویه، تصوّف و عرفان، حضوری فعال در صحنه‌های مذهبی و ادبی کشور داشته است. «البته چون بسط و توسعه ادبیات عرفانی مخصوصاً جنبه زهدگرایی و دنیاگریزی آن تا حدّی با انقلابها و ناامنیهای ناشی از آن ارتباط دارد ممکن است به نظر آید که عهد صفوی به علت وجود ثبات و استقرار نظم نسبی آن، محیط مناسبی برای پیدایش و توسعه این گونه عوالم و افکار صوفیانه نبوده باشد، اما بررسی فرهنگ عهد صفوی رویهم‌رفته نشان می‌دهد که شعر و تصوّف هر دو در این دوره برای خود بازاری داشته‌اند. نهایت آنکه این هر دو، خط سیری غیر از آنچه در ادوار قبل داشته‌اند طی کرده‌اند و در عین آنکه شکل و محتوی آنها در این دوره گه‌گاه بین صوفیه و مخالفان آنها جابه‌جا شد حاصل شعر و

تصوّف در بعضی موارد بشکلی غیر از آنچه شعر رسمی و تصوّف مترسمان اهل خانقاه بیار می آورد ظاهر گشت.^۱

در عهد صفوی، تصوّف وارد مرحله جدیدی از مراحل خود شد. جدّ این خانواده شیخ صفی‌الدین اردبیلی است که در سال ۶۵۰ در اردبیل متولد شد و پس از طی مراحل ابتدایی به خدمت شیخ تاج‌الدین زاهد گیلانی درآمد و دخترش را به همسری گرفت و در سال ۷۰۰ هـ که شیخ زاهد درگذشت، صفی‌الدین بر مسند وی تکیه زد و به ارشاد و راهنمایی مریدان او پرداخت و تا پایان عمرش که به سال ۷۳۵ اتفاق افتاد این مقام را با شهرت و شوکت خاصی بعهدہ داشت.

پس از درگذشت صفی‌الدین، پسرش شیخ صدرالدین موسی (۷۰۴-۷۹۴ هـ) به جای پدر نشست و به دستگیری طالبان راه حق اقدام نمود پس از درگذشت شیخ صدرالدین فرزندش سلطان علی ملقب به «سیاهپوش» به ارشاد مریدان پرداخت. پس از وفات وی که به سال (۸۳۰ هـ) رخ داد، پسرش شیخ ابراهیم ملقب به «شیخ شاه» بر مسند ارشاد تکیه زد و مریدان فراوانی را برای خود فراهم نمود و به فکر افتاد تا تخته پوست درویشی را به تخت سلطنت تبدیل کند. از این روی با یاری ایلات ترک‌زبان آسیای صغیر که بعدها آنانرا قزلباش گفتند و شیعه‌مذهب بودند، پایه سلطنت صفویه را در اردبیل بنا نهاد.^۲

پس از درگذشت شیخ شاه پسرش شیخ جنید جانشین وی شد و با خواهر امیر حسن بیگ مؤسس سلسله آق قونیلو، که خدیجه نام داشت ازدواج کرد و هوای سلطنت در سر پرورد و به جنگ با شروانشاه برخاست و در سال ۸۶۰ هـ کشته شد. پس از کشته شدن شیخ جنید، فرزندش سلطان حیدر، به ارشاد طالبان اقدام کرد و ضمن تبلیغ و ارشاد سپاهی مفصل جمع کرد و به انتقامجویی از شروانشاه برخاست ولی او هم در سال ۸۹۳ در جنگ با شروانشاه کشته شد. پس از کشته شدن سلطان حیدر، پسرش اسماعیل به اتفاق جمعی از مریدان قیام کرد (۹۰۵ هـ) و در اردبیل بر تخت سلطنتی نشست و رسماً حکومتی به نام حکومت صفویه را پایه‌گذاری نمود که تا سال ۱۱۴۸ هـ

۱ - دنباله جستجو ص ۲۲۳

۲ - برای اطلاع بیشتر رک: تاریخ ادبیات در ایران از دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براون، ج ۴.

ادامه یافت.

مریدان، شاه اسماعیل را در آغاز صوفی می خواندند و به همین سبب در کشورهای اروپائی آن زمان، پادشاه صوفی را که آوازه شهرتش به آن ممالک رسیده بود «صوفی بزرگ» می نامیدند.

در دوره شاه طهماسب گروهی از شیعیان و مریدان قدیم صفویه از دیار بکر و دیگر نواحی آسیای صغیر، به ایران آمدند و به جمع صوفیان پیوستند. چنانکه هنگام مرگ شاه طهماسب «شمار صوفیان قزوین به ده هزار تن رسیده بود».

در عهد صفوی رئیس صوفیان هر طایفه را خلیفه و رئیس تمام آنها را «خلیفه الخلفا» لقب می دادند و این مقام یکی از مقامهای بزرگ در آن دوره به حساب می آمد زیرا او را نایب مرشد کامل و واجب الاطاعة می دانستند.

در زمان شاه عباس، صوفیان تقریباً از نظر افتادند و مشاغل مهمّ از دست آنها گرفته شد و به کارهایی از قبیل «جاروکنشی و دربانی و دژخیمی» گماشته شدند. و البته این تحوّل و تطوّر صرفاً در مورد پیروان صفی الدین و جانشینان او صورت گرفت و در همین دوره سلاسل دیگر صفویه به پیروی از مشایخ خود سرگرم طرح مسائل عرفانی و تعلیم و تربیت مریدان در خانقاهها بودند و توجهی به مشاغل دیوانی و مقامات دنیوی نداشتند.

البته قدرت و قوّت حوزه های علمیه و نفوذ عالمان دینی در دوره صفویه مقدمات ضعف صوفیه را فراهم ساخت و مخالفت های بین فقها و صوفیه رشد کرد و شدّت یافت و سخن از کفر و الحاد صوفیان به میان آمد.

تصوّف در دوره صفویه از جهاتی منفی و از جهاتی مثبت است. از جنبه های منفی آن، یکی قربانی کردن ذکر و اوراد و سیر و سلوک عرفانی در راه قدرت طلبی و رسیدن به مقامات دنیوی بود که صوفیه و عرفا از قدیم، با دست یابی به آنها مخالفت داشتند. و دیگر پیدا شدن صوفیه و دراویشی است که اصل و نسبی ندارند و به هیچیک از سلاسل معروف تصوّف و مشایخ بزرگ از عرفا وابسته نیستند و گاه خود را به افرادی می رسانند که یا واقعیت وجودی آنها مورد بحث است و یا اینکه از اعتبار و ارزش قابلی برخوردار نیستند. و همین کسان باعث انحطاط صوفیه و کم ارزش نمودن جریان فکری و اجتماعی تصوّف در این دوره گردید. اما بهیچ وجه این جهات منفی و تأثیرات ناشی از

آن نتوانست روح معنوی تصوّف و عرفان و جوهر واقعی آن را از بین ببرد و زهد که رکن اصلی تصوّف است در این دوره در بین فقها و متشرعه رواج یافت و همین امر موجب تکریم بیش از پیش اهل شریعت در بین عوام شد تا آنجا که هریک از فقها و علماء دینی، جمعی مرید یافتند که آنها را مانند مشایخ صوفیه صاحب کرامات روحانی و مقامات عرفانی و ملاقات با اولیاء الهی می دانستند. «جنبه عرفانی و ذوق تعلیم صوفیه و اقران آنها در باب وحدت وجود و شهود و توحید و فنا و نظایر آنها در این ایام، همراه با کتب مشایخی چون ابن عربی و قونوی و عبدالرزاق کاشانی و قیصری و حتی امام محمد غزالی مورد توجه مدرسان حکمت واقع شد و چون این مدرسان تحت تأثیر حکمت اشراقی و رأی توغل در حکمت بحثی، به مسأله «تأله» در همان معنی که مراد شیخ اشراق شهاب الدین مقتول بود، توجه خاص نشان می دادند و جهت نیل به تأله - که بدان سبب خود را «اهل الله» و متألّهین هم می خواندند - اشتغال به ریاضت و تزکیه نفس و اقوال امثال ابن عربی و امام غزالی میراث روحانی آنها شد و بدینگونه ذوق تصوّف را به علم تصوّف تبدیل کردند و تزکیه و ریاضت و خلوت صوفیه را برای نیل به این علم نیز مورد توجه قرار دادند و در واقع بدون آنکه در سلسله صوفیه و حلقه پیر و مریدی وارد شوند، وارث واقعی تصوّف قدما گشتند...»^۱ و کسانی مانند میر محمد باقر داماد استرآبادی معروف به میرداماد (متوفی ۱۰۴۱) به عنوان حکیم و متألّه و فقیه عصر و صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا و آخوند و صدر المتألّهین (متوفی سال ۱۰۵۰)، حکیم و فیلسوف نامی عصر صفوی و ملا عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی، معروف به فیاض، شاگرد و داماد ملاصدرا (وفات ۱۰۷۲) محقق و حکیم و متکلم. محمد بن مرتضی بن محمود کاشانی متخلص به فیض کاشانی، شاگرد و داماد دیگر ملاصدرا (وفات ۱۰۹۱)، فقیه و متکلم و محدث و مفسر معروف دوره صفوی، و شیخ بهائی عالم و روحانی خوش ذوق عصر صفوی و صاحب منصب شیخ الاسلامی اصفهان (متوفی به سال ۱۰۳۰) و محمد تقی مجلسی، مجلسی اول (وفات ۱۰۷۰) فقیه و محدث معروف و مجلسی دوم، ملا محمد باقر (متوفی به سال ۱۱۱۱) صاحب کتاب بحار الانوار و دیگر از علما و فقها این عصر در جنبه های نظری علیرغم اظهار

مخالفتی که با صوفیه زمان خود می‌کرده‌اند، تا حدّی مروج عقاید و تعالیم صوفیه قدیم بوده‌اند.

سلسله ذهبیه نیز که بعداً درباره آن به تفصیل سخن خواهیم گفت و در عصر صفوی از سلاسل معروف تصوّف بوده، نیز، کم و بیش مورد مخالفت فقها و علما واقع شده است تا آنجا که مخالفین، آنها را ذهبیه اغتشاشیه نام نهاده‌اند. و سلطان حسین، سید قطب تبریزی را که از مشایخ ذهبیه بود، دل‌آزرده کرد و او هم مقارن فتنه افغان، اصفهان را به قصد نجف ترک کرد و در قصیده‌ای بر ارج و قرب «خود نمایان» و توجّه سران به آنها، اظهار تأسف نمود. خلوص ذهبیه در تشیع و تمسّک به ولایت ائمه سبب شد تا صوفیّه این سلسله در این دوره در خراسان و فارس به فعالیت پردازند و در بین عامه مردم و اهل حرف نفوذی یابند تا آنجا که درویش محمّد مقتدی کارندهی معروف به پیر پالاندوز (وفات ۱۰۳۷) و نجیب‌الدین رضا زرگر تبریزی اصفهانی (وفات ۱۱۰۸) از میان همین طبقات برگزیده شدند.^۱

تصوّف و عرفان در دوره بازگشت

در دوره‌ای که به نام دوره بازگشت معروف است، تصوّف و عرفان هم مانند ادبیات فارسی دستخوش حوادث و تحولاتی گردید. و همچنانکه شاعران این دوره به احیاء شعر خراسانی و عراقی همت گماردند و به سبک قدما اقتفا کردند، اهل تصوّف نیز با تصوّف گذشته اسلامی تجدید عهد کردند و به احیاء سنتهای قدما، منتها در محیطی

۱ - برای دست‌یابی به سیر تصوّف و عرفان و آشنایی با افکار و آداب صوفیان رک: *آداب الصوفیه*، نجم‌الدین کبری، مسعود قاسمی، تهران، زوار ۱۳۶۳، *التصفیه فی احوال المتصوّفه*، قطب‌الدین اردشیر عبادی، غلامحسین یوسفی، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۷، *طرائق الحقایق*، نایب‌الصدر (معصومعلیشاه)، دکتر محمّد جعفر محجوب، سنایی، ۱۳۴۵، *ریاض العارفین*، رضاقلی‌خان هدایت، مهدیه ۱۳۱۶، *تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا*، رینولد نیکلسون، دکتر محمّد رضا شفیعی کدکنی، تهران توس ۱۳۵۸، *سرچشمه تصوّف در ایران*، سعید نفیسی تهران، فروغی ۱۳۴۶، *تاریخ تصوّف در اسلام* دکتر قاسم غنی، تهران بانک ملی ۱۳۲۲، *بحثی در تصوّف دکتر قاسم غنی*، تهران، زوار. *کیمیای سعادت*، امام محمّد غزالی، حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۱، و *ارزش میراث صوفیه*، جستجو در تصوّف و دنباله جستجو از آثار دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران امیرکبیر و در *قلمرو وجدان*، زرین کوب، علمی ۱۳۶۱ و *سیری در تصوّف و عرفان*، محمود عبدالصمدی، تهران، شرق ۱۳۵۹ و شناخت عرفان و عارفان ایرانی علی‌اصغر حلبی، تهران زوار ۱۳۵۴ و

شیعی اقدام نمودند و چنانکه در تصوّف عصر صفوی اشاره شد «این تجدید عهد به وسیله حکمای عصر صفوی آغاز گشت که با نقد تصوّف عامیانه، اقوال و افکار کسانی چون ابن عربی و غزالی را احیا و در عین حال اصلاح کردند. در دوره کوتاه فترت افغان و افشاریه و زندیه که نظامات صوفیگری قزلباش از بین رفت و نظارت متشرعۀ فقها هم، به سبب ضعف و فترت دستگاه حکومت، قدرت و تسلط اواخر عهد صفویه را نداشت، تصوّف بازاری درویشان دوره گرد هم، از جنب و جوش سابق افتاد. لیکن در بین ذهبیه و نعمه‌اللهیه، نهضت تازه‌ای پیدا شد که مثل جنبش ادبی اصفهان - در عهد معروف به بازگشت - چیزی از تصوّف گذشته را به اقوال و احوال مشایخ جدید اعاده کرد: قطب‌الدین تبریزی، سلسله ذهبیه را از رخوت و فترت عهد صفوی که آن را تا حدّی در محدوده‌ای از محترفه و اهل بازار مخصوص کرده بود بیرون آورد و سید معصومعلیشاه دکنی، که به فتوای آقا محمد علی بهبهانی مجتهد بزرگ و متنفذ عصر در کرمانشاه به قتل رسید، با مسافرت به ایران سلسله جدید نعمت‌اللهی را با شور و غوغای تازه‌ای بنیاد نهاد.»^۱

گرچه فعالترین و معروف‌ترین سلسله‌های صوفیانه در دوره بازگشت ادبی، دو سلسله ذهبیه و نعمه‌اللهیه‌اند، اما تصوّف و عرفان این دوره، منحصر به این دو سلسله نیست. همانطور که در بحث‌های گذشته متذکر شدیم، تصوّف و عرفان اصولاً از قرن دهم به بعد این ویژگی را داشته است که از قالبهای انحصاری و سلسله‌های مشخص و معین خارج شده و عرفای بزرگی را در قرن دهم به بعد می‌شناسیم که به هیچ یک از سلسله‌های تصوّف وابستگی نداشته‌اند اما گرایشهای عرفانی و صوفیانه آنها مسلم است. و این مطلب در دوره مورد بحث ما نیز صادق است. علما و فقهای بزرگ و نامداری را در این دوره می‌یابیم که تمایلاتی - صریح و پنهان - نسبت به تصوّف و عرفان داشته‌اند و از خود آثاری هم بر جای نهاده‌اند. این دسته از علما و فقها، گاه در عرفان نظری به مراتب از صاحبان مناصب و مقامات عرفان رسمی و نظام صوفیگری جلوتر و آگاه‌تر بوده‌اند. در بین شاعران و ادیبان این دوره نیز، شاهد شخصیتهایی هستیم که تمایلات آنها به تصوّف و عرفان در آثار آنها باقی مانده است، اگرچه به صراحت

نمی‌توانیم در خصوص انتساب آنها به مکاتب عرفان و تصوّف نظر بدهیم. لذا پژوهش کامل در تصوّف این دوره مستلزم بحث و بررسی در سه مرحله است:

۱- مرحله شناسایی مکتبها و سلسله‌های رسمی صوفیانه و معرفی بزرگان آنها.
۲- مرحله شناسایی علما و فقها و حکمایی که علاقه آنها به تصوّف و عرفان با توجه به تذکرها و آثارشان قطعی است.

۳- مرحله شناسایی و معرفی آندسته از شاعران و ادیبانی که حال و هوای تصوّف و عرفان در شعر و نثرشان به چشم می‌خورد که ما در این قسمت به جهت رعایت اختصار فقط به بررسی مرحله اول خواهیم پرداخت.

بدیهی است که تصوّف و عرفان در این دوره نیز مانند سایر ادوار مورد حمله و مخالفت از سوی مخالفین بوده است و از راههای مختلف برای سرکوبی و انهدام آنها برخاسته‌اند که گاه این مخالفت‌ها از سوی عوام‌الناس و گاه از سوی خواص از علماء دینی و حکمای اسلامی بوده است و چه بسا که این مخالفت‌ها پیامدهای ناگواری هم به همراه داشته است. لذا در پایان این بخش، اجمالی از این مخالفت‌ها را نیز مورد توجه قرار خواهیم داد:

معروف‌ترین سلسله‌های صوفیانه در عهد بازگشت:

سلسله‌های معروف و فعال در دوره بازگشت ادبی همچنان که اشاره شد یکی سلسله ذهبیه و دیگر سلسله نعمت‌اللهیه است اما سلسله‌های دیگری هم مانند قادریه، نقشبندیه، جلالیه، مداریه، خاکساریه، در این عهد کم و بیش فعالیت‌هایی داشته و پیروانی برای خود فراهم کرده بودند که ما به ذکر موقعیت هر یک می‌پردازیم:

۱- ذهبیه:

فرقه‌ای از فرق صوفیه و شعبه‌ای از صوفیان کبرویه‌اند. ذهبیه پیروان میرشهاب‌الدین سید عبدا... برزش آبادی مشهدی هستند که مرید خواجه اسحاق اختلانی بود.^۱ در وجه تسمیه این فرقه گفته‌اند: چون عبدالله از بیعت با خلیفه خواجه اسحاق، یعنی سید

محمد نوربخش امتناع کرد، خواجه اسحاق گفت: «ذهب عبدالله» و به این جهت آن فرقه منشعبه را ذهبی گفتند.^۱ صاحب بستان السیاحه ضمن نقل این وجه تسمیه به وجه دیگری هم اشاره کرده و نوشته است: «راقم از اشخاصی که خود را به سلسله ذهبیه منسوب می‌داشتند استماع نمود که چون در آن سلسله از فرقه اهل سنت و جماعت کسی داخل نشده و همگی بزرگان ایشان شیعه مخلص و چون زر خالص بوده‌اند لهذا آن سلسله را ذهبیه نامیده‌اند.»^۲ و بعد خود مولف که چندان تمایلی به این سلسله ندارد و پیرو نعمه‌اللهیه است این سخن را «سخنی سقیم و عاقبت وخیم» دانسته است.^۳

سلسله ذهبیه - معروف به ذهبیه مرتضویه که مخالفان آنها را ذهبیه اغتشاشیه خوانده‌اند - به علت اخلاص در تشیع و تمسک به ولایت ائمه اثنی عشریه در تمام دوره صوفیه، نخست در خراسان و سرانجام در فارس موفق به ادامه فعالیت و مخصوصاً نفوذ در بین طبقات عامه و محترفه شدند... مشایخ این سلسله از همان اوایل عهد صفویه و بعد از انشعاب پیروان سید عبدالله برزش آبادی از یاران سید محمد نوربخش، فعالیت خود را با همین نام در خراسان ادامه دادند، البته در اوایل خلافت مثل آنچه در مورد اخلاف نوربخش رخ داد، دودمانی نشد و به علت آنکه دعوت آنها هم غالباً متوجه طبقات عامه بود، مثل خلافت دودمان نوربخش و دودمان شاه نعمت الله، داعیه کسب ثروت و قدرت نیافت، اما بعضی اقطاب این سلسله به پیروی از پیغمبر که داماد خویش را وصی کرد ظاهراً در ایجاد نوعی نسبت سببی بین مشایخ و خلفا ساعی بوده و هر چند سابقه این کار را به پسر سید علی همدانی می‌رسانند، ظاهراً این شیوه بیشتر، از اواخر عهد صفوی بین آنها رایج گشت و از همان وقت بود که سلسله ذهبیه فارس هم تا حدودی دودمانی شد و با دشواریهایی که سلسله‌های دیگر به همین سبب با آن برخورد کردند نیز تدریجاً مواجه گشت.^۴

خلافت در سلسله ذهبیه بعد از سید عبدالله برزش آبادی همچنان در بین همدانیه خراسان، پیروان اسحق ختلانی و میر سید علی همدانی، ادامه یافت و در زمان قطب‌الدین در فارس، شهرتی بسزا کسب کرد و از رخوت و فترت عهد صفوی که آن را

۱ - نگا: فرهنگ فرق اسلامی، دکتر محمد جواد مشکور/ ص ۱۹۸

۲ - بستان السیاحه، ص ۲۹۲ ۳ - همان ماخذ، ۲۹۳

۴ - دنباله جستجو در تصوف ایران/ ص ۲۶۵

تا حدّی در محدوده اهل بازار و صاحبان حرف مخصوص گردانیده بود خارج شد.

سلسله ذهبیه بعد از سید عبدالله:

بعد از عبدالله برزش آبادی، خلافت به رشیدالدین محمد بیدآوازی و از او به شیخ شاه علی اسفراینی رسید و بعد از آن به شیخ حاج محمد خوشانی (متوفای به سال ۹۳۷) که مدّتی هم در خدمت شیخ محمد لاهیجی، شارح کتاب گلشن راز بود، رسید. بعد از وی غلامعلی نیشابوری و سپس تاج‌الدین حسین تبارکانی خوارزمی خلافت یافتند و بعد از آن به درویش محمد مقتدی الکارندهی که به پیر پالاندوز معروف است، انتقال یافت. و بعد از پیر، خلافت به خواهرزاده‌اش شیخ حاتم زراوندی رسید و سپس به شیخ محمد علی مؤذن خراسانی و بعد از او به نجیب‌الدین رضا زرگر و سپس به علی نقی اصطهباناتی متوفای به سال ۱۱۲۶ منتقل شد. جانشین علی نقی اصطهباناتی، سید قطب‌الدین محمد حسینی ذهبی، معروف به قطب‌الاقطاب، از بزرگان مشایخ سلسله ذهبیه است که از او کتب و رسائل متعددی مانند: انوارالولاية، شمس الحکمة، فصل الخطاب، کنزالحکمة، و نورالهدایة به جای مانده است. وی بنا به روایت ریاض العارفین، معاصر سلطان حسین صفوی بوده و به سال ۱۱۷۳ هـ ق وفات نموده است.^۱

در زمان خلافت سید قطب‌الدین، سلسله ذهبیه به ضعف گرائید. بعد از او به روایت کرسی نامه سلسله ذهبیه، آقا محمد هاشم درویش شیرازی (م/۱۱۹۹) و بعد آقا میرزا عبدالبنی شیرازی (م/۱۲۳۱) و بعد آقا میرزا بابای شیرازی و بعد آقا میرزا جلال‌الدین محمد مجدالاشرف شیرازی و بعد آقا میرزا احمد عبدالحی مرتضوی، وحیدالاولیا و بعد حضرت ابوالفتح، حاج میرزا محمد علی، به خلافت رسیده‌اند.^۲

در زمان خلافت نجیب‌الدین رضا، خلافت ذهبیه از خراسان انتقال پیدا کرد و بعد از وی در فارس مستقر شد که همچنان دوام دارد.^۳

صاحب کتاب روضات الجنان و جنّات الجنان، حافظ حسین کربلائى تبریزی که خود با چهار واسطه از مریدان سید علی همدانی است سند اتصال سلسله ذهبیه را

۱ - ریاض العارفین، ص ۲۷۷

۲ - کرسی نامه سلسله ذهبیه به نقل از مقدمه مشارب الاذواق ص ۲۱

۳ - دنباله جستجو ص ۲۶۶

همانگونه که در کرسی نامه سلسله ذهبیه ثبت است به معروف کرخی و سپس به علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌رساند.^۱

۲- نعمة اللهیه:

مؤسس مکتب نعمة اللهیه، نورالدین نعمت الله بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن موسی بن عیسی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن صالح بن محمد بن حسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن ابی عبدالله بن محمد باقر بن علی (زین العابدین) بن حسین بن علی بن ابیطالب است؛^۲ که در روز پنجشنبه دوم رجب سال ۷۳۱ ه در قصبه کھسان از اعمال هرات متولد شد.^۳ در جوانی در عراق به سر برد و در سن بیست و چهار سالگی به زیارت بیت الله الحرام مشرف شد. علوم ظاهری را از رکن الدین شیرازی و شمس الدین مکی و سید جلال الدین خوارزمی و قاضی عضدالدین فرا گرفت.^۴ بسیار به سیر و سفر پرداخت و به همین جهت بسیاری از علما و مشایخ را درک کرد و از محضرشان بهره‌ها برد. مدت هفت سال خدمت شیخ عقیف الدین عبدالله الیافعی الیمینی (متوفای به سال ۷۵۵) نمود و هفت حج با او گزارد و از دست وی خرقه گرفت. وی در موارد بسیاری از شیخ خود یاد کرده است:

«شیخ ما کامل و مکمل بود	قطب وقت و امام عادل بود
یافعی بود و نام عبدالله	رهبر رهروان آن درگاه.» ^۵

وی پس از درگذشت مرشد خود، جانشین او شد و به ایران سفر کرد و مدتی در سمرقند و هرات زندگی کرد.^۶ و زمانی در حوالی یزد قرار گرفت و خانقاهی بساخت و در آخر عمر در ماهان کرمان رحل اقامت افکند و بیست و پنج سال در آن سرزمین به ارشاد طالبان طریقت پرداخت.

در زمانی که در کرمان بود با اغلب عرفا و مشایخ عصر خویش ملاقات کرد و اکثر

۱ - مقدمه مشارب الاذواق ص ۲۱

۲ - این سلسله را برای شاه نعمت الله ولی صاحب ریاض العارفین هم ذکر کرده است. ص ۱۴۵

۳ - مقدمه دیوان شاه نعمت الله ولی، سعید نفیسی، ص ۱۳

۴ - همان ماخذ

۵ - دیوان شاه نعمت الله ص ۶۳۶

۶ - لغت نامه دهخدا

آنان را به حلقه ارادت و طریقت خویش کشانید. مهمترین وجه تمایز طریقت نعمت‌اللهی از طریقه‌های دیگر تابعیت طریقت او از شریعت است به نحوی که «شخصاً در مساجد حضور می‌یافته و امام جماعت می‌شده و به دستورات شرع مقدس سخت پایبند بوده است».^۱

از تعلیمات دیگر مکتب نعمت‌اللهیه، اطاعت از وصی و جانشین پیامبر اکرم، یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام و مخالفت با هوای نفس و دوری نمودن از بدعت و معصیت و سعی در تزکیه نفس و تصفیه قلب و تخلیه روح است. در باره تعلیمات نعمت‌اللهیه در بستان السیاحه چنین آمده است:

سلسله نعمه‌اللهیه به صفات چند مخصوصند و به سبب آن از سایر سلاسل ممتاز شده‌اند:

اول: آنکه بر سالکان سلسله علیه، بسط غالب است به خلاف بعضی صاحبان سلاسل که در ایشان قبض بیشتر و بسط کمتر است.

دوم: آنکه کسوتی جهت سالکان طریقت آن حضرت معین نیست و جامه مخصوص ندارد. آن جناب فرموده که حق‌پرستی و خداجویی در هر لباس ممکن است و خرقه و جبه را اعتبار نیست.

مرد خدا که شیوه تقوی طلب کند خواهی سفیدجامه و خواهی سیاه‌پوش این نیز خلاف جمعی از سالکین سلاسل دیگر است زیرا که اکثر ایشان برای امتیاز، کسوتی خاص و جامه مخصوص مقرر نموده‌اند.

سوم: آنکه در این سلسله ترک کسب و کار کردن و روی در بطالت آوردن نمی‌باشد. آن جناب فرموده است که هر کسی در کسب و هنری که دارد می‌تواند بندگی کند و آفریدگار خود را عبادت نماید و هر که ترک کسب معیشت نموده، طریق عبادت پیش گیرد، هر آینه شیرازه عالم، نظام نپذیرد...^۲

شاه نعمت‌الله ولی نه تنها در حوزه تصوّف چهره برجسته و آشنایی است، در حوزه شعر و شاعری هم از مدارج و کمالات خاصی برخوردار است، گرچه شهرت شاه نعمت‌الله بیشتر از جنبه تصوّف اوست نه شاعری او، اما از وی دیوان اشعاری مشتمل بر

چهارده هزار بیت غزلیات و مثنویات و مقدمات رباعیات به جای مانده است.^۱ غالب اشعار او در شرح مبادی «وحدت وجود» است. وی در سال ۸۳۴ وفات یافت و گویند سن او به صد و چهار سال رسیده بود، مرقدش در قریه ماهان کرمان معروف است. شجره مشایخ نعمت‌اللهیه را میرزا علی ملقب به ثابت علی به نظم کشیده است.^۲ که بر اساس این منظومه، سلسله مشایخ نعمت‌اللهیه تا شاه نعمت‌الله ولی از این قرار است:

- | | |
|------------------------------|------------------------------|
| ۱- علی بن ابیطالب (ع) | ۲- حسن بصری |
| ۳- شیخ حبیب عجمی | ۴- داود طایی |
| ۵- معروف کرخی | ۶- سری سقطی |
| ۷- جنید بغدادی | ۸- ابوعلی رودباری |
| ۹- ابوعلی کاتب | ۱۰- ابوعثمان مغربی |
| ۱۱- ابوالقاسم گرگانی خوارزمی | ۱۲- ابوبکر نساچ |
| ۱۳- امام احمد غزالی | ۱۴- شیخ ابوالفضل بغدادی |
| ۱۵- شیخ ابوالبرکات | ۱۶- ابومسعود الاندلسی |
| ۱۷- ابومدین مغربی | ۱۸- شیخ ابوالفتوح شهید صعیدی |
| ۱۹- شیخ نجم‌الدین کمال کوفی | ۲۰- ابن صالح تبریزی |
| ۲۱- شیخ عبدالله یافعی یمینی | ۲۲- شاه نعمت‌الله ولی |

پس از مرگ شاه نعمت‌الله ولی، فرزندش برهان‌الدین شاه خلیل‌الله، بنا بر وصیت پدر، جانشین وی شد ولی اوضاع و احوال به هم ریخته سیاسی که مجالی برای توسعه تصوّف و عرفان فراهم نمی‌آورد، برهان‌الدین را وادار ساخت تا به دعوت علاء‌الدین احمد بهمنی، پادشاه دکن لیک گزید و به آن سرزمین سفر کند. برهان‌الدین شاه خلیل‌الله، در نهایت عزّت و احترام در هندوستان زندگی کرد و پس از او جانشینان وی

یکی پس از دیگری به ارشاد و راهنمایی طالبان طریقت نعمت‌اللهیه پرداختند.

جانشینان شاه نعمت‌الله ولی در دکن هندوستان به قرار زیر است:

۱- برهان‌الدین شاه خلیل‌الله

۲- شاه حبیب‌الدین محب‌الله

۳- شاه کمال‌الدین عطیه‌الله

۴- شاه خلیل‌الله دوم

۵- شاه شمس‌الدین محمد

۶- شاه حبیب‌الله محب‌الله دوم

۷- شاه شمس‌الدین محمد دوم

۸- شاه کمال‌الدین عطیه‌الله دوم

۹- شاه شمس‌الدین محمد سوم

۱۰- سید محمد شاه دکنی

۱۱- شمس‌الدین شاه دکنی

۱۲- شاه علیرضا دکنی

پس از سقوط صفویه، جنگهای نادرشاه و بی‌نظمی‌های بعد از قتل نادر و شورشهایی که اطراف و اکناف کشور را فرا گرفته بود سبب شد تا طالبان تصوّف رو به کاستی نهند و طریق عرفان از نظرها پنهان بماند و این مسأله نگرانی مشایخ صوفیه را فراهم آورد. از اینرو شاه علیرضا دکنی دوازدهمین قطب نعمت‌اللهیه دکن، احساس کرد که تأسیس و ترویج مجدد این سلسله در ایران ضروری است، لذا دو تن از خلفای خود به نام میر عبدالحمید معصوم‌علیشاه و شاه طاهر دکنی را، راهی ایران کرد (۱۱۹۰). میرزا زین‌العابدین شیروانی می‌نویسد: «قریب هفتاد سال کشور ایران از فقر طریقت خالی بود و اسم طریقت گوش کسی نشنیده و چشم احدی، اهل فقر ندیده مگر چند کس از فقرا در مشهد مقدس از طریقه نوربخشیه و چند نفر در شیراز از سلسله ذهبیه در زوایای گمنامی بودند و اگر جای دیگر نیز بوده باشد، خود را مشهور و در السنه و افواه مذکور نمی‌نمودند، اسم طریقت در ایران، مانند سیمرغ و کیمیا گشته بود. تا آنکه مجدد سلسلهٔ علیّه، مبرهن طریقهٔ عالیه، سید معصوم‌علیشاه دکن (قدّس سره) به اشاره شاه علیرضای ولی (قدّس سره) از اقلیم دکن به ایران تشریف آورد و فیض علیشاه و نور

علیشاه (قدس الله اسرارهما) را تلقین کرد و تربیت نمود، به کمال رسانید.^۱ سلسله نعمت‌اللهیه دکن، بعد از درگذشت شاه علیرضا دکنی که یکصد و بیست سال عمر کرد، برچیده شد. و ادامه این سلسله در ایران صورت گرفت.

سید معصوم علیشاه در واقع سرسلسله نعمت‌اللهیه در ایران پس از شاه نعمت‌الله ولی می‌باشد. وی که در اواخر عهد کریم‌خان مأمور نشر طریقت نعمه‌اللهیه در عراق و ایران شده بود از طریق دریا از هند به شیراز آمد^۲ و در شیراز اقامت گزید. کریم‌خان زند در همان سال وفات خویش، بر اثر اصرار علما و متشرعه معصوم علیشاه را که نزدیک سه سال بود در شیراز به نشر طریقت اشتغال داشت، از آنجا اخراج کرد (۱۱۹۳).

معصوم‌علی با یاران از شیراز به اصفهان آمد و علیمردان خان زند که آن ایام در اصفهان حکومت داشت نسبت به آنها اظهار علاقه نمود... در مبارزه‌ای که بعد از وفات کریم‌خان بین اخلاف او با آغا محمدخان قاجار درگرفت علیمردان خان زند که داعیه سلطنت داشت، یک بار به سبب هجوم مدعیان خویش مجبور به ترک اصفهان شد و چون بعضی درویشان کوچه گرد جلالی در هنگام خروج او از شهر، کوس و نفیر نواختند وی کینه صوفیه را در دل گرفت و چون چندی بعد مجدداً اصفهان را تسخیر کرد (رمضان ۱۱۹۶) نسبت به سید معصوم و یارانش سوءظن پیدا کرد و آنها را با اهانت از اصفهان بیرون راند. اما در تهران آغا محمدخان قاجار که ظاهراً از شیراز با سید معصوم آشنایی داشت در حق آنها اظهار محبت کرد.^۳

معصوم علیشاه و یارانش پس از رسیدن به تهران و کسب آزادی به زیارت ثامن‌الائمه مشرف شدند و پس از توفیق زیارت، معصوم علیشاه به هرات سفر کرد و امور طریقت را در ایران به عهده «نور علیشاه» واگذاشت. در این ایام وقتی نور علیشاه به اتفاق مشتاق به عزم زیارت بقعه شاه نعمه‌الله به ماهان کرمان رفت، مشتاق بنا بر فتوای ملاعبدالله، مجتهد و امام جمعه شهر با چوب و سنگ کشته شد (رمضان ۱۲۰۶).^۴

نور علیشاه که سخت تحت تأثیر این واقعه قرار گرفته بود به شیراز برگشت ولی اوضاع نابسامان شیراز و آزار و اذیتهایی که نسبت به او به علل مختلف می‌شد، سبب

۱ - ریاض السیاحه ص ۶۵۵

۲ - مقدمه دیوان نورعلیشاه به اهتمام جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی.

۴ - نگا: همان مأخذ ص ۳۲۱

۳ - دنباله جستجو ص ۳۱۹-۳۲۰

شد تا نور علیشاه به عتبات سفر کند. در کربلا، مرشد و مراد خود، معصومعلیشاه را که از راه هرات برای زیارت عتبات به کربلا آمده بود ملاقات کرد و مجدداً دعوت خود را از سر گرفت. معصومعلیشاه و نورعلیشاه و یارانشان پنج سال در عتبات ماندند و پس از پنج سال معصومعلیشاه عزیمت زیارت مشهد کرد و نورعلیشاه در عتبات ماند. اما سید معصوم را در کرمانشاه، بنا بر فتوای محمد علی بهبهانی، مجتهد بزرگ عصر توقیف کردند و «به اتکاء حاج ابراهیم خان شیرازی (اعتمادالدوله) وزیر اعظم فتحعلیشاه و به کمک مصطفی قلی خان زنگنه حاکم کرمانشاه در سال ۱۲۱۲ هـ.ق، سید معصومعلیشاه را محاکمه و به قتل رسانیدند و جنازه وی را در باغ عرش برین مدفون ساختند.»^۱ و به قولی او را پنهانی در نهر قره‌شو انداختند.^۲ نگاهی مجمل به فهرست کتابهایی که نام آنها در مجلد اول طرائق الحقایق آمده است، بیانگر این مطلب است که معصومعلیشاه در شریعت، مجتهدی مسلم و در حکمت، فیلسوفی فرزانه و در طریقت، عارفی واصل است و احاطه‌ای اعجاب‌انگیز به علوم رسمی عصر خویش از فقه و منطق و کلام و حکمت و فلسفه و تفسیر و ادب فارسی و عربی داشته است.^۳

فیض‌علیشاه:

وقتی که معصومعلیشاه از جانب شاه طاهر دکنی مأمور تبلیغ و ترویج طریقه نعمت‌اللهیه در ایران گردید، آوازه‌اش به گوش میرزا عبدالحسین، فرزند ملا محمد علی طبسی امام جمعه طبس، که برای تکمیل معلوماتش از طبس به اصفهان رفته بود، رسید و همین باعث شد تا وی به همراه پسرش، محمد علی از اصفهان به شیراز رفته، با سید معصوم ملاقات نماید. این دیدار منجر به بیعت پدر و پسر با سید معصوم شد. و هر دو تن از مریدان و پیروان وی شدند و به افتخار ورود در حلقه فقرائ نائل آمدند و معصومعلیشاه، پدر را لقب فیض‌علیشاه و پسر را ملقب به نورعلیشاه گردانید و هنگامیکه معصومعلیشاه به اصفهان آمد فیض‌علیشاه او را در تکیه‌ای که به نام تکیه فیض معروف است جای داد. در کتاب ریاض العارفين آمده است: «عارف معارف ربانی و واقف سر سبحانی بود و در فضل و کمال و وجد و حال بر مشایخ زمان تفوق می نمود،

۱ - سیری در تصوّف و عرفان ایران ص ۹۲ ۲ - لغتنامه دهخدا

۳ - نکا: مقدمه طرائق الحقایق، از تألیفات معصومعلیشاه. بکوشش محمد جعفر محبوب، انتشارات سنائی، تهران

اصل آن جناب از شهر تون بوده و در اصفهان متولد شد، والد جناب نورعلیشاه و مرید معصومعلیشاه است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده و در بدایت حال چندی در کشور ایران سفر نمودی و بسیاری از مشایخ را دیده و به صحبت بزرگان دین رسیده است بالاخره از مریدان العارف بالله السید معصومعلیشاه قدس سره گردیده و از یمن انفاس قدسی اساس آن حضرت، مقام یافته و از خلفای آن حضرت گشته در حدود سنه هزار و دویست^۱ از این جهان فانی به سرای باقی شتافت، مدفن آن جناب در اصفهان است...^۲ نورعلیشاه

نورعلیشاه لقب طریقتی میرزا محمد علی اصفهانی است. پدرش میرزا عبدالحسین از قریه طبس برخاسته بود از خانواده اهل علم و فضیلت بود و خود نیز «عارف کنوز معرفت و واقف رموز حقیقت بود و در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان ید بیضا می نمود... مرید مجدد سلسله علیه، السید معصومعلیشاه دکنی است: از بدو حال طالب منهج قویم و صراط مستقیم بوده و در جمال صوری و کمال معنوی کسی با آن حضرت برابری ننموده است.»^۳ و چنانکه در شرح حال معصومعلیشاه گفته شد وقتی از هرات عازم هندوستان بود وی نورعلیشاه را عازم ایران نمود و او را مأمور ارشاد و راهنمایی طالبان گردانید. پس از قتل مشتاقعلیشاه در کرمان، نورعلیشاه قصد رفتن به شیراز کرد ولی لطفعلی خان زند از ترس علما او را به شیراز راه نداد و نورعلیشاه، بناچار به کربلا بازگشت و در آنجا اقامت گرفت؛ والی کربلا که نسبت به او محبتی نشان می داد، به نام او در کربلا سقاخانه ای بنا کرد و به او سپرد، اما علماء دینی از نورعلیشاه دست برداشتند و بعضی صراحتاً در باره او حکم صادر نمودند که از آنها: علامه بحرالعلوم، آقا سید محمد طباطبائی، علامه آقا سید علی صاحب ریاض و علامه سید محمد مهدی شهرستانی و... را می توان نام برد.^۴

مردم کربلا هم که کم و بیش از این فتاوی مطلع بودند از حضور نورعلیشاه در کربلا ناراضی بودند تا اینکه سرانجام فتحعلیشاه دستور اخراج نورعلیشاه را از کربلا صادر

۱ - تاریخ دقیق وفات فیضعلیشاه ۱۱۹۴ ثبت شده است (نگا: دنباله جستجو ص ۳۲۰)

۲ - ریاض السیاحه ص ۶۴۹-۶۵۰ همچنین نگا: حقائق السیاحه ص ۲۳

۳ - ریاض السیاحه ص ۶۵۴

۴ - فتاوی ایشان در بخش مخالفت علما با تصوف خواهد آمد.

نمود و نورعلیشاه به قصد زیارت خانه خدا خارج شد و پس از آنکه به هنگام توقف در سرپل ذهاب «حسینعلیشاه» را به وصایت و خلافت خویش منصوب کرد و رهسپار موصل گردید و در سال ۱۲۱۲ در موصل از دنیا رفت. «و بعدها گفته شد دو تن از مریدانش که اهل کرمانشاه بودند باید مسمومش کرده باشند اما این روایت محل تأمل است. با این همه گفته‌اند که در مدت اقامت در عتبات دو بار دیگر مخالفان، وی را مسموم کرده بودند و او جان به در برده بود.»^۱ می‌گویند آقا محمد علی کرمانشاهی که از علماء بنام بود و دستور قتل مشتاق را هم او صادر کرده بود، قصد کشتن نورعلیشاه را داشت و به همین نیت به سرپل ذهاب رفت ولی وقتی او به آنجا رسید نورعلیشاه از آنجا رفته و در موصل درگذشته بود.

رضا قلی خان هدایت درباره او می‌نویسد: «وی از متأخرین عرفاست و جمعی کثیر از علما و حکما دست ارادت به وی داده‌اند و مریدان چندان در جلالت قدر وی سخن رانده‌اند که حد ندارد، «العلم عندالله»، مولانا عبدالصمد همدانی از علما و فقها و کهف الحاج حاجی محمد حسین اصفهانی و میرزا محمد رونق کرمانی و سیدابراهیم تونی و جمعی دیگر از علما و حکما و فقها مرید وی بوده‌اند، اکنون نیز بسیاری از معاصرین از اهل اخلاص و ارادت آن جنابند.»^۲

از نورعلیشاه آثار متعددی به نظم و نثر به جای مانده که در برگرنده معارف صوفیه است در میان آثار معروف نورعلیشاه که تعداد آنها بیش از دوازده اثر می‌باشد، یک وجه مشترک وجود دارد و آن «تأویل‌گرانی» نورعلیشاه در این آثار است که به همراه منظومه «خطبةالبیان» زمینه را برای مخالفت هرچه بیشتر علماء دینی و اهل شریعت آماده می‌کند: منظومه خطبةالبیان نورعلیشاه شرح خطبه‌ای است منسوب به حضرت علی (ع) که هیچیک از علمای شیعه انتساب آن را به امیرالمؤمنین، نپذیرفته و در صحت انتسابش از قدیم در بین علماء اختلاف بوده، بعلاوه چون ذکر آن در نهج‌البلاغه هم نیست این تردید موجه‌تر به نظر آمده است... مجلسی در «بحارالانوار» آن را از کلام غلاة می‌خواند و میرزای قمی در «جامعی‌الشتات» تصریح می‌کند که انتساب این خطبه به آن جناب ثابت نشده است و رؤسای شیعه هیچیک این خطبه را ذکر نکرده‌اند.»^۳

بدیهی است به نظم کشیدن چنین خطبه‌ای که دستاویز (یزیدیه) برای لعن و طعن حضرت، و مایه قوت و قدرت اسماعیلیه و غلاة بوده است، از سوی شخصی، مانند نورعلیشاه، که به خاطر داشتن طریقت خاص مورد انتقاد علما و متشرعین بوده است، چه مقدار می‌تواند سبب سوءظن نسبت به او باشد.^۱

نورعلیشاه علاوه بر مقام عرفانی و علمی در شعر و شاعری نیز صاحب ذوق و قریحه بوده و در اشعارش لطف و احساس خاصی مشهود است: از وی، دو دیوان یکی با تخلص «نورعلی» و دیگر «نور» باقی است زیرا که «دیوان دوم در بلاد اهل سنت و جماعت ترتیب یافته و به این سبب به «نور» تنها تخلص فرموده است.»^۲

از میان مثنوی‌هایش، مثنوی جنّات الوصال که در اواخر عمر در قریه «ذهاب» نظمش را آغاز کرد، اما مرگ، او را امان اتمام نداد، از سایر مثنوی‌هایش لطیف‌تر است. از جنّات الوصال «دو جلد آن اتمام یافت و قدری از جلد ثالث فرموده بود که به جنّات عدن انتقال فرموده، عارف معارف سبحانی، رونق علیشاه کرمانی (قدس سره) از خلفای آن جناب بر آن افزوده، شش جلد گردانید»^۳ و این در حالی است که نورعلیشاه در نظر داشت این مثنوی را به تعداد جنّات هشتگانه - هشت بهشت - در هشت دفتر نظم کند.^۴

ابیاتی از مثنوی جنّات الوصال:

سوی جنّات وصالش جوی راه	بازگو از نام نامی اله
نامهای نامیت نامی همه	ای به نامت نامها نامی همه
نامه این نامه شد نامی ز تو	نامی این نامه شد نامی ز تو
خامه بی نام تو خود خامی بود	نامه بی نام تو بدنامی بود
کی شود نامی به نامت نامه‌ها	تا نیاید غم ز نامت خامه‌ها
پس به نامت کرد نامی نامه‌ام	غم ز نامت یافت اول خامه‌ام
نامه‌ام نامی شد و عالم گرفت	خامه‌ام از نام تو تا نام گرفت
نام تو مفتاح جنّات دل است	نام تو مصباح مشکات دل است
دل مرا جنّات و مفتاحش توئی	دل مرا مشکات و مصباحش توئی

۱ - برای آشنایی با آثار نورعلیشاه به بخش معرفی آثار صوفیانه این دوره مراجعه شود.

۲ - حدائق السیاحه ص ۲۹

۳ - همان مأخذ

۴ - دنباله جستجو ص ۳۳۰

بی تو مشکات مرا مصباح کو بی تو جنّات مرا مفتاح کو
بی تو مصباحی و مشکاتی کجاست با تو مفتاحی و جنّاتی کجاست
هم تو مصباحی و هم مشکات من هم تو مفتاحی و هم جنّات من

...

حمد تو شایسته تحمید تو ست مجد تو وابسته تمجید تو ست
ذکر تحمیدت فزون است از مقال فکر تمجیدت برونست از خیال
در مقال گرچه جز تحمید نیست در خیال گرچه جز تمجید نیست
ذکر تمحید تو کردن مشکل است فکر تمجید تو کردن مشکل است

احاطه علمی نورعلیشاه به همراه ذوقی که در آثارش مشهود است و نوع نگارش و بیان مطالب و تأویل‌گرایی وی، که در نزد متشرعه از عقاید غلاة و اهل الحاد به حساب می‌آید، تاریخ تصوّف ایران را در یک دوره از شور و هیجان وارد می‌کند و به طور قطع نمونه‌ای کامل از بازگشت تصوّف این دوره است به دوره حلاج و شبلی با این تفاوت که این نوع تصوّف در محیط تشیع است.

نورعلیشاه که منظورش تجدید عهد با تصوّف گذشته بود حتی با صوفیه غیرنعمه‌اللهی نیز با لطف و صفا برخورد می‌کرد و در بین یاران خویش به هر کس که در وی استعداد و علاقه‌ای می‌دید اجازه ارشاد و نشر طریقت می‌داد.^۱ و همین امر سبب شد تا بعد از نورعلیشاه عده‌ای از مشایخ که از وی اجازه ارشاد داشتند خود را خلیفه او بدانند و جمعی را به خود جذب کنند که از آن جمله‌اند:

حاج محمّد حسن اصفهانی ملقب به حسینعلی شاه (م ۱۲۰۲) و حاج محمّد جعفر کبودر آهنگی همدانی، که در کربلا به صحبت نورعلیشاه پیوسته و لقب طریقتی نداشت و مرشد و مربی حاج میرزا آقاسی بود و دیگر حاج ملا محمد رضا همدانی متخلص به کوثر است که از نورعلیشاه اجازه ارشاد یافته بود.

هر یک از این کسان بعد از مرگ نورعلیشاه، مریدانی را جذب کردند، اما عملاً حسینعلی شاه محل رجوع مریدان نورعلیشاه واقع شد:

حاج محمّد حسین، موصوف به شیخ زین‌الدین که لقب طریقتش حسینعلی شاه

بود از علما و فقهای بزرگ زمان و «اکمل مشایخ دوران بود و در علوم ظاهری و باطنی کسی با آن جناب برابری نمی نمود و در فقر و فنا و صدق و صفا درجه عالی و مرتبه بلند داشت.»^۱

اصلش از تبریز بود اما برای تحصیل، به اصفهان رفت و علوم عقلی و نقلی را در اصفهان فرا گرفت و به دست معصومعلیشاه در حلقه فقراء نعمه اللهیه وارد و مرید نورعلیشاه شد و به حسن تربیت و برکت انفاس آن حضرت به مرتبه اعلی و درجه قصوی رسید^۲ و سالها در پرتو تعالیم نورعلیشاه به تزکیه نفس پرداخت «تا در سنه هزار و دویست و دوازده در محل ذهاب من مضافات کردستان جناب نورعلی شاه قدس سره، مولانا و جمعی از کبراء سلسله علیه را احضار فرمود و در حضور ایشان مولانا را خلیفه الخلفا فرمود و زمام اختیار و تربیت سالکان سلسله علیه را به مولانا تفویض فرمود. جناب شاه در سنه مذکوره ببلبل روحش در بلده موصل به آشیان علین پرواز نمود»^۳ و بدینسان حسینعلی شاه قطب سلسله نعمه اللهیه شد.

حسینعلی شاه در طول خلافت خود بنا به توصیه نورعلیشاه دست از محراب و منبر برنداشت و ظاهر شریعت را نگاه می داشت. «و چنان با احتیاط سلوک می کرد که متشرعه تا مدت ها از انتساب وی به صوفیه بویی نبردند.»^۴ اما پسوند شاه، بهانه ای شد تا فتحعلیشاه قاجار بنا به تحریکات حاج محمد حسین خان مروی (فخرالدوله) او را با مأمور از اصفهان به تهران بیاورد. و اگرچه بنای کشتن حسینعلی شاه را داشت؛ اما با دیدن وی تحت تأثیر قرار گرفت و پس از بازپرسی مختصری او را به اصفهان بازگرداند. حسینعلی شاه پس از بازگشت به اصفهان مدتی در آنجا ماند.^۵ سپس به دنبال آزار و ایذاء علما و فقها در سال ۱۲۳۳ هجری، اصفهان را به قصد کربلا ترک کرد. «و در کربلای معلی مسکن گزید و جمعی از کبرای سلسله علیه را مخبر و حاضر گردانید. در حضور کبرای سلسله، ... جناب محمد جعفر همدانی، ... را خلیفه الخلفا نمود. در شب چهارشنبه پانزدهم شهر محرم الحرام، در سنه مذکوره در حین نماز مغرب در هنگام

۲ - همان مأخذ

۱ - حدائق السیاحه ص ۱۹

۴ - رک جستجوی تصوف ص ۳۴۱

۳ - ریاض السیاحه ص ۶۴۷

۵ - رک: تاریخ سلسله طریقه نعمه اللهیه در ایران / دکتر مسعود همایونی و ایضاً ریاض السیاحه ۶۴۸

قنوت خواندن داعی حق را اجابت فرمود»^۱ و در یکی از زوایای مسجد حاج سید کاظم رشتی مدفون شد.

حاجی محمد جعفر همدانی که بنا به توصیه حسینعلی شاه خلیفه‌الخلافت وی گردید، فرزند حاج صفرخان پسر عبدالله بیگ همدانی از طایفه قراقرز لوست که لقب طریقتی او مجذوبعلیشاه است «از صغر سن به تحصیل مشغول بود از ده سالگی تا هجده سالگی در شهر مذکور (= همدان) تحصیل علوم ادبیّه و منطق نمود. بعد به اصفهان رفت، مدت پنج سال عمر را مصروف علوم کلام و ریاضی و حکمت و طبیعی فرمود، از آنجا به کاشان عزیمت کرده چهار سال را در خدمت مولانا محمد مهدی نراقی به تحصیل علوم الهی و فقه و اصول به سر برده و در آن اوقات به نوافل نهاریه و لیلیه و اوراد و اذکار، کمال توجه داشته و به تحصیل طریق سلوک همت می گماشته».^۲ پس از بازگشت به اصفهان به ملاقات نورعلیشاه نائل آمده و به حلقه فقرا نعمه‌اللهیه وارد شد و به صحبت معصومعلیشاه موفق گردید. نورعلیشاه، دستخطی مبنی بر ارشاد طالبان طریقت به مجذوبعلیشاه و حاج محمد رضا همدانی، ملقب به کوثرعلیشاه داد و هر دو را مأمور ارشاد طالبان نمود. و تا وقتی که مجذوبعلیشاه در قید حیات بود هیچگونه اختلافی بین او و کوثرعلیشاه پیش نیامد و مجذوبعلیشاه در نهایت احترام و اکرام به ارشاد سالکان پرداخت. حاجی زین‌العابدین شیروانی که بعد از او با لقب مستعلیشاه، سر حلقه سلسله نعمه‌اللهیه شد در کتابهای خود با دیده احترام به وی نگریسته و او را «مظهر آیات سلسله علیه» دانسته و گفته اگر جمیع سلاسل اولیاء به آن نور حلقه بینش افتخار کنند، رواست و اگر مجمع سالکان طریق عرفان، به آن سر حلقه اهل دانش، مفتخر شوند سزااست.^۳ با این همه، جمعی از علماء و فقها زمان با وجود او به مخالفت برخاستند و فتوی بر قتل او صادر نمودند و حکام روزگار قصد کشتن او نمودند. «و خاطر الهام مظاهرش را رنجه و آزرده گردانیدند و ترجمان زیاده از تکلیف کردند و لوازم اهانت و اذیت نسبت به آن حضرت به جای آوردند».^۴ اما مقدور ایشان نیفتاد و مجذوبعلیشاه در سال ۱۲۳۸ هـ.ق. و یا به روایت حدائق السیاحه و ریاض

۱ - حدائق السیاحه ص ۳۱، ریاض السیاحه ص ۶۴۸

۲ - ریاض العارفین ص ۳۰۳ و ۳۰۴ ۳ - ریاض السیاحه ص ۷۱۴

۴ - حدائق السیاحه ص ۳۸۱

العارفین در سال ۱۲۳۹ هـ^۱ - در سن شصت و سه سالگی در تبریز به بیماری و با درگذشت. مجذوبعلیشاه ذوق شاعری هم داشته، از اشعار اوست:

من نگویم خدمت زاهد گزین یامی فروش

هر که حالت خوش کند در خدمتش چالاک باش

* * *

ز خاموشی بریدم من زبان هرزه گویانرا دولب بر هم نهاده کار شمشیر دودم کردم

* * *

در عشق موی دوست بماند مو شدم وز یاد او چنان شدم آخر که او شدم^۲

* * *

همانطور که اشاره شد، نورعلیشاه دو تن را اجازه ارشاد داد. مجذوبعلیشاه و کوثرعلیشاه. این دو بعد از وفات نورعلیشاه اختلافی نداشتند و مجذوبعلیشاه به عنوان خلیفه نورعلیشاه مورد رجوع مریدان گردید. «و بعد از رحلت آن حضرت از این دار محنت بسرای راحت در میان فقرای سلسله علیه اختلاف فراوان به ظهور رسید و اختلال کلی از هر طرف ظاهر و پیدا گردید و شیوه ملوک طوایف شیوع و انواع فتن و محن وقوع یافت» و بین کوثرعلیشاه و حاجی زین العابدین شیروانی ملقب به مستعلیشاه در مسأله جانشینی اختلاف پیش آمد:

حاجی زین العابدین شیروانی (مستعلیشاه)، چون از درگذشت مجذوبعلیشاه مطلع گردید اظهار کرد که مجذوبعلیشاه قبل از حرکت به سوی تبریز جانشینی خود و سرپرستی از فقرا را، به وی محول نموده و به همین سبب با کوثرعلیشاه اختلاف نظر پیدا کرد و اولین انشعاب در سلسله نعمه‌اللهیه ظاهر شد و عده‌ای به دنباله روی از مستعلیشاه پرداختند و گروه دیگری به نام «کوثریه» جانشینی کوثرعلیشاه را پذیرفتند. «به علاوه یک دسته دیگر که بعدها در عصر ما شمس‌العرفا، مروج طریقه آنها گشت نیز بعد از وفات مجذوبعلیشاه انشعاب یافت. این دسته که بیشتر در عتبات و هند فعالیت می‌کرد منسوب به سید حسن استرآبادی بود که خود را خلیفه مجذوبعلیشاه می‌دانست.»^۳

۱ - همان مأخذ ص ۳۸۴/ ریاض العارفین ص ۳۰۴

۲ - ریاض السیاحه ص ۷۱۴ ۳ - دنباله جستجو/ ص ۳۴۲

حاجی زین‌العابدین شیروانی در نیمه شعبان ۱۱۹۳ در خانواده‌ای از علمای شهر مشاخی شیروان متولد شد. پدرش ملا اسکندر در سال ۱۱۹۹ به شوق زیارت سیدالشهداء و مجاورت خامس آل عبا، دل از وطن اصلی برکند. زین‌العابدین از همان کودکی مشغول به تحصیل شد و در مباحث و مسائل فقهی مدارجی را طی کرد اما وجود ناآرامش چیزی دیگر را طلب می‌کرد و معلّم فاضل و مربی کاملی را جستجو می‌نمود تا آنکه در کربلا محضر معصومعلیشاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی را می‌یابد و با شوقی هرچه تمامتر به وادی عشق و عرفان پای می‌گذارد و دست ارادت به نورعلیشاه می‌دهد و همراه با او از کربلا به بغداد می‌آید اما پس از چندی هوای سیاحت آفاق بر سرش می‌افتد و برای تحقیق از حال طوایف و رسیدن در هر دیار به خدمت ارباب معارف سفر اختیار می‌کند. از بغداد به کرمانشاه و عراق و از آنجا به گیلان و سپس به شیروان و مغان و آذربایجان، آنگاه به عراق بازگشته و در سال ۱۲۱۱ به طهران و از آنجا به خراسان و زابل و کابل می‌رسد و مدّت ۴ سال و کسری، در خدمت حسنعلی‌شاه اصفهانی که در کابل مشغول ارشاد بود می‌ماند و کسب فیوضات می‌نماید.

پس از فوت وی در سال ۱۲۱۶ شروع به سیاحت می‌کند و از افغانستان به بلاد سند و هند رفته یک سال در سند و هشت سال در هند به گردش می‌پردازد و کشمیر و مظفرآباد را طی کرده از راه کابل و طخارستان به کشور ترکستان و توران رفته پس از گردش آن دیار، به خراسان بازگشته سپس به فارس آمده و از آنجا به کشتی نشسته، پس از گذشتن از خلیج فارس و مشاهده بنادر یمن و حبش در بندر جدّه پیاده شده به ملک حجاز می‌رسد و به ادای مناسک حجّ و عمره پرداخته سه چهار ماه در مکه می‌ماند سپس به مدینه رفته، زیارت قبور شریفه را در می‌یابد، آنگاه از بحر احمر به وسیله کشتی به مصر می‌رود و بلاد مصر را گردش می‌نماید و چهار ماه در قاهره توقف می‌نماید. سپس بلاد شام و فلسطین را زیر پا می‌گذارد و هجده ماه، اکثر بلاد شام را می‌گردد و من جمله شش ماه در دمشق و مدّت مدیدی در فلسطین توقف می‌کند. آنگاه به بلاد روم و ترکیه رفته، شش هفت ماه در قسطنطنیه می‌ماند و پس از اتمام سیاحت از راه آذربایجان به ایران بازمی‌گردد و مسافرت هجده ساله خود را به پایان می‌برد.^۱ و بدینسان همراه با سیر

انفسی و طی مراحل کمالات به سیر آفاقی نیز پرداخت. و کتاب بستان السیاحه و ریاض السیاحه حاصل این سیر و سفر طولانی در آفاق و انفس او به حساب می‌آید که غیر از مطالب مفید در تاریخ و احوال بلدان مشتمل بر اطلاعات جالب در باب تصوّف و مشایخ صوفیه نیز هست.^۱

مستعلیشاه پس از بازگشت از سفر طولانی در تهران اقامت گزید، ولی در سال ۱۲۳۰ هـ به دنبال مخالفت فقها بنا به دستور سلطان وقت از تهران رانده شد و به فارس رفت و چندی در آنجا مقیم شد و از آنجا به کرمان رفت اما در آنجا هم از مخالفت حاکم کرمان آرام نیافت و مجدداً به شیراز بازگشت و در آنجا ازدواج نمود (۱۲۳۵ هـ) ولی فقهای شیراز همچنان علیه مستعلیشاه بودند و او را تحت فشار قرار داده تا اینکه او شیراز را به قصد قمشه ترک کرد و مدّت بیست ماه در قمشه ماند. اما در آنجا هم روی خوش ندید و حاکم قمشه - قاسم خان - بنا به دستور حکومت مرکزی او را مورد آزار و اذواء شدید قرار داد و وی مجدداً به شیراز بازگشت و از آنجا قصد زیارت عتبات کرد ولی در راه مورد هجوم مخالفین از جمله حاکم قمشه واقع شد و سخت به زحمت افتاد و تا مرگ فتحعلیشاه اوضاع بر مستعلیشاه اینگونه بود. «در اواخر سال ۱۲۴۹ که فتحعلیشاه از دنیا رخت بربست و نوه او محمدشاه که محرمانه با فقراء ارتباط داشت و به آن جناب ارادت می‌ورزید، به سلطنت رسید و نسبت به جناب شیروانی بیش از پیش ادب و ارادت اظهار نمود و آن جناب مجدداً در شیراز سکونت گزید و دهی به نام «کشن» از طرف سلطان، تیول ایشان قرار داده شد که سالی هزار تومان عواید آن بود وی مدّتی در آنجا استراحت داشت، تا آنکه در سال ۱۲۵۳ تصمیم به زیارت خانه خدا گرفت و... و در بین راه مریض شد و روح مقدسش به عالم قدس پرواز نمود، جسد ایشان را به جدّه حمل نموده در قبرستان معروف به قبرستان امناء حوا دفن کردند.»^۲

مستعلیشاه گاهی شعر هم می‌گفت و تمکین تخلص می‌کرد ولی اشعارش چندان لطف و عمقی ندارد.^۳ نمونه‌ای از اشعارش:

تمکین، تو به صورت ار چه از شروانی	در جان بنگر که از جهان جانی
هر کس به تصور از تو گوید سخنی	اینها سخن است کانچه آنی، آنی

۲ - مقدمه حقائق السیاحه / ص ۵

۱ - دنباله جستجو ص ۳۴۲

۳ - حاجی شیروانی، شرح حال مبسوطی از خود را در کتابهایش از جمله حقائق السیاحه آورده است.

و این رباعی نیز از اوست:

قومی به ولای ما جهان داده و جاه یک قوم ز انکار فغان کرده و آه
ما آینه روی سفیدیم و سیاه در آینه هر کسی به خود کرده نگاه^۱
از حاجی زین العابدین شیروانی آثاری هم به جای مانده است که معروف‌ترین آنها:
حدائق السیاحه، بستان السیاحه و ریاض السیاحه است و علاوه بر این سه اثر معروف
رساله کشف المعارف را هم باید نام برد.^۲

پس از مرگ مستعلیشاه بر موجب وصیت وی حاجی زین العابدین شیرازی معروف
به میرزا کوچک و ملقب به رحمتعلی شاه قطب یاران طریقت نعمه‌اللهیه شد:

حاج زین العابدین شیرازی در سال ۱۲۰۸ هـ در کاظمین متولد شد و در سن ده
سالگی به همراه پدر و مادرش به شیراز وارد و در آنجا مقیم گردید. علوم دینی را نزد
پدرش آموخت و به کسب کمالات پرداخت. در سال ۱۲۳۴ که مستعلیشاه وارد شیراز
شد و در بقعه باباکوهی ساکن شد، با وی ملاقات کرد اما پدر و جد رحمتعلی شاه که هر
دو از علمای شیراز بودند رفت و آمد زین العابدین را با مستعلیشاه نمی‌پسندیدند و با او
در این زمینه مخالف بودند، اما رحمتعلی شاه دست از مراوده خود با مستعلی شاه
برنداشت و در سال ۱۲۳۶ باتفاق همسرش به همدان رفت و با مجذوبعلیشاه هم
ملاقات کرد و رسماً وارد حلقه فقراء نعمت‌اللهی شد. گرایش رحمتعلی شاه به سلسله
نعمه‌اللهی سبب خشم مردم شیراز و شوریدن آنها علیه مستعلی شاه مسبب اصلی
صوفی شدن رحمتعلی شاه، و خروج آن از شیراز شد. رحمتعلی شاه در سال ۱۲۴۹ در
محلات از مرگ فتحعلیشاه مطلع شد و از آنجا برای تسلیت به محمدشاه به تبریز رفت
و از تبریز در التزام محمدشاه به تهران وارد شد و پس از به قدرت رسیدن حاجی میرزا
آغاسی و انتصاب میرزا نصرالله اردبیلی به منصب صدرالمالکی در سال ۱۲۵۱،
وظایف فارس به رحمتعلی شاه واگذار شد و به عنوان نایب‌الصدری ملقب گردید و در
این کار، موفق به تنظیم بهتر امور مربوط به طریقت شد.

خلافت رحمتعلی شاه که پس از وفات مستعلی شاه در سال ۱۲۵۳ آغاز شده بود با
مرگ وی، در شب یکشنبه هفدهم صفر ۱۲۷۸ هـ پایان یافت. مستعلی شاه درباره او

۱ - حدائق السیاحه ص ۵

۲ - در بخش تذکره و تذکره نویسی هم درباره آثار زین العابدین شیروانی سخن گفته‌ایم.

نوشته است: «قریب هشت سال می شود که اکثر اوقات با آن مظهر سعادت معاشرت و موانست می نماید و طریق محبت و اتحاد و خلعت و داد می پیماید و همدم و محرم و در نزد فقیر مکرم و محترم است و صدق ضمیرش به در صدق و صفا و گوهر مهر و وفا گرانبار و بحر خاطرش از کدورات صفات ذمیمه و خس و خاشاک اخلاق رذیله برکنار و ذات خجسته صفاتش، به زیور فضائل صوری و معنوی، آراسته و به کمالات ظاهری و باطنی پیراسته، دخلش خرج فقیر و درویش و منزلش مأمن بیگانه و خویش و دلش مخزن اسرار و جانش مکمن اطوار است...»

پس از وفات رحمتعلی شاه در سن هفتاد سالگی تفرقه تازه ای در سلسله نعمه اللهیه ظاهر شد: بعد از رحمتعلی شاه خلافت به حاج محمد کاظم اصفهانی (وفات ۱۲۹۳ هـ) رسید که لقب طریقتی او سعادتعلی شاه و معروف به طاووس العرفا بود ولی چون سعادتعلی شاه امی بود گروهی از پیروی او سرباز زدند و به تبعیت از عموی رحمتعلی شاه یعنی حاجی آقا محمد شیرازی (متوفی بسال ۱۳۰۱ هـ) ملقب به منورعلیشاه برخاستند و بدینگونه پس از وفات رحمتعلی شاه دو شیخ بزرگ این سلسله یعنی سعادتعلی شاه و منورعلیشاه برابر یکدیگر ایستادند. سلطانعلی شاه گنابادی به راه سعادتعلی شاه رفت و صفی علیشاه اصفهانی ابتدا راه سعادتعلی شاه و سپس طریقه منورعلیشاه را برگزید و بدینسان بزرگترین انشعاب در سلسله نعمه اللهیه در نیمه دوم قرن سیزدهم اتفاق افتاد.

انشعابات سلسله نعمه اللهیه:

۱ - سلسله کوثریه:

چنانکه اشاره کردیم پس از فوت مجذوبعلیشاه دو تن ادعای جانشینی وی کردند، یکی کوثرعلیشاه بود که به حکم نورعلیشاه متکی بود و خود را جانشین او می دانست و دیگری حاجی زین العابدین شیروانی ملقب به مستعلی شاه بود که ادعا می کرد نورعلیشاه در آخرین سفرش در تبریز او را به سمت جانشینی خود برگزیده است. این اختلاف اولین انشعاب را در سلسله نعمه اللهیه به وجود آورد و طرفداران کوثرعلی شاه را به سلسله کوثریه موسوم نمود:

حاج ملا محمد رضا همدانی ملقب به کوثرعلیشاه که در فقه مجتهد زمان و در

حکمت سرآمد دوران^۱ بود در سال ۱۲۰۷ هـ از نورعلیشاه اجازه ارشاد طالبان حق و سالکان طریقت را یافت و بسیار مورد حمله مخالفین قرار گرفت و به قول صاحب حدائق السیاحه: «از علماء زمان سنگ طعن و لعن خورده و خانه آن عزیز را به تاراج بردند و بعد از آن خراب کردند و چنان مستأصل نمودند... که ناچار راه تبریز پیش گرفت...»^۲

در تبریز مورد توجه نائب السلطنه عباس میرزا و قائم مقام قرار گرفت و در رکاب عباس میرزا، به کرمان رفت و در سال ۱۲۴۷ هـ دار فانی را وداع گفت و در کنار مشتاقعلی شاه به خاک سپرده شد.

حاجی شیروانی رقیب خلافت او در کتاب حدائق السیاحه ضمن تجلیل از مقام علمی کوثرعلیشاه در استبصاری که در ذیل ترجمه او آورده است، سخت به او تاخته و علمش را حجاب اکبر خوانده و غافل از حقش دانسته است:

«... حدیثی بر این مضمون است که آخر چیزی که از سر صدیقان بیرون آورند حب جاه و ریاست خواهد بود و نیز بسیار دیده و شنیده شده است که سالک مدتها طریق هدی در پیش گرفته و ریاضت و مجاهده نموده و صفای خاطر نیز حاصل کرده، بالاخره حب ریاست بر وی غالب و سرخ و سفید دنیا طالب گشته، دین و ایمان خویش را باخته و خود را خسرالدنیاوالاخره ساخته... نظر مرد حق بین به حسن عاقبت است نه حسن معاملات، غرض از این تمهیدات و مراد از این مقدمات آنکه مولانا (مقصود کوثرعلیشاه است) را خبط عظیم روی داده و در خطر عاقبت وخیم افتاده و زبان بر دعوی باطل گشوده و ادعای امری نموده که از امثال ایشان به غایت غریب و بی نهایت عجیب می نماید! از تاریخی که جناب قطب العارفین، شیخ کمترین (قدس الله سره العزیز) از جهان فانی ارتحال فرمود، بعد از یکسال و چند ماه این ادعا نمود و اختلال فراوان در میان درویشان آورد و جمعی از صادقان راه را در تردد و خطر انداخت، و جمعی عقیق از سالکان سلسله علیه را پریشان ساخت... ندانم جواب این مواخذه را چگونه خواهد داد؟! و در روز بازخواست به چه عذر زبان خواهند گشاد؟!...»

به هر حال بعد از وفات کوثرعلیشاه مریدان وی به حاج میرزا علینقلی فرزند

کوثرعلیشاه ملقب به جنت‌علیشاه گرویدند و وی در همدان به ارشاد طالبان پرداخت. خان باجی دختر فتح‌علی‌شاه که در زمان کوثرعلیشاه به او ارادت پیدا کرده بود و ماهیانه مبلغی به کوثرعلیشاه تقدیم می‌نمود، هم از مریدان جنت‌علیشاه شد و کاروانسرای نیز در فرید تاج‌آباد برای زائران جنت‌علیشاه بنا کرد. جنت‌علیشاه پس از چهل و نه سال ارشاد در روز پنجشنبه ۲۲ رجب ۱۲۹۶ درگذشت و در بقعه باباطاهر عریان در همدان به خاک سپرده شد.

پس از جنت‌علیشاه، مجذوب‌علیشاه مراغه‌ای معروف به حاج کبیر آقا بیست و هشت سال مرشد سلسله کوثریه بود، وی در سال ۱۳۲۴ هـ در مراغه از دنیا رفت. این سلسله تا زمان حاضر نیز ادامه یافته است.

۲ - سلسله صفی‌علی‌شاهی:

یکی دیگر از سلسله‌های نعمه‌اللهیه، سلسله صفی‌علیشاه است که پیروان حاج میرزا حسن اصفهانی ملقب به صفی‌علیشاه، فرزند محمد باقر اصفهانی می‌باشند. صفی‌علیشاه از بزرگان عرفا و از اقطاب سلسله نعمه‌اللهیه می‌باشد که به سال ۱۲۵۱ هـ در اصفهان متولد و در سال ۱۳۱۶ هـ چشم از جهان فرو بست. صفی‌علیشاه در سن بیست سالگی به شیراز رفت و به دست رحمت‌علی‌شاه به حلقه فقراء وارد شد. در طرائق الحقائق آمده است:

«در بیست سالگی جذبه شوق زیارت قطب‌العرفا و الاطیاب جناب غفران مآب حاجی میرزا کوچک، ایشان را از اصفهان به شیراز کشیده، از آن جناب شرف قبول ارادت را یافتند و در خدمتش به کرمان رفته روزگاری در صحبت آن مرحوم بسر بردند پس از رحلت آن جناب در سنه هزار و دویست و هشتاد از راه هندوستان زیارت بیت‌الله‌الحرام را تصمیم عزیمت فرموده در بحر محیط از شکستن کشتی به مهالک افتاده، عاقبت رهبر قضا و قدر به ساحل نجاتشان رسانیده... پس از طواف حرم و زیارت مزار رسول محترم باز به هندوستان رجعت کرده... بعد از چهار سال از هندوستان به عتبات عرش درجات رفته... عزیمت ایران نموده به شهر یزد رفتند. از اهل حال و قال مغایرتها دیدند، اقامت در آن بلد را نپسندیده رهسپار هند شد... بعد از دو سال مراجعت

به ایران کردند و به شوق زیارت مشهد رخت به دارالخلافة آوردند...»^۱
وی پس از رحلت رحمتعلی شاه مدّتی به ارادت منورعلیشاه درآمد «اما بعد داعیه استقلال یافت و خود را بلاواسطه به رحمتعلی شاه منسوب داشت»^۲ و از مشهد به تهران آمد و رحل اقامت آنجا افکند.

در سال ۱۲۹۴ یکی از مریدان خاصش، شاهزاده محمّد میرزا سیفالدوله نوه فتحعلیشاه، زمینی به مساحت دو هزار زرع برای بنای خانقاه به صفیعلیشاه اهدا کرد و او در آنجا «خانقاهی منیع و صومعه‌ای رفیع بنا کرد و قرب هشت سال در آن جایگاه به یاد حقّ شب به روز آورد تا در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ذی‌القعدة الحرام سنه ۱۳۱۶ مرغ روحش از قفس ناسوت به عالم ملکوت طیران نمود و پیکر شریفش را در آن حظیره قدس سردابه معین و به خاکش سپردند»^۳ از صفیعلیشاه آثار فراوانی از جمله زبده الاسرار، عرفان‌الحق، تفسیر صفی، بحرالحقایق... به جای مانده است.^۴

پس از درگذشت صفیعلیشاه، میرزا علیخان قاجار (ظهیرالدوله) که لقب طریقتی او صفاعلیشاه بود بر مسند ارشاد تکیه زد.

میرزا علیخان در سال ۱۲۸۱ در جمال‌آباد شمیران متولد شد. در سال ۱۲۹۶ پس از درگذشت پدرش محمّد ناصرخان ظهیرالدوله اوّل بنا به دعوت ناصرالدین‌شاه وارد دربار شد و به وزارت تشریفات منصوب گردید و ملقب به ظهیرالدوله شد. در سال ۱۲۹۷ با دختر ناصرالدین‌شاه ازدواج کرد و به دامادی وی درآمد و در سال ۱۳۰۳ به ملاقات صفیعلیشاه نائل شد و به حلقه فقراء پیوست. صفیعلیشاه به خاطر اخلاص و صدقی که در ظهیرالدوله یافته بود به وی لقب «صفاعلیشاه» داد و او را جانشین خود نمود و ارشاد و دستگیری طالبان را به عهده وی گذاشت. و پس از رحلت صفیعلیشاه انجمن اخوت را که صفیعلیشاه به صورت غیررسمی و پنهانی پایه‌گذاری نموده بود، علناً افتتاح کرد. و خود به عنوان رئیس هیأت مشاور که تعدادشان یازده تن بود شروع به فعالیت نمود تا اینکه در سال ۱۳۴۲ هـ چشم از جهان فرو بست. بعد از او کسان دیگری ریاست انجمن اخوت را بعهده گرفتند و کار ظهیرالدوله را ادامه دادند...

۲ - دنباله جستجو ص ۳۴۳

۱ - طرائق الحقائق ج ۳/۴۴۴

۳ - طرائق الحقایق ج ۳/۴۴۶

۴ - معرفی کامل آثار او در بخش مربوط به آثار صوفیه این دوره صورت گرفته است.

۳ - سلسله گنابادیه:

اینان پیروان سلطان محمد فرزند ملا حیدر از اهالی بیدخت گناباد خراسان می‌باشند که در سال ۱۲۵۱ هـ در بیدخت متولد شد و در کودکی پدرش را از دست داد. در جوانی به کسب علم و دانش پرداخت و محضر درس حاج ملا هادی سبزواری (م/ ۱۲۸۹ هـ) را درک کرد در سبزواری با سعادتعلی‌شاه ملاقات نمود و با وی به مشهد رفت و از آنجا به گناباد بازگشت. در سال ۱۲۸۰ مجدداً برای زیارت سعادتعلی‌شاه به اصفهان رفت و رسماً وارد حلقه فقراء نعمة‌اللهی شد و از سعادتعلی‌شاه لقب سلطانعلی‌شاه را دریافت نمود. در سال ۱۲۸۴ به زیارت عتبات نائل شد و پس از بازگشت به زیارت سعادتعلی‌شاه رفت و سعادتعلی‌شاه اجازه ارشاد را به نام وی صادر نمود و بدینگونه سلطانعلی‌شاه پس از درگذشت سعادتعلی‌شاه بر مسند ارشاد نشست و مدت ۳۴ سال بر این مسند باقی ماند تا در سال ۱۳۲۷ به هنگامی که برای وضو در کنار نهر آبی که از منزلش می‌گذشت نشست به موجب حادثه واقع شد و درگذشت.

۴ - سلسله نعمة‌اللهیه ذوالریاستین:

این سلسله پیروان حاج علی آقا ذوالریاستین ملقب به وفا علی‌شاه هستند که در سال ۱۲۶۴ هـ در شیراز متولد شد. از کودکی به کسب علم پرداخت و پس از طی مراحل مقدماتی در محضر استادان بنام، به تحصیل فقه و اصول و حکمت و ریاضیات همت کرد و مدتی در محضر پدر به مجاهده و سیر و سلوک پرداخت و در اوائل مشروطه به فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی اقدام کرد. وی در سال ۱۳۳۶ هـ درگذشت و در کربلا مدفون شد. پس از وی سلسله نعمة‌اللهیه ذوالریاستین یا مونسعلیشاهی با خلافت سید علی اجاق کرمانشاهی ملقب به صادق علی‌شاه (م/ ۱۳۴۰ هـ) و حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین ملقب به مونسعلی‌شاه فرزند وفا علی‌شاه (م ۱۳۷۲) ادامه یافت. اقطاب دیگر این سلسله از منورعلیشاه آغاز می‌گردد.

مخالفت فقهای این دوره با صوفیه:

اکثر فقهای دوره بازگشت هم، مانند دوره صفویه، نسبت به صوفیه بدبین بودند و

چون اعتقادات صوفیه را بخصوص درباره شیخ و وحدت وجود نمی‌پسندیدند و اعتقاد به شیخ را در مقام قطب‌الاقطابی، خلاف اعتقاد شیعه درباره حضرت مهدی (ع) می‌دانستند و اعتقاد به وحدت وجود را هم نوعی حلول و اتحاد برای ذات باری تعالی تلقی می‌کردند، بنابراین مبارزه و مخالفت با صوفیه را بر خود واجب شمرده و برای رفع و دفع آنها اقدام می‌نمودند. از میان آنها شیخ احمد احسائی (متوفای به سال ۱۲۴۲)، مؤسس مذهب شیخیه را می‌توان نام برد که از شدت مخالفت، به قول صاحب ریحانة‌الادب، محی‌الدین را ممیت‌الدین و ملامحسن فیض را به جای محسن، مسیی می‌خواند.^۱

و دیگر میرزا ابوالقاسم معروف به میرزای قمی است که کتابی هم به منظور مخالفت با صوفیه به نام «الرد علی الصوفیة والغلاة» تألیف نموده است و به فتوای آن در خصوص صوفیه در صفحات بعد اشاره شده است. ادوارد بروان نیز در تاریخ ادبیات خود از کتاب (مطاعن الصوفیه) تألیف محمد رفیع ابن محمد شفیع تبریزی که در سال ۱۲۲۱ هـ. علیه صوفیه نوشته شده یاد کرده است.^۲

اما در میان فقهای دوره مورد بحث، آقا محمدعلی بهبهانی (متوفای به سال ۱۲۱۶) فرزند آقا محمد باقر بهبهانی، در مخالفت با صوفیه از همه شاخص‌تر است. او در رساله خیراتیه که در رد صوفیه است به شدت به طعن و قدح صوفیه پرداخته است و با تلاش‌های فراوان، علماء و فقهای هم عصر خود را هم به مخالفت با صوفیه برانگیخته و از بعضی فقهای بزرگ در مورد صوفیه نظر و فتوی گرفته و با تبلیغات علیه صوفیه، مردم را بر آنها شوراند. اقدامات آقا محمدعلی پیامدهای ناگواری را برای صوفیه به دنبال داشت که از آن جمله حبس و قتل معصومعلیشاه در کرمان (۱۲۱۲) و سنگسار نمودن مشتاقعلی‌شاه در کرمان (۱۲۰۶) و... را می‌توان نام برد.

ما در این بخش ابتدا به نفوذ آقا محمدعلی و سپس به معرفی اجمالی رساله خیراتیه و هدف آقا محمدعلی از نگارش آن می‌پردازیم و نظرات و فتاوای بعضی از فقها را نقل کرده، در پایان به اشعار آقا محمدعلی در تمسخر صوفیه خواهیم پرداخت.

۱ - ریحانة‌الادب، ج ۱، ص ۴۰

۲ - تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ادوارد بروان، ترجمه دکتر مقدادی، ص ۳۶۶

نفوذ و اقتدار آقامحمدعلی:

جان ملکم انگلیسی که چندی بعد از آقامحمدعلی، سفیر دولت بریتانیا در دربار فتحعلی شاه بوده است اوضاع محیط آن روز و تأثیر وجود و میزان نفوذ علما و مجتهدین مخصوصاً موقعیت آقامحمدعلی را در آن عصر در تاریخ خود شرح داده و می‌گوید: «علمای ملت که عبارت از قضاة و مجتهدین است همیشه مرجع رعایای بی‌دست و پا و حامی فقرا و ضعفا بیچاره‌اند، اعظم این طایفه به حدی محترمند که از سلاطین کمتر بیم دارند و هر وقت که واقعه مخالف شریعت و عدالت حادث شود خلق رجوع به ایشان کنند و احکام ایشان عموماً جاری است، تا وقتی که وضع مملکت اقتضای استعمال آلات حرب کند».^۱

و در جای دیگر می‌نویسد: «حکومت مجتهدین در محکمه‌های شرع بسیار است. قضاة همواره صورت مسائل را به ایشان عرضه دارند و فتوای مجتهد مردود نخواهد شد. پادشاه را یارای آن نیست که رد احکام ایشان کند، و بسیار است که مصلحت سلطنت در این داند که فیصله امور را به مجتهدین مرجوع دارند و در وقتی که هیچ کس را جرأت آن نیست که به جهت شفاعت مجرمی، به پادشاه نزدیک شود، پادشاه را جرأت آن نیست که توسط مجتهدی را رد کند! خانه ایشان پناهگاه مظلومان است و بعضی اوقات شهری را به واسطه وجود یک شخص از این طبقه، بخشیده و معاف داشته‌اند. وقتی که مؤلف در ایران بود چهار نفر از این طبقه بودند: آقامحمدعلی کرمانشاهی، میرزا ابوالقاسم قمی، حاجی میر محمد حسین اصفهانی (خاتون آبادی) و حاج سید حسین قزوینی».^۲

این نموداری از نفوذ و اقتدار علما و مجتهدین و شخص آقامحمدعلی بود و باید دانست که در موقع مرحوم میرزای قمی در قم، میرزا مهدی خراسانی در خراسان، میر محمد حسین اصفهانی در اصفهان، حاج ملا احمد نراقی در کاشان، میرزا محمد تقی قاضی در تبریز و علامه بحر العلوم و شیخ جعفر کبیر در نجف اشرف، آقا سید محسن اعرجی در کاظمین و صاحب ریاض و میرزا مهدی شهرستانی در کربلا، همه از مجتهدین و مراجع تقلید عصر بودند، و چنانکه خواهیم دید همه اینان نگران توسعه

روزافزون مسلک صوفیه و ازدیاد جماعت در اویش بودند.

جان ملکم دربارهٔ توسعهٔ صوفیه می نویسد: «کثرت ایشان در اواخر به نوعی ازدیاد پذیرفت که علمای اسلام از پادشاه مستدعی شدند که تا هنوز فتنه و فساد ایشان رخنه و ثلمه در بنیان ملت و ارکان دولت نیفکنده است به استیصال و قلع و قمع این گروه پردازد و سلطان نیز علی هذا همت بر دفع ایشان گماشته آتشی که بنای بالا گرفتن داشت علی العجاله فرو نشست».^۱

در مرآت الاحوال بعد از آنکه تأثیر وجود مرحوم علامه مجلسی را در رواج مذهب شیعه شرح می دهد، آمده است: «چنانچه در این اعصار مذهب باطله صوفیه ضلالت شعار در دارالایمان ایران به نهایت اشتها رسید، به وسیله جناب مستطاب غفران ماب زبدة المجتهدین والد قاصر، آقامحمدعلی قدس سره الشریف و به عنایت و تأیید پادشاه جمجاه، فتحعلی شاه قاجار، قلع و قمع شده در اطراف و اکناف آن مملکت اشخاصی را که اختیار این مذهب کرده بودند توبه داده داخل زمرهٔ مسلمین کردند و این آتش فتنه را خاموش نمودند و باعث نجات چندین هزار کس از مسلمین گردیدند و در بطلان آن مذهب کتابی به نام نامی و اسم گرامی خیراتیه از قلم معجز شیم آن بزرگوار به درجه ظهور رسید».^۲

ادوارد براون انگلیسی هم در جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران می نویسد: «چندین رساله مستقل نیز منحصراً در رد آنها (صوفیه) دیده ام، مثل رساله خیراتیه آقامحمدعلی بهبهانی که باعث قتل بی رحمانه صوفیان و مرگ برخی از مرشدین آنها مثل میرمعصوم، مشتاقعلی و نورعلیشاه گردید».^۳

درباره کتاب خیراتیه:

آقامحمدعلی در سالی که معصوم علی رئیس صوفیه را در خانه خود محبوس گردانید کتابی به نام خیراتیه که لفظ «خیرات» تاریخ تألیف آن است (۱۲۱۱ هـ) در ردّ فرقهٔ صوفیه به فارسی نوشت و با شدّت هر چه تمامتر، متعقدات صوفیه را دنبال کرد.

۱ - کتاب وحید بهبهانی، ص ۳۰۰

۲ - کتاب وحید بهبهانی، ص ۳۰۰

۳ - تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ترجمه دکتر مقدادی، ص ۳۶۶

آقامحمدعلی در کتاب مقام و شرح مفاتیح و سنه الهدایه نیز درباره صوفیان سخن گفته است ولی لحن وی در کتاب خیراتیه با آنچه در آن کتابها نوشته بکلی فرق دارد.

انگیزه تألیف خیراتیه:

آقامحمدعلی بعد از دیباچه خیراتیه سبب تألیف آن را این طور شرح می دهد: «اما بعد - چون محافظت حصن حصین شریعت و سدّ ثغور شبهات اهل بدعت و ضلالت بر علمای اعلام و مجتهدین ذوی العز و الاحترام که حصون اسلام و بمضمون انی جعلته علیکم حاکماً فارضوا به حکماً» نایب مناب امام، و بمصداق «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» وارثان علم سیدالانامند، لازم و متحتم بود، در این اوقات که لوای کفر و الحاد مذهب حلول و اتحاد در طایفه طاغیه صوفیه پشمینه پوش و مستان شراب ضلالت نوش افراخته. در هر بلدی بی دینی و در هر سرزمینی، بی کیش بدآئینی چون ظلمت شعار، نور علی و شقاوت آثار، معصوم علی و میرزا تقی شقی^۱ و میرزا مهدی گمراه ابدی،^۲ چون غولان راهزن سر راه بر مرد و زن گرفته شبهات باطله را به صورت حق جلوه داده، گرگوار در اغناق دین اسلام افتاده، جمعی کثیر را از جاده استقامت شریعت بیرون می برند، لهذا قاصرجانی محمدعلی ابن محمد باقر اصفهانی مشهور به بهبهانی به جهت رد شبهات واهیه و ترویج طریقه انیقۀ فرقه ناجیه به تألیف رسالۀ خیراتیه که از جمله خیراتیه جاریه است پرداخت...»^۳

آنگاه آقامحمدعلی صورت مکتوب خود را به حاجی ابراهیم شیرازی که در آن موقع صدراعظم مقتدر فتحعلی شاه قاجار بوده نقل می کند. از مطالعه این مکتوب استفاده می شود که واسطه مهمی از معصوم علی شاه که در آن هنگام در حبس آقامحمدعلی بوده است شفاعت نموده و صدراعظم هم نامه ای به بیگلربیگی کرمانشاه (مصطفی قلی خان زنکنه) نوشته و در خصوص گرفتاری معصوم علی از وی مواخذه نموده است.

بیگلربیگی نیز که در این امر دخالتی نداشته نامه را به آقامحمدعلی نشان داده از وی چاره جویی می کند. آقامحمدعلی موقع گرفتار نمودن معصوم علی، نامه مفصلی درباره

۱ - منظور مظفرعلی شاه است. ۲ - منظور معطرعلی شاه است.

۳ - خیراتیه، در ابطال طریقه صوفیه، ج ۱، ص ۸ و ۹

او به صدراعظم می‌نویسد ولی پس از مطالعه این نامه مکتوب مفصل‌تر و مستدل‌تری را دوباره نوشته و به همراه کتاب خیراتیه برای حاجی ابراهیم خان صدراعظم که در این نامه طبق معمول عصر، او را آصف جاهی می‌خواند ارسال می‌دارد.

قدرت و نفوذ کلام آقامحمدعلی را نسبت به حکومت وقت و صدراعظمی همچون حاجی ابراهیم شیرازی و طرز فکر و خطاب او را از این نامه و نامه‌های بعدی شاه و صدراعظم به خوبی می‌توان درک کرد. قسمتی از نامه آقامحمدعلی به صدر اعظم وقت از این قرار است:

«شایق لقاء مسرت اقتضاء، بعد از طی مراحل دعا و ثنا، مشهور رای موالات انتمای دارد که در این اوقات تعلیقه‌ای به خط ملازمان از جانب بندگان جلیل الشان آصف جاهی زید اجلاله العالی در خصوص مردود درگاه خالق عباد، ملقب به معبود صید معصوم علی بصاد، به بندگان بیگلریگی دام اقباله رسیده که داعی نیز مطالعه آن نموده، تحیر غریب و تفکّر عجیب به جهت داعی احباب به هم رسیده که با وجود کمال سعی و اهتمام ملازمان سامی در ترویج شریعت نبویه و طریقه قومیه مصطفویه که شیوه مرضیه آباء کرام و اجداد ذوی العزّ و الاحترام علی الدوام بوده چرا بایست که در اعانت معاندین دین قوایم و راهزنان طریق مستقیم مدخلیت داشته باشند؟!»

نهایت آنچه به خاطر فاتر داعی رسیده این است که معلوم بندگان آصف جاهی و ملازمان شاهی الی الان مطلع نشده‌اند که این شخص کیست و طریقه و عقیده‌اش چیست؟ و بعضی از مریدان این مردود امور را ملتبس و مشتبه نموده‌اند...

خلاصه حال این خسران مآل و سرحلقه اهل ضلال این که این مردود همان معبودی است که، در عهد علی مرادخان، بنای افساد و اضلال عباد در دارالسلطنه اصفهان نهاد و به فتوای علمای آنجا، علی مرادخان او را و نورعلی ملعون را با قبح و جهی از آنجا اخراج نموده و گوشه‌ای ایشان را هم بریده که موجب و باعث فساد در بلاد عباد نشوند.

معهدا متنبه نشده و به کرمان رفتند و آن مفاسد که مسموع خاصّ و عامّ شد از ایشان به ظهور رسیده تا آنکه بحمدالله تعالی امر ایشان در آنجا نیز فاسد شده، مشتاق علی نام را در آنجا به درک فرستادند و از آنجا متفرق شدند و بعد از آن به تدریج و دفعات به طرف عتبات و بغداد که از بلاد مخالفین ایشان بوده، با موافقین میل نمودند و در آن

اماکن مجتمع شدند و از آنجا که علمای شیعه را در آن بلاد بسط یدی نبوده فرصت را غنیمت شمرده و در نهایت خاطر جمعی، به اغوا و اضلال مردم از سکنه و مجاورین و زوآر و متردّین مشغول شدند و جمعی کثیر و جمعی غفیر از مسلمین ضعیفاء العقول را گمراه نمودند.

و چون بعضی از مریدین خلّص ایشان به تقریب معاشرت تامّه بر کمال فساد عقیده و کساد طریقه ایشان مطلع شدند، در مقام اخلال امر ایشان برآمده بحمدالله موفق شده و ایشان را به دستگیری اهل آن ولا، نیز از آنجاها نیز اخراج نموده نورعلی به طرف سایر بلاد روم (موصل) آواره شده و این مردود (معصوم علی) به تحریک و تکلیف بعضی از مریدین روانه شده که در بلاد عجم به اتباع خود ملحق گردد. و چون علانیه وارد این ولایت شده و اراده اش بود که باز بنای اغوا و اضلال را در بلاد عجم، اساسی از نو بر پا کند و داعی مخبر شده، و قبل از این در زمان حکومت جنت مکان حاجی علی خان سواد بندگان اقدس ارفع والا، از همدان به آن مرحوم رسید که رونق علی، مرید نورعلی اگر از آنجاها بگذرد البته او را گرفته، محبوساً روانه تهران نماید، و رونق علی حقیقتاً از آنجا گذشته و کسی از رفتن او مطلع نشده بود.

حال که این مردود علانیه وارد آنجا شده و همه کس مطلع بر ورود او شده داعی او را گرفته در اینجا نگاه داشته و گزارش خود را به عالی جاه والا جایگاه میرزا فلان نوشته به صحبت عالی شان میرزا فلان ارسال داشته که به پایه سریر سلطنت عرض نموده که به نحو امر و فرمان درباره این مردود مقرر شود از آن قرار معمول گردد. زیرا که این مطلب را قابل آن ندانسته که بر بندگان آصف جاهی اظهار نماید و حال معلوم شد که قبل از رسیدن عالی شأن، میرزا فلان تعلیقه نوشته شده بود. و خدا مطلع است که در این مقدمه، نه بندگان بیگلر بیگی و نه احدی از اهل این ولایت دخل و رجوعی داشته، بلکه به تقریب امور مذکوره این امر را مرتکب شده، به جهت اینکه ارتکاب امثال این امور وظیفه اهل شرع و علما است نه دیگران! و استشهادی درباره فساد عقیده این طایفه و خصوص این مردود از علما و مجتهدین عتبات عالیات شده که به نظر شریف می رسد. ملاحظه فرمایید که این علما و مجتهدین که مداردین و مذهب شیعه، به آنهاست و به فتاوی و اقوال و احکام ایشان عمل می کنند و معتمدین بندگان اقدس والا می باشند درباره این طایفه و خصوص این مردود به چه طریق شهادت داده اند و حکم فرموده اند.

و عالی‌جاه شوکت و جلالت دستگاه فرزند مقام میرزا فلان حال تحریر اوایل شهر ذیقعه است قریب بیست یوم می‌شود که از این ولایت به لرستان تشریف برده و در اینجا تشریف داشته که این مردود را در مدرّس حاضر نموده و در میان مردم و حضور جمع کثیر از علما و عوام از او تحقیق مسائل ضروریّه اصول دین و نماز و روزه را نموده، چیزی که به حسب ظاهر قولاً سر و صورتی داشته باشد ندانست که بگوید، اگرچه معلوم است که مطلقاً عملاً و فعلاً به جا نمی‌آورد.

از جمله از او سؤال نمودیم که رکن نماز چند است؟ جواب گفت که هفده است! و در غسل جنابت سر را می‌شویم تا به ناف و بعد از آن از ناف تا پایین. و به وسطه معتبر، مسموع شد که بنگ و چرس را حلال و منی و خون را پاک می‌داند و مریدان را امر به سجده خود می‌نماید، و همچنین بعضی از احکام را مثل وضو و غیره واجب نمی‌داند، و اینها از جمله ادله عدم اعتنای ایشان است به شرع مبین در فروع دین چه جای اصول دین!

و از اصول عقاید ایشان معشر صوفیه‌اند، تساوی کفر است با اسلام، حلال است با حرام، و می‌گویند «الصوفی لا مذهب له» یعنی صوفی هیچ مذهبی ندارد به این معنی که هیچ مذهبی را بد نمی‌داند بلکه با اهل هر مذهبی محبت می‌نماید و شاید نظرشان به ظاهر قول حقّ تعالی باشد در سوره کافرین: «لکم دینکم ولی دین.» و حال آنکه این آیه شریفه منسوخ است به اوامر جهاد و آیه «فاقتلوا المشرکین»، به علاوه اجماع مسلمین بلکه ضرورت دین و ادله وجوب قتل مرتدّین.

و آنچه این جاهلان گمان برده‌اند که عارفان و واصلان به خدا از عبادت مستغنی‌اند و ایشان چون ترک تعلقات دنیا نموده قرب به مبدأ، ایشان را حاصل، بلکه به اعتقاد باطل خود همه او شده‌اند، به عبادت حاجت ندارند و به آن مکلف نیستند. این اعتقاد محض ضلالت و گمراهی است. چه اگر کسی را از ارباب وصول و عرفان استغنایی از آن حاصل شود و در معرض تکلیف نمی‌بود، حضرت مقدسه جناب رسالت مآب (ص) می‌بودند که خداشناسی همه، به ایمان به او تمام است و حال آنکه محتمل مشقت عبادت آن قدر می‌شد که در پشت پای مبارک ایشان آثار ورم به ظهور رسید و در این باب آیه شریفه «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» نازل گردید.

و جناب ولایت مآب (امیرالمؤمنین علی علیه السلام) که به زعمشان منتهی به جناب

رب الارباب است و صراط المستقیمش می‌دانند به صحت پیوسته که در هر شبی هزار رکعت نماز ادا می‌نمود، حتی آنکه در «لیل‌الهریر» آن را ترک نفرمود... و ایضاً هر چیز را مظهر جمال خدا می‌دانند، مانند: انبیاء و اوصیا و اولیا و مردان و گلرخان، یا مظهر جلال خدا می‌دانند مانند کفار و فجار از قبیل: فرعون و هامان و ابوجهل و عبدالرحمن ابن ملجم و اهرمن صورتان و شیطان سیرتان و از اینجاست که مولوی رومی در مثنوی گفته:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد
و از زبان حضرت امیرالمؤمنین (ع) در مخاطبه ابن ملجم لعین چنین بافته و گفته:

غم مخور فردا شفیع تو منم مالک روحم نه مملوک تنم...^۱

استشهاد آقا محمدعلی از سایر مجتهدین درباره مرشد صوفیه:

آقا محمد علی در راه مبارزه با صوفیه، طریق احتیاط را از دست نداده استشهادی نیز از مطلعین و سایر مجتهدین فراهم می‌کند تا چنانچه مقامات دربار و دولت اقدامات او را حمل بر غرض نمودند و معصوم علی و دارودسته او را بی‌گناه دانستند، مدارکی باشد و به موقع به کار آید و هرگونه دستاویزی و بهانه‌ای را در انجام مقصود برطرف کند.

غیر از بزرگانی که نامه و نامشان ذیلاً می‌آید، ملا عبدالصمد همدانی و آقا سید حسین نهاوندی و یک نفر دیگر که از علاقمندان معصوم علی بوده و باگذشت ایام پی به فساد عقیده و اعمال زشت آنها برده نیز گواهی به فسق و فجور و بیدینی معصوم علی و نورعلی شاه و مریدان آنها و عدم مواظبت آنان به ظواهر شرع داده‌اند:^۲ متن استشهادیه و پاسخ بعضی از علماء چنین است:

بسم الله الرحمن الرحمی. احمدۀ علی نواله مصلیاً علی احمده و صحبه و آله التابعین لفعله و قاله. استشهاد و استعلام می‌شود از فضلا و علما و حجاج و زوار و تجار و مترددین دارالسلام بغداد، حفت بالخیر والسداد و عتبات عالیات و غیرها من البلاد، که هر کس از ایشان را علم و اطلاعی بر فساد اعتقاد و کفر و الحاد ظلمت پناه، نورعلی شاه و ضلالت دستگاه، معصوم علی شاه ملقب به معبود و مرده فسده این دو مردود، عموماً یا

۱ - نگا: خیراتی، در ابطال طریقه صوفیه، ج ۱/ ص ۱۴ به بعد.

۲ - کتاب وحید بهبهانی ص ۳۰۵ و ۳۰۶

خصوصاً خواهد از انکار ضروری دین و اقرار بمایراغم انوف المسلمین، علماً یا عملاً به حیث یوجب تکفیرهم و یستوجب قتلهم و تعزیرهم، اسم سامی و نام گرامی خود را در صفحه این صحیفه و حواشی این نمیکه وثیقہ، قلمی فرماید که عندالحاجه حجت گردد والسلام خیر ختام.

جواب علامه بحرالعلوم:

بسم الله خير الاسماء. در خروج این طایفه مردوده از طریقه سداد و رشاد و سعی اینها در فساد و افساد عباد و بلاد، شکی و شبهه‌ای نیست. حرّره سید محمد مهدی طباطبائی

جواب صاحب ریاض:

بسم الله مخفی نماند که اختلاف، بل مخالفت طریقه و رفتار این طایفه‌هایی که با طریق شرع انور، در میان عالمیان مشهور و به سرحد ظهور رسیده، تأملی در آن نمی‌باشد. بلکه پاره‌ای اخبار و نقلهای چند از ایشان نزد داعی به حدّ شیاع و استفاضه رسیده، که هرگاه یکی از آنها از یک کسی ظاهر و صادر شده، ثابت بشود که اعتقادی او است، بلا تشکیک قتل و احراق او عقلاً و نقلاً واجب و لازم است.

لکن از آنجا که این چیزها بخصوصه از اشخاص معینه این جماعت با غوایت سراپا ضلالت، به حقیر نرسیده و حقیقت حال و احوال فرد شخصی از آنها معلوم داعی نمی‌باشد، از این جهت شهادت درباره مستشهد علیه، نمی‌تواند نمود.

نهایت جمعی کثیر در خصوص داعی این قدر شهادت در خصوص او که معصوم علی‌شاه محبوس در کرمانشاهان بوده باشد نمودند که وی مرشد نور علی‌شاه است و تربیت او از او است والله اعلم بحقایق الامور و دفع فساد مفسدین از ایشان و غیر ایشان اگر چه به حبس و تقیید و به هر نحوی که صلاح ببینند در آن لازم و متحتم است، کتب الجانی علی الطباطبائی.^۱

جواب آقا سید محمد مهدی شهرستانی:

بسم الله تعالى. مخفی نماند مخالفت رفتار و طریقه ناهنجار این اشقیا با طریقه شرع انور و ملت مطهر حضرت سیدالبشر علیه و علی اولاده آلاف التحية والسلام در نهایت وضوح و ظهور کالنور علی الطور و بر کافه خلائق ظاهر و واضح می باشد.

خصوصاً این شقی الاشقیاء (معصوم علی شاه) که پیرو مرشد بقیه ارباب ضلال بوده و آن شقی (نور علی شاه) که در اطراف و اقطا او را مرشد می دانند و تعظیم و توقیری که نسبت به او می نمودند، احدی نسبت به ائمه طاهرین ننموده که مسمی به نورعلیشاه است. و این شقی (معصوم علی) را تعظیم می نمودند به حدی که او را در السنه و افواه این اشقیاء مسمی به معبود نموده و به همین لقب این بدبخت نا محمود را اسم برده و خود هم ابا و امتناعی از این خطاب نداشته، برای کفر و الحاد و زندقه او کفایت می کند. «و کفی به اثمًا مبینًا» مجملأً بر کافه اهل اسلام تعزیر و تکفیر و طرد و لعن و ابعاد ایشان متحتم و از لوازم ایمان است. لکن چون داعی با این شقی بدبخت ملاقات و مکالمه ننموده که حکم صریح به جواز قتل او نماید لهذا تصریح به جواز قتل او نمی تواند نمود. مگر در آنجاها ما فی الضمیر او بروز کند به حدی که شبهه را در آن راه نباشد و نظر به اعتقاد داعی، حبس مخلد او در همان کرمانشاهان اولی والیق و به مراعات دین احوی و اوفق خواهد بود که در هر بلد و مکانی که روانه شود باعث اضلال و کفر و زندقه عباد خواهد شد والله یعلم.^۱

جواب حاجی ابراهیم شیرازی صدراعظم به نامه آقا محمد علی:

«به ذروه عرض عالی می رساند که رقیمه التقات ترجمه در زمانی سعید و اوانی چون صبح عید، عز وصول ارزانی داشته، نشر روایح دوستی و تعطیر بزم یک جهتی نموده شرحی به فرزند سعادت مند میرزا برزگ قلمی داشته بودند «من البدایه الی النهایه» ملحوظ و از عبارات بلاغت آیاتش بلانهایت محظوظ گردیده و در باب بر هم زدن دین و جرس هرزه درای قافله شیاطین، مجهول گمراه، معصوم علی شاه، لعنه الله علیه که به مضمون بر عکس نهند نام زنگی کافورا، به علت کور سودای مریدان بی شعور آن ماثوم،

به این اسم مرسوم گردیده، شرحی مبسوط مرقوم خامه عنبرین شمامه شده بود. بدیهی است که آن ملعون و امثال او اگرچه در ظاهر از جمله عاشقانند اما در باطن از زمره فساق و زرافقند، و از درویشی سوای خرّقه پشمین که کسوت اعتبار آن گروه بدآیین می‌باشد دیگر اسبابی ندارند و از این معنی غافلند که:

اگر از خرّقه کس درویش بودی رئیس پشم‌پوشان میش بودی
و مخلص را به هیچ وجه من الوجوه ارتباطی و آمیزشی با آنها نبوده و نخواهد بود، و اگرچه قبل از آنکه معرفت این بی‌معرفت را حاصل نموده باشد نظر به استماع همین مطلب که سیدی در آن سامان بدون جهت مورد اهانت و اذیت گردیده، شرحی در باب رفع اهانت او بنا بر مضمون الصالحون لله و الطالحون لی نوشته شده بود، لکن در این اوان از قرار نیمیقه انیقه، علم قطعی حاصل شده که آن بدآیین مخرب اساس دین مبین می‌باشد و مصداق «شیر را بچه همی ماند بدو» سیادت او محل تأمل و اشکال بلکه در نزد عقلا ممتنع و محال است.

در این صورت لزوم اهانت او و قید و حبس او بر مؤمنین واجب و محتّم می‌باشد. و علاوه بر این نظریه، ملاحظه شروحنی که عالی جنابان فضلاّی عظام و علمای ذوی العز و الاحترام و مجتهدین اماکن کربویان مقام در باب وضوح عقاید آن بی‌ایمان رقم زد خامه بیان نموده بودند، طرد و لعن او منشأ توفیقات دارین و قید و حبس مشارالیه باعث ثبوت نشأتین است لهذا البته به طریقی که صلاح دانند و علمای عتبات عالیات نیز به همان نحو تجویز نموده‌اند، به هر طریقی که صلاح دانند آن ملعون را در همانجا مقید و محبوس داشته از آن قرار معمول دارند.

موقع است که همواره خدمات و فرمایشات اتفاقیه را اعلام که به عنایت ملک علام در تقدیم انجام آن مهام شرایط و لوازم اهتمام به عمل خواهد آمد. زیاده چه اطناب شود باقی ایام سعادت فرجام بکام بادرباب‌العباد.^۱

نظریه میرزای قمی درباره معصوم‌علی و پیروان او:

محقق نامی مرحوم میرزای قمی که از مجتهدین عصر آقامحمدعلی است، در آخر

کتاب جامع‌الشتات ضمن تجزیه و تحلیل مفصلی که از عقاید صوفیه نموده، مشایخ آنها را مورد نکوهش شدید قرار داده و از جمله درباره معصوم علی و پیروان او بیانی دارد که ذکر آن را در تأیید آنچه تاکنون گفتیم لازم می‌دانیم. می‌نویسد: «از مشایخی که در عصر ما مرشد بودند مثل مشتاق علی و مقصود علی و معصوم علی و نور علی و امثال آنها که مریدان ایشان در شأن ایشان غلو داشته‌اند و مریدان صاحب کمال ایشان آنها را به صفات خاصه الهیه خطاب می‌کردند تالی تلو عبادت با آنها به سر می‌بردند، محقق شد که متصف به همه ناخوشیها بوده‌اند! و احوال همگی به فضیحت و رسوایی رسیده و معلوم شد که به غیر عوام فریبی و دنیاپرستی و ریاست عوام کالانعام و بی‌مبالاتی در دین و بی‌خبری از احکام شرع مبین از برای ایشان نبوده، اگر همه مشایخ این طایفه بدنشان این جماعتند حال ایشان معلوم و سایر طبقه تا به معروف کرخی برسند، و خود معروف هم از احدی از علمای معتنن که مدار شرع و دین بر سخن ایشان است توثیقی و مدخی ندیده‌ام، بلکه اسم آنها را هم ذکر نکرده‌اند. بلی بعضی از آن جماعت که در علم رجال ثبت است، مورد طعن و لعن ائمه و تکفیر و تفسیق علمای معتنن می‌باشند و معروف کرخی که به درباری حضرت امام رضا(ع) مشهور است بر فرض تعلیم، صدق این سخن دلالت بر شیعه بودن او هم نمی‌کند، چه جای خوبی و عدالت او!!»^۱

در پایان این قسمت هم اشعاری از آقامحمدعلی در پاسخ ورد و تمسخر صوفیه ذکر می‌کنیم:

زمانی که نورعلیشاه در قید حیات بود و با آقامحمدعلی مبارزه می‌کرد گاه، در رد وی، از شعر کمک می‌گرفت که از جمله است، قطعه زیر که در آن آقامحمدعلی را به مناسبت قرار گرفتن کرمانشاه بر روی کوه، «جبل» خوانده است.

ما ابر گهرباریم، هی‌هی جبلی قم‌قم

ما قلزم زخاریم، هی‌هی جبلی قم‌قم

این روز تو هم چون شب، گر تیره و تاریکست

ما شمع شب تاریم، هی‌هی جبلی قم‌قم

با قافله وحدت گر زانکه سری داری
ما قافله سالاریم، هی هی جبلی قم قم
ما رند قدح نوشیم، از نام و نشان رسته
در میکده خماریم، هی هی جبلی قم قم
در روز ازل با حق، ما قول بلی گفتیم
ما بر سر اقراریم، هی هی جبلی قم قم
با جنت و با دوزخ ما را نبود کاری
ما طالب دیداریم، هی هی جبلی قم قم
ما باقی باللهم، فانی ز خودی خود
منصور سر داریم، هی هی جبلی قم قم
در اوّل و در آخر در ظاهر و در باطن
ما پرتو دلداریم، هی هی جبلی قم قم
در طور لقای حق، رب ارنی گویان
مستغرق دیداریم، هی هی جبلی قم قم
ای زاهد افسرده رو طعنه مزن بر ما
ما ابر شررباریم، هی هی جبلی قم قم
در میکده وحدت چون نورعلی دائم
مست می خماریم، هی هی جبلی قم قم
و آقا محمدعلی هم که طبع شعری داشت در پاسخ به نورعلیشاه چنین سرود:
تو ابر شررباری، هی هی دغلی گم گم
تو خرسک دم داری، هی هی دغلی گم گم
تو کافر مقهوری، از نور خدا دوری
کی مشرق انواری، هی هی دغلی گم گم
تو معدن اضلالی، تو مرجع هر ضالی
نه مخزن اسراری، هی هی دغلی گم گم
ای کاخ دلت بی نور، از شمع هدایت دور
کی شمع شب تاری، هی هی دغلی گم گم

در وادی گمراهی، تنها شده‌ای راهی
نه قافله‌سالاری، هی‌هی دغلی گم‌گم
تو جرعه‌کش زقوم، از خمر حمیم ای شوم
ناید چو تو خماری، هی‌هی دغلی گم‌گم
با حق ز ازل گویا، از شرک توگفتی لا
کی کرده تو اقراری، هی‌هی دغلی گم‌گم
کو دیده حق بینت، چون کفر شد آئینت
کی طالب دیداری، هی‌هی دغلی گم‌گم
تو باقی شیطانی آن به که شوی فانی
مخدول سر داری، هی‌هی دغلی گم‌گم
در اول و در آخر، در باطن و در ظاهر
تو کافر غداری، هی‌هی دغلی گم‌گم
با شرک نه‌ای زاهد، با کفر نه‌ای عابد
تو ملحد مکاری، هی‌هی دغلی گم‌گم^۱

آثار معروف عارفان و صوفیان در این عهد

آثار نورعلیشاه: «معارف العوارف» که در سال ۱۲۸۳ تألیف شده و مشتمل بر رساله‌ای در اصول دین و فروع دین باطنی و ظاهری است.

«جامع الاسرار النوریه» در سیر و سلوک که به قول صاحب بستان السیاحة قریب وزن گلستان اما بهتر از آن است و دیگر «اسرارالقلوب». و دیوان که با نام دیوان «قطب العارفین» در تهران به چاپ رسیده است.

«تفسیر منظوم سورة بقره» منظومه روضة الشهداء «رساله پندنامه یا هدایت‌نامه» و دیگر رساله «مشکوة النجاة» در احکام فقه و رساله‌ای در رمز شریعت و حقیقت. «منظومه کبری» که رساله‌ای است در شرح منطق کبری اثر میر سید شریف جرجانی. و منظومه «خطبه البیان» که مشتمل بر یکصد و پنجاه و دو بیت به بحر متقارب است که ضمن آن یکی از خطبه‌های منسوب به علی علیه السلام را به نظم در آورده است.

رساله «اصول و فروع» که با نثری مسجع به بیان عقاید دینی پرداخته و گه گاه به اشعار لطیف عارفانه هم استشهدا نموده است و «جنات الوصال» که منظومه‌ای ناتمام اما لطیف و دلنشین است. این منظومه بعداً توسط رونق‌علیشاه کرمانی و نظام‌علیشاه کرمانی کامل شد.^۱

آثار قطب‌الدین تبریزی: «فصل الخطاب» که مشتمل بر مباحث عرفانی از قبیل مبدأ

و معاد و ولایت و معرفت است. «رساله عشقیه» حاوی قصیده‌ای عربی با شرح آن. و «شمس الحکمة»، «رساله کنزالحکمة»، «انوارالولایة» و «نورالهدایة» و «منهج التحرير» و «رساله افاضة روحیه».^۱

پسر قطب‌الدین، میرزا سیدعلی هم در این دوره «فصل الخطاب» پدرش را ترجمه کرد و با ملحقاتی، «جامع الکلیات» را به جای گذاشت.

از میرزا محمدتقی طبیب کرمانی معروف به مظفرعلیشاه هم منظومه «مشتاقیه» که به یاد و نام مشتاق (مقتول در رمضان ۱۲۰۶) ساخته شده، به جای مانده است.

از آقامحمد بیدآبادی (م/ ۱۱۹۷)، شاگرد قطب‌الدین شیرازی، هم رساله مختصری به نام «سلوک» در دست است که به جهت بعضی سالکین و طالبین تحریر کرده است.^۲

از مجذوبعلیشاه هم رساله‌ای در «بیان اعتقادات»، رساله «مرآت الحق» و رساله «مراحل السالکین» در دست است.

«رساله‌ای در اعتقادات» (کشف المعارف) و «حداثک السیاحه» و «بستان السیاحه» و «ریاض السیاحه» از آن حاجی زین‌العابدین شیروانی معروف به مستعلیشاه است.^۳ کوثرعلیشاه هم تفسیری به نام «درالتنظیم» و رساله‌ای در رد شبهات مارتین نصاری و اثبات نبوت حضرت محمد (ص) دارد.

از ملا عبدالصمد همدانی، کتابی در عرفان به نام «بحر المعارف» در بمبئی به چاپ رسیده است.^۴

و «مونس السالکین»، «دلیل السالکین»، «برهان السالکین»، «جبر و تفویض»، «دیوان مونس»، «کشفیه»، «نجات از شبهات»، «حواشی بر مثنوی ملای رومی»، «رساله ادریسیه»، «تاریخ منظوم حب الوطن در ۳ جلد»، «رساله روحیه»، «رساله طول عمر»، «انیس المهاجرین» و «مونس المسافرین» هم مجموعه‌ای از آثار مونسعلی‌شاه است.

«مهیج الاشواق» یا المعجون‌الالهی، نام رساله‌ای است از آقامحمود بهبهانی فرزند آقا محمدعلی بهبهانی - مخالف معروف صوفیه - که در آن به اقوال و اذواق صوفیه

۱ - طرائق الحقایق و دنباله جستجو، ص ۳۳۵ ۲ - دنباله جستجو، ص ۳۳۵
۳ - از صبا تا نیما، ج ۱/ نشرنیسان ۴ - ریحانه الادب، ۶۴۰، ص ۲۷۸

علاقه‌ای نشان داده است.^۱

از میرزا حسن اصفهانی، ملقب به صفی‌علیشاه هم آثار منظوم و مثنوی به جای مانده است که از مهمترین آنها می‌توان به منظومه «زبدة الاسرار»، که بر وزن مثنوی مولوی و، «بحرالقایق» که بر شیوه گلشن راز سروده شده و منظومه، تفسیر قرآن که به نام «تفسیر صفی» معروف است و «عرفان الحق» و «میزان المعرفة» و «اسرار المعارف» اشاره کرد.

از سلطانعلی شاه گنابادی هم، «سعادت‌نامه» و «مجمع السعادة» و «بیان السعادة»، که هر سه به سبب نام پیرش، سعادت‌علی شاه، متضمن سعادت است و رساله «تنبيه النائمین» و «ولایت‌نامه» را می‌توان ذکر کرد.

و از حاجی ملاسلطان است: تفسیر «بیان السعادة» و دو رساله به نام «ایضاح»، به عربی و «توضیح» به فارسی که شرح کلمات قصار منسوب به باباطاهر است. و دیگر آثار این دوره:

«رساله صالحیه» از ملاعلی گنابادی (نورعلیشاه ثانی)

مجموعه «کوثرنامه» و «مفاخر الاخبار»، «زاد المسافرین» و «الکبریت الاحمر» (به عربی) «مرصاد العباد» و «کتاب قوائم الانوار» و... از آقامیرزا بابا، قطب معروف ذهبیه است.

در همین زمینه می‌توان از رساله معروف سیر و سلوک که در واقع شرحی است بر کتاب «محاسبة النفس» سید بن طاووس و منسوب به سید بحر العلوم است، یاد کرد.^۲ همچنین «معراج السعادة» ملا احمد نراقی که از مشرب فکری، کلامی و فلسفی نراقی حکایت می‌کند و او را در کنار ملا محسن فیض کاشانی و امام محمد غزالی می‌نشانند و مثنوی «طاقدیس» و «لسان الغیب» که طنین اشعار مولانا را به همراه دارد^۳ و «شرح اسرار مثنوی» و «شرح دعای جوشن کبیر» و «دیوان اشعار» حاجی ملا هادی سبزواری را که در آن به (اسرار) تخلص نموده،^۴ از آثار خوب عرفانی این دوره به حساب

۱ - دنباله جستجو، ص ۳۳۷.

۲ - نگاه: مقدمه رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم با مقدمه و شرح محمد حسین حسینی طهرانی

۳ - دنباله جستجو، ص ۳۴۹

۴ - نگاه: مقدمه مثنوی طاقدیس ملا احمد نراقی باهتمام حسن نراقی.

می‌آیند. آثار دیگری هم از فقها و علمای این دوره می‌توان نام برد که درباره تصوف تصنیف شده است. و تمایلات عرفانی ایشان را نشان می‌دهد. در دوره مورد نظر، جمعی دیگر از علما و فقها که به شدت با جریانات صوفیانه مخالف بودند، نیز آثاری در رد صوفیه به جای گذاشته‌اند که از همه مهمتر کتاب «الرد علی الصوفیه و الغلاه» از میرزای قمی (۱۲۳۱) و رساله «خیراتیه» و «مقامع الفضل» از آقامحمدعلی بهبهانی (۱۲۱۶) را می‌توان نام برد.^۱ که درباره رساله خیراتیه به تفصیل در فصل مربوط به مخالفت فقها با تصوف در این دوره بحث شد.

۱ - وحید بهبهانی، تألیف علی دوانی، ص ۲۸۷ و ۲۸۸.

نتیجه بحث

با توجه به مطالبی که بیان شد می‌توان دربارهٔ تصوّف در دوره بازگشت چنین نتیجه گرفت که در عهد معروف به دورهٔ بازگشت، خلاف تصوّر کسانی که اندیشیده‌اند تصوّف و عرفان به کلی از بین رفته است، تصوّف و عرفان همانند دوره‌های گذشته وجود داشته و در مجموع فعال بوده است. منتهی تصوّف در این دوره همانند شعر، نوعی بازگشت و تجدید عهد با گذشته اسلامی داشته و بدیهی است که بازگشت تصوّف به گذشته هم، مانند بازگشت شعر به گذشته، خالی از اشکال و به دور از دشواریهای بسیار صورت نگرفته است بویژه که در این دوره به خلاف دوره‌های قبل از صفویه فقهای صاحب قدرت که تعدادشان کم هم نبوده است، با مشربهای صوفیانه به شدّت مخالفت می‌نمودند و دعاوی آنها را باطل می‌شمردند و در بسیاری از موارد به تکفیر آنها حکم می‌دادند و مردم را به قتل آنان تحریک می‌نمودند. مع الوصف در کنار این دسته از علما و فقها گروه دیگری از فقها و علما را سراغ داریم که حمایت از صوفیه می‌نمودند، تا آنجا که بعضی از ایشان آشکار یا پنهان دست ارادت به مشایخ صوفیه داده‌اند و این در حالی است که گروه بسیاری از علماء و فقهای این دوره به جهت زهد و تقوای خاص در نظر عموم مردم و حتی خود صوفیه، بسیار محترم و معزز بوده‌اند تا آنجا که همانند مشایخ و اقطاب صوفیه مریدانی پیدا کردند و کراماتی هم به آنها نسبت داده‌اند. که از آنجمله سید بحر العلوم و ملا اسدالله بروجرودی و شیخ مرتضی انصاری و ملا هادی سبزواری و ملا عبدالصمد همدانی و... را می‌توان نام برد. و می‌توان به این نکته نیز اشاره داشت که تصوّف این دوره به دنبال تصوّف و عرفان دورهٔ صفویه در شکل رسمی خودش کمتر

مورد توجه قرار گرفته و بیشتر عرفا و بزرگان این دوره که هم از نظر علم و عرفان نظری و هم از نظر زهد و تقوی و عرفان عملی، از مشایخ تصوّف پیش بودند، به عنوان مشایخ، در بین مردم مقبول افتادند و بدینسان سلسله‌های صوفیه به ضعف گرائید تا اینکه در اواخر دوره قاجار تشدید مخالفت فقها با صوفیه از یک سو و اختلافات داخلی خود صوفیه از سوی دیگر زمینه را برای تضعیف هر چه بیشتر صوفیه فراهم آورد و تصوّف را به وضعی که در دوره مشروطیت شاهد آنیم، کشانید.

با همه مخالفتها و کشمکش‌ها و شدّت و ضعفهایی که جریان تصوّف و عرفان در این دوره پشت سر گذرانده، باید اظهار کرد که دست‌آوردهای فرهنگی و فکری نسبتاً مطلوبی را به جای نهاده و تأثیرتی را در حوزه ادبیات فارسی به دنبال داشته است، که بدون توجه و ارزیابی آنها نظر نهایی درباره ادب این دوره ممکن نخواهد بود.

فصل چهارم

فرق و مذاهب دیگر

شیخیه و شیخیگری

پیش از حکومت صفویه دو قشر صوفی و متشرع رو در روی یکدیگر قرار داشتند و به نقد و بررسی عقاید و گاهی هم لعن و نفرین یکدیگر می پرداختند. با روی کار آمدن صفویه که نهایتاً منجر به تضعیف تصوّف و تقویت علمای دینی و مذهب شیعی شد، زمام امور یکباره در دست متشرعان شیعی قرار گرفت و مدّتی آنها از آسیاب اختلافات دینی افتاد، اما از قرن دوازدهم به بعد، مقدمات اختلاف بین علمای دینی فراهم شد و کم کم شدّت گرفت. این بار اختلاف در چگونگی استنباط احکام فقهی از منابع بود:

گروهی اعتقاد یافتند که در استنباط احکام فرعی باید از روی منابع فقهی «قرآن، سنت، عقل، اجماع» اجتهاد نمود که بر آنها «اصولیون» نام نهادند. اصولیون اصرار داشتند که در استنباط احکام بیشتر می بایست از اصول عقلیه یعنی اصل برائت، اصل استصحاب، اصل اشتغال، اصل تخییر^۱ و مانند آنها سود جست و درباره اخبار و احادیث احتیاط نمود.

و گروه دیگر که به «اخباریون» معروفند، به جهتی خلاف روش اصولیون گام برداشته، اعتقاد یافتند که تنها اخبار و احادیث منقول از ائمه، مبنای استنباط است و ایشان هر نوع خبر و حدیثی را بر اصول عقلیه ترجیح می دادند و از به کار بردن اصول اجتهادی مورد عمل اصولیون احتراز می کردند.

۱ - برای اطلاع بیشتر می بایست به کتب اصول مانند کفایة الاصول آخوند ملا کاظم خراسانی و رسائل شیخ مرتضی انصاری مراجعه کرد.

موارد اختلاف اخباری و اصولی:

گرچه موارد و مسائل مورد اختلاف میان اخباریون و اصولیون بسیار است، اما عمده‌ترین آنها از این قرار است:

- ۱ - اصولی، عقل را در درک حسن و قبح اشیاء حجت می‌داند، به خلاف اخباری.
- ۲ - اصولی، ادله احکام دین را چهار چیز، کتاب، سنت، عقل و اجماع می‌داند ولی اخباری فقط کتاب و سنت، بلکه بعضی از آنها فقط سنت را دلیل می‌دانند.
- ۳ - اصولی، تقلید میّت را حرام می‌داند... ولی اخباری تقلید میّت را جایز دانسته و می‌گوید حق با موت و حیات تغییر نمی‌کند.
- ۴ - اصولی، اجتهاد را واجب عینی یا کفایی می‌داند، ولی اخباری آن را حرام می‌داند.

- ۵ - اخباری، مدعی است که اخبار کتب چهارگانه قطعی الصدور است، به این معنی که همه آنها بدون استثنا از معصوم صادر شده است و خدشه‌ای بر آنها وارد نیست، بنابراین احتیاجی به علم رجال نداریم. ولی اصولی احتیاج به علم رجال را لازم می‌داند.
- ۶ - اصولی، می‌گوید هیچ کس جز مجتهد جامع الشرایط به مقام فتوی دادن و فهم حدیث نمی‌رسد و برای رسیدن به مقام اجتهاد، دانستن علوم شرط است، ولی اخباری شناختن اصطلاح اهل بیت را کافی می‌داند و سایر علوم را لازم نمی‌داند.
- ۷ - اصولی، ظواهر کتاب (قرآن) را حجت می‌داند به خلاف اخباری.

- ۸ - اصولی، می‌گوید برای رسیدن به واقع در جایی که دسترسی به علم نیست، باید از ظن مجتهد پیروی کرد و ظن مجتهد هم چون متکی به ادله علمی و آیات و اخبار اهل بیت می‌باشد، به منزله علم است، ولی اخباری مدعی است که ظن مجتهد و غیر او فرقی ندارد و باید در تمام موارد علم قطعی به واقع پیدا کرد.

- ۹ - اصولی، در مقام تعارض میان دلیل عقلی و نقلی، دلیل عقلی را مقدم می‌دارد به خلاف اخباری که دلیل نقلی را بر عقلی ترجیح می‌دهد.

- ۱۰ - اصل اباحه در نزد اصولی حجت است، ولی اخباری آن را حجت نمی‌داند.
- ۱۱ - اخباری خبر واحد را به علت اینکه مفید قطع و یقین نیست، حجت

نمی‌داند...^۱

مجادله سران اصولیون و اخباریون که گاه به مبارزه و تکفیر یکدیگر می‌انجامید، با حضور آقا باقر بهبهانی معروف به «وحید بهبهانی» (متوفی به سال ۱۲۰۸) شدت یافت. مقابل وی از دسته اخباریون شیخ یوسف فرزند شیخ احمد بحرینی (متوفی به سال ۱۱۸۶) بود که در نوشته‌های خود به روش اصولیون اعتراض می‌کرد، ولی اکثریت و قدرت با اصولیون بود، چنانکه میرزا محمد نیشابوری که اخباری بود به دست اصولیون در کاظمین کشته شد.^۲

شرح حال شیخ احمد احسائی

شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۱ ه.ق.) پسر زین‌الدین از مردم «احساء» جزء منطقه «العطیف» بحرین بوده است. از کودکی نشانه‌های هوش و نبوغ در او نمایان بود، به نحوی که در کودکی خواندن قرآن را تمام کرد و تا بیست سالگی مقدمات علوم دینی و ادبیات عربی را خواند و توجه خود را به اخبار و احادیث شیعه معطوف ساخت و با اینکه خانواده وی اهل سنت بودند، به مذهب شیعه دوازده امامی پیوست و در این مذهب تعصب خاصی نشان داد. او بسیار سفر می‌کرد. در سال ۱۱۸۶ به کربلا و نجف رفت و در آنجا محضر درس استادانی چون سید مهدی بحرالعلوم (متوفی به سال ۱۲۱۲ ه.ق.) و آقا باقر بهبهانی را درک کرد و از دست سید بحرالعلوم اجازه اجتهاد یافت. وی پس از بازگشت به زادگاهش مجدداً در سال ۱۲۱۲ به کربلا سفر کرد و در آنجا با پیشوای اخباریون، یعنی شیخ یوسف، ملاقات و به مذهب آنها اظهار تمایل کرد.^۳ و پس از فراز و نشیب‌های فراوان، در سال ۱۲۲۱ به قصد زیارت حضرت رضا علیه‌السلام از راه نجف و کربلا به ایران آمد و مدتی در یزد و اصفهان اقامت کرد. عالمان و دیگر مردم یزد از او درخواست ماندن در یزد را نمودند و شیخ نیز پس از زیارت مشهد مقدس درخواست آنها را اجابت کرد و مدتی در آنجا ماند. در این مدت شهرت علمی و آوازه

۱ - دوانی، علی، کتاب وحید بهبهانی، ص ۷۵-۷۶.

۲ - نگا: مدرسی چهاردهی، شیخ‌گیری و بابیگری، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۲ به بعد و فضائی، یوسف، شیخ‌گیری، بابیگری و... تهران، عطائی ۱۳۳۶، ص ۲۳.

۳ - شیخ‌گیری، بابیگری، بهائیگری... ص ۲۶.

پارسائی او از یزد به شهرهای دیگر رسید تا آنجا که جمع کثیری از علما و دانشمندان از جمله فتحعلی شاه قاجار شیفته زیارت او شدند.

شیخ پس از مدتی که در یزد بود به قصد کربلا حرکت کرد. در بین راه مردم شهرها، از او به اکرام و احترام استقبال می‌کردند. در قزوین مناظره‌ای بین او و حاج ملا محمد تقی معروف به شهید ثالث روی داد که نتیجه مناظره، تکفیر شیخ احمد احسائی بود. زیرا در خصوص مسأله معاد اظهار نظر کرد که من معاد را «جسم هور قلیائی» می‌دانم.

شیخ پس از تکفیر شهید ثالث به عراق عرب رفت^۱ و وقتی که از راه کربلا عازم زیارت مکه بود، در نزدیکی مکه در تاریخ ۲۱ ذی‌عده ۱۲۴۱ هجری قمری در سن هفتاد و پنج سالگی وفات یافت.^۲

از شیخ احمد احسائی تألیفات متعددی به جای مانده است که مهمترین آنها عبارتند از:

- ۱ - «جوامع الکلام» در مورد موضوعات فلسفه، کلام، فقه، اصول فقه و فقه اللغة.
- ۲ - «شرح الزیارة الجامعة» درباره امامان و اعتقادات غلوآمیز خود نسبت به ائمه که به زبان عربی است.

۳ - «حیة النفس» در مباحث اصول اعتقادی و مسائل کلامی.

۴ - شرح عرشیه که شرح رساله عرشیه ملاصدرا است.

اصول اعتقادی شیخ نیز به اختصار از اینقرار است: شیخ تأویل را در آیات و اخبار برای بیان عقاید نوظهور خود جایز می‌دانست. در مورد معاد نیز اعتقادات خاص داشت که شاخص‌ترین آن، اعتقاد به معاد انسان با جسم «هور قلیائی»^۳ است که با اعتقاد شیعه که معاد را جسمانی می‌داند سازگار نیست، همچنین درباره چگونگی غیبت و طول عمر امام دوازدهم، اعتقاد داشت که او با جسم هور قلیائی، نوعی زندگانی روحانی دارد، نه با جسم مادی و عنصری. وی اعتقاد داشت که در دوران غیبت شخص

۱ - نگا: مدرسی چهاردهی، شیخیگری و بایگیری، ص ۱۷-۳۰.

۲ - براون مرگ او را در سال ۱۲۴۳ و به سن نود سالگی نوشته است. رک: تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ص ۳۵۷.

۳ - درباره «هور قلیا» رک: مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۱۳۲۳ شمسی مقاله مرحوم دکتر محمد معین و حواشی برهان قاطع.

برجسته‌ای به عنوان واسطه بین مردم و امام لازم است که او را شیعی کامل یا رکن رابع یا ناطق واحد می‌خوانند. در مورد معراج پیامبر اکرم (ص) نیز عروج جسم را باور نداشته، اعتقاد به معراج روحانی دارد.^۱

جانشینان شیخ

شیخ اعتقاد داشت که در دوران غیبت واسطه‌ای بین امام و مردم لازم است که اگر این واسطه که با نامهای شیعی کامل، رکن رابع و... از آن یاد می‌شود، وجود نداشته باشد، رفع تکلیف لازم می‌آید. بنابراین بعد از مرگ شیخ احمد که خود را شیعی کامل می‌دانسته، تعیین جانشین ضروری بوده است.

سید کاظم رشتی (متوفی به سال ۱۲۵۹ ه. ق.) فرزند سید قاسم رشتی که یکی از شاگردان خاص شیخ احمد بود و در این زمان فقط بیست و یکسال داشت، سمت جانشینی یافت و این در حالی بوده است که از شیخ چندین فرزند عالم و فاضل و دهها شاگرد مجتهد به جای مانده بود.

سید کاظم رشتی که زبان و قلمی بی‌باک داشت، هفده سال «شیعی کامل» و مرجع شیخیان ایران و عراق بود، اما در این مدت به ایران نیامد. او به شدت به اشاعه نظریات شیخ احمد می‌پرداخت. با «بالاسری‌ها» سرسختانه مبارزه می‌نمود و گاهی هم مجالی برای ارائه نظریه‌های خود که بسیار دور از آراء استادش بود، می‌پرداخت. او اعتقاد داشت که ظهور امام غایب بسیار نزدیک است و به همین جهت جانشینی برای خود معین نکرد، همچنین اعتقاد داشت که شهر علمی که پیامبر در حدیث معروف «انا مدینه العلم و علی بابها» فرموده است، شهری است که در آسمان قرار دارد! او این نظریه را در شرحی بر بیتی از قصیده پاشا عبدالباقی افندی شاعر عرب بیان کرده است.

جانشینی بعد از سیدرشتی:

همانطور که اشاره شد، سید به علت اعتقاد به ظهور نزدیک امام دوازدهم، اقدام به تعیین جانشین ننمود، لذا بعد از مرگ او در بین شیخیان اختلاف افتاد و چند نفر در

۱ - برای اطلاع بیشتر به منابعی که در پایان همین بخش معرفی شده است، مراجعه شود.

شهرهای مختلف خود را جانشین سید رشتی خواندند: آقا سیداحمد پسر سید کاظم رشتی در کربلا بر مسند پدر نشست و مدت ۲۶ سال رئیس شیخیان عراق بود. میرزا شفیع تبریزی نیز که مدتی در خدمت شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی شاگردی کرده بود، بعد از مرگ سید در تبریز ادعای جانشینی سید را نمود و بیشتر عالمان شیخی هم به گرد او جمع شدند. میرزا شفیع و مریدانش در ترویج این اعتقاد که امام زمان به زودی ظهور خواهد کرد بسیار کوشیدند و زمینه را برای ادعای «سیدعلی محمد باب» که خود را امام غایب می دانست مساعد کردند.

ظهور سید علی محمد باب توجه شیخیان را به خود جلب کرد، ولی میرزا شفیع تبریزی، رهبر شیخیان در ایران قدرت مقابله و تبیین دیدگاههای شیخیه را به نحوی که بتواند در برابر سید باب مقاومت کند، نداشت. در این هنگام «حاج محمد کریم خان» که از نوادگان فتحعلی شاه بود، توانست پیشوائی شیخیه را به عهده بگیرد و در مقابل سید علی محمد باب بایستد.

او که بعد از سید کاظم رشتی خود را لایق‌ترین فرد برای جانشینی می دانست، توانست در مدت کمی، طرفداران میرزا شفیع تبریزی را در اقلیت قرار دهد و با گروه بابیه نیز که اکثراً از شیخیه بودند، مبارزه کند.

بیشتر مبارزات شیخ محمد کریم خان با سید باب، مبارزه علمی و قلمی و زبانی بود و تمام اوقات خود را صرف موعظه، درس، تألیف و تصنیف کتب در ترویج عقاید شیخیه و ردّ ادعاهای سید محمد علی باب می نمود؛ از شیخ محمد کریم خان، تألیفاتی به جای مانده که مشهورترین آنها، یکی کتاب بزرگ «ارشاد العلوم» است که در آن به مسائل و عقاید مذهب شیخیه و تقریر و شرح سخنان شیخ احمد احسائی پرداخته که به زبان فارسی و به قلمی ساده و روان نوشته شده است و دیگر کتاب «هدیه الطالبین» که آن نیز در بیان عقاید شیخیه تألیف شده است.^۱

بعد از فوت او، یکی از پسرانش به نام حاج محمدخان، جانشین پدر شد و شیخیان نیز به او روی آوردند اما گروهی به بهانه اینکه ریاست شیخیه به صورت ارثی در آمده است با او از در مخالفت شدند. از جمله کسانی که با ریاست حاج محمدخان مخالف

نمود، حاج میرزا محمد باقر معروف به همدانی است که به عنوان اعتراض، کرمان را ترک نمود و در همدان گروهی از شیخیان بدو پیوستند.

حاج محمدخان نیز تألیفاتی در زمینه عقاید و کلام شیخیه دارد که از آنجمله است: «هدایة المسترشدين» و «الزام النواصب» و «فوائد الشیعه»^۱.

حاج میرزا ابوالقاسم خان ابراهیمی (۱۳۱۴-۱۳۸۹ قمری) و پس از او حاج میرزا عبدالرضاخان سمت پیشوائی شیخیان را در کرمان داشتند و به مقام «ناطق واحد» یا «شیعی کامل» رسیدند.

خلاصه اعتقادات شیخیه:

۱ - امامان دوازده گانه، یعنی علی و فرزندان، مظهر الهی و دارای صفات الهی بوده اند.

۲ - از آنجا که امام دوازدهم در سال ۲۶۶ از نظرها غایب گردید... و از آنجا که مؤمنین دائماً به هدایت و ولایت او محتاج می باشند... همیشه باید میان مؤمنین یک نفر باشد تا بلاواسطه با امام غایب رابطه داشته باشد و واسطه‌ی فیض میان امت و امام باشد، این شخص را «شیعی کامل» یا «رکن رابع» گویند.

۳ - معاد جسمانی وجود ندارد، فقط چیزی که بعد از انحلال بدن عنصری از انسان باقی می ماند جسم لطیفی است که آن را «جسم هور قلیانی» گویند.

شیخیان، به اصل دوم و پنجم از اصول شیعه امامیه اعتراض دارند و گویند آنها به عنوان اصول دین لغو و غیر محتاج الیه هستند. زیرا اعتقاد به خدا و رسل (یعنی دو اصل توحید و نبوت) مستلزم اعتقاد به قرآن و آنچه در قرآن است از صفات ثبوتیه و سلبيه خداوند و اقرار به معاد و غیر آن می باشد. اگر بنا باشد عدل، که یکی از صفات ثبوتیه است، از اصول دین باشد، چرا صفات ثبوتیه از قبیل: علم و قدرت و حکمت و غیره از اصول دین نباشد؟^۲ شیخیه یک اصل دیگر به نام «رکن رابع» را بر اصول دین

۱ - همان مأخذ ص ۴۳.

۲ - در مورد اینکه چرا عدل را شیعه و معتزله در اصول اعتقادی خود گنجانده اند، می توان به کتب کلامی مانند: تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد و کتاب باب حادی عشر از علامه حلی و... تحقیقی در مسائل کلامی از دکتر اسعد شیخ الاسلامی و کتاب مستقل

افزوده‌اند.^۱

عدل الهی از شهید مرتضی مطهری مراجعه کرد.

۱ - نگا: تحقیق در تاریخ شیخیگری، بابیگری و... ص ۶۴-۶۵. در مورد شیخیه و شیخ احمد احسائی علاوه بر کتابهایی که به آنها استناد شده است، می‌توان به: *روضات الجنات*، فهرست میرزا ابوالقاسم خان ابراهیمی، *تذکره الاولیاء نعمت‌الله جزایری*، *ریحانه‌الادب* جلد اول و مقاله دکتر عبدالحسین نوائی در مجله یادگار و... مراجعه کرد.

بابیه و بابیگری

چنانکه اشاره شد، پیدایش شیخیه و ظهور سید کاظم رشتی، زمینه‌های مساعدی را برای ادعای سید علی محمد باب، مبنی بر اینکه امام غایب است، فراهم ساخت:

سید علی محمد باب، در سال ۱۲۳۵ در شیراز متولد شد. وی در طول مدت کوتاه زندگی سختی‌های فراوانی بر خود حمل نمود و رفتارها و اعمال غیرعادی انجام داد. سید پس از سپری کردن دوران کودکی به تحصیل علوم ابتدائی و سپس ادبیات فارسی و عربی پرداخت و در سلک طلاب علوم دینی درآمد؛ گرچه طرفدارانش او را «امی» می‌دانند! او که مدتی هم به کار تجارت اشتغال ورزیده، در سنین جوانی به پارسایی و عبادت تمایل فراوان نشان می‌داد و در این کار به قدری افراط کرد و سخنان پریشان گفت که اطرافیان تصمیم گرفتند او را به عتبات بفرستند تا شاید با تغییر آب و هوا، در اندیشه‌های او نیز دگرگونی حاصل شود.

رفتن به کربلا سبب شد تا سید باب با سید کاظم رشتی آشنا شود و در محضر او حضور یابد. توصیه‌های سید رشتی به شاگردانش که ظهور امام غایب نزدیک است، اما غایب در میان شماسست، پرده‌ها را بردارید، و... در وجود سید باب تأثیر فراوان گذاشت تا آنجا که او را آماده کرد تا بعد از فوت سید کاظم رشتی، ابتدا ادعای جانشینی و سپس امامت کند. مشکلات مردم از نظر اقتصادی و حکومتی و ظلم و ستمهایی که نسبت به آنها از سوی دولت وقت می‌شد، نیز موقعیت را برای سید باب مساعدتر ساخته بود. سید در بازگشت به شیراز، ادعا می‌کرد که او «باب» است برای دیدار امام غایب، ولی چون دعوتش با اجابت عده کثیری که بیشتر از شیخیان بودند روبرو شد، بایت خود را به

مهدویت تغییر داد و ادعا کرد که او همان امام غایب است!

نخستین بار که در سال ۱۸۴۳/۱۲۵۹ سید علی محمد خود را باب امام زمان دانست، با علماء درگیر شد. کومت ارتور دگوبینو^۱ یکی از نویسندگان تاریخ بایبگری معتقد است که بخش عظیم موعظه‌های اولیه باب، از مطالب ضد روحانیت تشکیل می‌شد و قابلیت قبول این مطالب، مهمترین عنصر را در نخستین ارشاداتی که به دین تازه می‌شد، تشکیل می‌داد.^۲

او قرآن را دوست داشت و شرح اعمال و رفتار مردم و بعضی آخوندها را که بر خلاف قرآن بود، روشن می‌ساخت و سپس به آنها حمله می‌کرد... چون اطمینان یافت که دوستداران و پیروان او از هرگونه فداکاری برای کشته شدن، سوخته شدن و فدا نمودن مال و نثار جان دریغ ندارند، اظهار کرد که او باب است... این وضعیت و موقعیت، باب را تشویق نمود تا به جایی که دعوی کرد که به او الهام و وحی می‌رسد و پیامبر است و «نقطه اولی» است، یعنی خود آفریننده حقیقت و مظهر «الله» است و از آن موقع به «حضرت اعلی» ملقب گردید.^۳

مهمترین سبب مخالفت علما با سید علی محمد، بدون شک این بود که علماء اعتقادات او را بدعت در دین می‌دانستند. بدعت سید تا آنجا بود که: ملا علی اکبر اردستانی یکی از نخستین گروندگان به باب در مسجد آقا قاسم شیراز، جمله زیر را به اذان افزود: «اشهد ان علی محمد بقیه الله»^۴

جنبشی که سید باب در بین مردم، به ویژه مردم شیراز افکنده بود و انحرافهایی که سید در ذهن و دل مردم به وجود آورده بود، سبب شد تا در ۱۶ شعبان، نظام‌الدوله، حاکم شیراز، او را توقیف و زندانی کند و برای اولین بار در شیراز رو در روی علما قرار گیرد تا از مطالب و اعتقادات خود دفاع کند. پرفسور حامد الگار می‌نویسد: «گزارشهایی که از مجلس مکالمه باب با علما از سوی منابع دشمن باب داده شده است، شامل دو عنصر است که در استنتاجهای بعدی هم هست: یکی نقصان دانش او در عربیت و علوم

1 - Comte Artur de Gobineau

۲ - الگار، حامد، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۲۱۶.

۳ - دکتر حبیب لوی، تاریخ یهود در ایران، ج ۳/ ص ۶۰۲. به نقل از تحقیق در تاریخ و عقاید شیخیگری، بایبگری... ص ۸۷-۸۸.

۴ - الگار، حامد، دین و دولت در ایران، ص ۲۱۶.

سنتی و دیگر ندبه و استغفار کردن او از دعاوی خود. در حالی که این سؤال بجاست که این گزارشها و تفصیلات ممکن است از برای تأکید در بی اعتبار کردن باب آورده شده باشد. سکوت مآخذ بایه درباره مجالس مکالمه باب با علما، بیانگر این است که باب براستی در بحث با علما شکست خورده است.^۱

بعد از مدتی آوازه سید باب به شهرهای دیگر نیز رسید. از جمله این شهرها «اصفهان» بود. منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم اصفهان که به باب نیز متمایل بوده، مأمورانی فرستاد تا باب را به بهانه اینکه می خواهد او را از نزدیک ببینند، به اصفهان آورند. از قرار معلوم منوچهرخان برای اینکه تمایلات خود را نسبت به باب پنهان دارد و هر نوع مخالفت احتمالی را خنثی سازد، او را در خانه امام جمعه سکونت داد تا چهل روز بعد علی رئوس الاشهاد، در مسجد شاه با علمای اصفهان مباحثه کند. بدیهی است علما نسبت به ماهیت تمایلات منوچهرخان بدگمان بودند. شاید این بار امید داشته است اثر سوئی را که در شیراز بود از بین ببرد، یا دست کم برای به تعویق انداختن تصمیم نهائی دستاویزی پیدا کند، بسیاری از علما از مقابله با باب، سرباز زدند و گفتند: «مخالفت این شخص با شرع انور اشهر از آفتاب است.» و هرگونه بحث بیشتر، زائد است و تنها کاری که باقی مانده این است که حکم شرع درباره او اجرا شود.^۲

سرانجام معتمدالدوله مجلس مناظره را بر پا کرد و در این مجلس که امام جمعه اصفهان، میرزا سید محمد و آقامهدی پسر حاج ابراهیم کلباسی شرکت داشتند، سؤالاتی از جانب علمای اصفهان طرح شد که بی نتیجه ماند.^۳ و تا وقتی که منوچهرخان زنده بود، سید باب، در آرامش و آزادی کافی زندگی می کرد و تماس او با پیروانش قطع نبود و علمای اصفهان که از این وضع ناراضی بودند، نامه ای به حاجی میرزا آقاسی نوشتند که فقط پاسخی مبهم دریافت داشتند.^۴

۱ - همان، ۲۱۷.

۲ - براون، ادوارد، چاپ «مقاله سیاح» به نقل از دین و دولت در ایران، ص ۲۲۰.

۳ - دین و دولت در ایران، ص ۲۲۱. برای اطلاع از کلیات این جلسه رک: احقاق الحق از میرزا محمدتقی همدانی، تحقیق در تاریخ و عقاید شیخیگری و بایبگری از یوسف فضائی. شیخیگری و بایبگری از مرتضی مدرسی چهاردهی و...

۴ - برای دیدن متن نامه علما رک: بهائیگری از احمد کسروی، ص ۲۶ و امیرکبیر و ایران از فریدون آدمیت، ص ۱۹۹.

پس از مرگ منوچهرخان (۱۲۶۳ ه.ق.) میرزا آقاسی دستور داد تا باب را به تهران آورند. اما باب در بین راه رساله‌ای به محمدشاه نوشت و از او تقاضای ملاقات کرد، اما میرزا آقاسی، شاید برای تثبیت موقعیت خود، شاه را از موافقت با تقاضای باب، منصرف نمود و در عوض او را زنجیر بسته در ماکوی آذربایجان محبوس کردند و بعداً او را به قلعه چهریق در حوالی مرز عثمانی فرستادند.^۱

ارتباطهای مستقیم و غیرمستقیم مریدان سید با او، سبب اغتشاش بایه شد که بر خشم و مخالف علما افزود و نهایتاً منجر به تشکیل جلسه مباحثه‌ای در حضور ناصرالدین میرزا که در آن هنگام ولیعهد و حاکم آذربایجان بود، شد. بعضی از علما مانند ملا محمد ممقانی، رئیس علمای شیخیه تبریز، حاجی ملا محمود نظام‌العلماء، میرزا علی اصغر شیخ‌الاسلام، میرزا احمد مجتهد و... با او مباحثه کردند و نتیجه همان بود که در مباحثه شیراز به دست آمد: توبه کردن سید.^۲ سید را پس از کتک خوردن به دست شیخ‌الاسلام به چهریق بازگرداندند و او در همانجا بود تا موقعی که امیرکبیر احساس خطر جدی کرد و او را به جرم ارتداد کشت (شعبان ۱۲۶۶ ه.ق.).^۳

سید علی محمد باب تألیفات و آثاری هم دارد که مشهورترین آنهاست، «رساله العدلیه فی فرائض الاسلامیه» «تفسیر سوره یوسف»، «تفسیر سوره کوثر»، «تفسیر سوره العصر»، «رساله نبوت خاصه»، کتاب «قیوم الاسماء»، «فروغ عدلیه»، «اسماء کل شیء»، «ادلّه سبعه»، کتاب «الروح» و خطبه‌های متعدد دیگر. از او اثر دیگری هم به نام «بیان» به جا مانده است که بهترین اثر اوست و بسیار مورد توجه بایان است:

این کتاب را سید باب در پایان زندگیش در زندان چهریق نوشته و بنا به اعتقاد مریدانش، به او نازل شده است. این کتاب اساس مسلک باب را تشکیل می‌دهد و بر ۱۹ واحد و هر واحدی بر ۱۹ باب مشتمل است که هم به زبان فارسی است و هم به زبان عربی، ولی یازده واحد آن نوشته سید باب است و بقیه آن را بنا به وصیت باب، «میرزا

۱ - دین و دولت در ایران، ص ۲۲۲.

۲ - برای دیدن متن توبه‌نامه سید باب رک: رائین، اسماعیل، انشعاب در بهائیت، انتشارات مروی، تهران، ص ۷۳.

۳ - ماجرای زیبای کشتن سید باب را می‌توانید در کتاب احقاق الحق و دیگر کتب تاریخی مربوط به دوره قاجار ببینید.

یحیی صبح ازل» خلیفه بلافضلش نوشته شده است. کتاب «بیان» به جهت داشتن غلطهای صرفی و نحوی و ناسازگاری با اندیشه‌های بهاء‌الله، توسط خود بایان و بهائیان جمع‌آوری و از دسترس مردم دور نگهداشته شده است.^۱

از اعتقادات سید باب که بعدها به عنوان فلسفه و عقاید و احکام بایه در آمد، می‌توان به مسأله امامت و انکار وجود شخصی امام غایب، نفی موضوع خاتمیت پیامبر اسلام (ص) و طرح خود به عنوان پیامبر و اعتقاد به الوهیت پیامبران، نفی عصمت در وجود انبیاء و اعتقاد به قداست عدد (نوزده) و... اشاره کرد.

از میان احکام و حدود آئین باب نیز می‌توان: احکام خاص ارث که دقیقاً مغایر و مخالف با نظریه اسلام در خصوص ارث است و رفع حجاب و آزادی معاشرت زنان و مردان، احکام نحاسات و مطهرات، حلال بودن رباخواری، تغییرات مناسک حج، اعلام حرمت تنباکو، تریاک، توتون، داروهای طبی، حلال بودن موسیقی و تراشیدن ریش و... را خاطر نشان کرد.^۲

از میان شاگردان و مریدان مشهور سید باب که هر یک در جای خود منشأ فساد اندیشه و اعتقاد مردم بوده‌اند، این کسان را می‌شود نام برد: ملا حسین بشرویه‌ای، اولین کسی که دعوت باب را پذیرفت، حاجی میرزا جانی، بازرگان باسوادی که بنا به مشهور، کتاب «نقطه الکاف»^۳ را در تاریخ مذهب باب نوشت. قره‌العین، دختر حاج ملاصادق قزوینی، همان کسی که در سال ۱۲۶۳ قمری، گروهی از بایان را مأمور کرد تا در مسجد قزوین عموی خود ملا محمد تقی (شهید ثالث) را کشتند. ملا محمد علی زنجانی، سید یحیی دارایی و میرزا حسینعلی بهاء و صبح ازل که درباره این دو نفر در صفحات بعد توضیح بیشتری داده خواهد شد.

۱ - رک: تحقیق در تاریخ و عقاید، شیخیگری، بایگیری... ص ۱۳۵-۱۴۵.

۲ - همان ص ۱۴۷-۱۶۲.

۳ - برای اطلاع بیشتر رک: نقطه الکاف. استاد محیط طباطبایی، ضمیمه تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر) از براون ج ۴.

بهائیه و بهائیگری

بهائیگری زاده بایبگری است و در حقیقت نوع تحول یافته آن است که شکل خود را بیشتر به تبع عوامل سیاسی یافته است.

در «انشعاب بهائیت» اسنادی که حکایت از دخالت حکومت‌های روس و انگلیس در تشکیل و تکوین بهائیت دارد، آمده است. این دولتها پس از آنکه از قیام و ادعای سیدعلی محمد باب و شورش‌های مردم بعضی شهرها، که بیشتر علل اقتصادی، اجتماعی داشت باخبر گشتند، بر آن شدند که بهائیه را تقویت کنند و پیشوایان آن آئین را مورد حمایت خود قرار دهند. از این رو به وسیله عمال و ایادی خود در ایران، مثل فراماسونرها جهت منحرف ساختن نیروهای مبارز، از اعتقادات شیعیان به ظهور امام غایب و بخصوص از اختلافی که بین شیعیان و طرفداران آئین باب که صورتی مذهبی به خود گرفته بود، بهره سیاسی و اجتماعی برده و دست به دخالت‌هایی در آن مورد زدند که نتیجه آن عقب انداختن فکر آزادی خواهی و دور نگهداشتن مردم از صحنه انقلاب و مبارزه علیه استعمار و دامن زدن به اختلافات اعتقادی در بین مردم ایران بود.^۱

استعمارگران، پس از سید باب، با طرح و نقشه حساب شده به حمایت از «بهاءالدوله» برخاستند و ادعای او را مبنی بر نبوت مورد حمایت قرار دادند و بدین ترتیب مسلک جدیدی را بوجود آوردند.

همانطور که اشاره شد، بهائیگری به بهانه بایبگری رواج یافت. سید باب هیچ‌ده نفر

۱ - نگا: انشعاب بهائیت از اسماعیل رائین، به نقل از تحقیق در تاریخ و عقاید شیخیگری، بایبگری/ص

از گروندگان خود را با خودش به «حروف حی» ملقب کرده بود که دو نفر از آنها، دو برادر به نام «میرزا یحیی صبح ازل» و «میرزا حسینعلی بهاء» بودند که هر دو به انشعاب در آئین باب موفق شدند، اما میرزا حسینعلی بهاء به سبب زیرکی و تیزهوشی توانست بر برادرش نیز چیره شده و خود میداندار این معرکه گردد.

باب قبل از مرگ، جانشینی خود را به میرزا یحیی صبح ازل سپرد و میرزا یحیی که در هنگام مرگ باب، جوانی هیجده تا بیست ساله بود و به لقب «حضرت ثمره» نیز ملقب بود، امور جانشینی را از ترس دشمنان در پنهانی انجام می‌داد و کارهایش را به دست برادرش میرزا حسینعلی بهاء که به سن از او بزرگتر و در فکر و ذهن از او روشتر بود، می‌سپرد. اما میرزا حسینعلی در صدد بود تا خود زمام امور را در دست گیرد. به همین جهت کوشید تا خود را «من یظهره الله»، یعنی شخص بزرگی که سید باب از او خبر داده بود و همه را به اطاعتش فرا خوانده بود، معرفی کند.^۱ و با وجود کسان دیگری که ادعا کردند «من یظهره الله» هستند، تنها میرزا حسینعلی بهاء توانست جایی برای خود باز کند و بر برادر خود نیز غالب آید.

میرزا حسینعلی، در حالی خود را من یظهره الله معرفی کرد که بنا به پیشگویی سید باب بر اساس حساب جمل می‌بایست این شخص دو هزار و یکسال بعد از او ظاهر شود! ولی ارادتمندان «بهاءالله» آنچنان توجیهی نمودند که دو هزار و یک را به نوزده سال تقلیل دادند و ظهور میرزا حسینعلی بهاء را مطابق با واقع دانستند!^۲

پس از سوء قصدی که چند نفر از بابیان به تلافی قتل سید باب به ناصرالدین شاه نمودند (شوال ۱۲۶۸)، ناصرالدین شاه بر آنها سخت‌گیر شد و جمعی دیگر از بابیان را که در میانشان عبدالکریم قزوینی و قره‌العین و شیخ عباس تهرانی و... بود، کشت و جمعی را گرفتار در زندان کرد که از آن جمله، میرزا حسینعلی بهاء بود. اما برادرش یعنی صبح ازل توانسته بود با لباس درویشی به بغداد بگریزد. بهاءالله نیز پس از دو سال زندانی با وساطت کنسول دولت تزاری روس از زندان آزاد شد و به برادرش در بغداد پیوست. خودسرپها و ادعاهای بهاءالله، از جمله ادعای من یظهره الله بودنش سبب شد تا بین او و برادرش اختلاف شدید ایجاد شود، به نحوی که دولت عثمانی آنها را ابتدا به

۱ - نگا: تحقیق در تاریخ و عقاید بایگیری.../ ص ۱۷۰-۱۷۴.

۲ - نگا: اعتضادالسلطنة، فتنه باب، به کوشش عبدالحسین نوائی/ ص ۱۱۶.

«ادرنه» - یکی از شهرهای متعلق به آسیای صغیر - فرستاد، اما چون در آنجا نیز اختلافات بین دو برابر و یارانشان شدت گرفت، بهاء‌الله و پیروانش را به «عکا» در کنار دریای مدیترانه واقع در شمال غربی فلسطین فرستاد و صبح ازل را با یارانش به جزیره قبرس گسیل داشت.

تدابیر و هوشمندی بهاء‌الله، سبب شد تا در اندک مدتی خود را با عنوان من یظهره الله به بایان معرفی کند و اکثر آنها را به خود فرا خواند و پایه‌گذار مسلک و آئین «بهائیت» شود. و از این به بعد، بهائیه به دو شاخه ازلیه یا ازلیان، طرفدار صبح ازل و بهائیه طرفداران بهاء‌الله که همان میرزا حسینعلی است، تقسیم شدند.

بهاء‌الله نیز مانند سید باب دارای تألیفات متعدد است، با این تفاوت که نوشته‌های بهاء‌الله از لحاظ ادبی و معنا و مفهوم، عمیق‌تر و بهتر از نوشته‌های سید باب می‌باشد. اگر چه در نوشته‌های بهاء‌الله هم غلطهای صرفی و نحوی کم نیست. مهمترین تألیفات او عبارتند از:

۱ - کتاب اقدس که به زبان عربی است و بهاء‌الله کوشیده است تا آن را به سبک قرآن تدوین کند. او کتاب اقدس را وحی منزل و ناسخ قرآن می‌داند. این کتاب شامل احکام و حدود آئین بهاء است که در عکا نوشته شده است.^۱

۲ - کتاب ایقان که ظاهراً فارسی است، اما بیشتر لغات و ترکیبات آن عربی می‌باشد. این کتاب نیز به زعم ایشان، وحی منزل است و در صدد است تا حقانیت بابیه و بهائیه را اثبات کند.

۳ - کتاب اشراقات را که به تقلید از کتاب «بیان» به زبان فارسی و عربی نوشت و شامل احکام و حدود آئین بهائیه است.

۴ - کتاب الواح السلاطین که مجموعه‌ای است از نامه‌ها که بهاء‌الله به پادشاهان و رؤسای جمهور کشورها نوشته است.

علاوه بر کتابهای فوق، رساله‌ها و نامه‌های دیگر را «الواح بهاء‌الله» گفته‌اند. بهاء‌الله پس از تکمیل آئین خود در هفتاد و شش سالگی در سال ۱۳۰۹ هجری قمری در شهر «عکا» درگذشت.

۱ - تحقیق در تاریخ و عقاید شیخیگری، بابیگری.../ ص ۱۸۴.

بعد از «بهاءالله» پسرش میرزا عباس ملقب به عبدالبهاء جانشین او شد و به رفع اشتباهات بهاءالله، در تدوین احکام و حدود آئین بهائیت پرداخت و به تبیین و توضیح اصول اعتقادی بهائیه، همت گماشت و به همین خاطر او را «مبین دین بهاءالله» خوانده‌اند. عبدالبهاء انگلیس، که فلسطین را استعمار نموده بود، بسیار مورد ستایش و تکریم قرار می‌داد تا اینکه دولت انگلیس عبدالبهاء را مفتخر به لقب سر (Sir) نمود.

از عبدالبهاء هم کتاب «مفاوضات» در اصول عقاید و «روش استدلال بهائیان»، در خصوص مسائل کلامی و کتاب «مقاله شخصی سیاح در قضیه باب» که تاریخ باب و بهاء به شیوه و نحوه بهائیان است و در آن کوشیده تا بهاءالله را از سید باب مهمتر جلوه دهد، به جای مانده است.

عبدالبهاء بر خلاف وصیت بهاءالله، که می‌بایست برادر کوچکتر پس از عبدالبهاء جانشین وی شود، شوقی ربانی، نوه دختریش را به جانشینی خود برگزید.

او که بیشتر تحصیلات و زندگی خود را در اروپا و آمریکا سپری نموده بود، با زنی کانادائی به نام «روحیه ماکسول» ازدواج کرد که پس از مرگ شوقی، تمام برنامه‌ها را به گونه‌ای که خود می‌خواست طراحی کرد و به جای «ایادی امرالله» که به اصطلاح می‌بایستی جانشین شوقی می‌شد، «میسین ریمی» را برگزید و با ایجاد اختلاف و انشعاب در آئین بهاء کار را از آنچه بود، خرابتر کرد!^۱

فصل پنجم

علوم اسلامی

فقه ، فقہا

فقه و فقها

یکی از گسترده‌ترین و باسابقه‌ترین علوم اسلامی، علم فقه است. این علم که عهده‌دار بحث و بررسی احکام و مسائل عملی است، با سابقه بیش از هزار و صد ساله خود، همواره به صورت علمی مدون و پیوسته ادامه داشته و دوره‌ای را که حاکی از انقطاع این علم و سلسله فقها باشد، سراغ نداریم.

فقاہت هم مانند سایر شؤون علمی اسلامی در بین ایرانیان بیشترین جایگاه را یافت. تتبع ایرانیان در علم فقه به نحوی است که اکثر اعظام فقهای شیعه و بعضی از فقهای اهل سنت ایرانی الاصلند. از قدمای فقهای شیعه که در حال حاضر کتابهایشان در دست است و در کتب فقهی آراء و نظریاتشان نقل می‌شود، صدوق اول علی بن حسین بن بابویه قمی، صدوق دوم محمد بن علی بن الحسین، بلکه همه آل بابویه از قبیل شیخ منتخب الدین رازی که از احفاد حسین بن علی بن بابویه قمی است و همچنین شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی و شیخ سلار بن عبدالعزیز دیلمی صاحب کتاب «مراسم» و شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی و ابن حمزه طوسی صاحب کتاب «وسيله» و عیاشی سمرقندی که ابن الندیم کتب فقهی زیادی از او نام می‌برد و مدعی است که کتبش در خراسان رواج فراوانی دارد، ایرانی هستند.^۱

از قرن هفتم به بعد هم تعداد فقهای ایرانی و فعالیتهای علمی آنها چنان فزونی گرفت که در میانه قرن دهم، مرکزیت فقه که ابتدا در بغداد و سپس در نجف و جبل عامل و حله

۱ - رک: خدمات متقابل ایران در اسلام، ص ۶۷۲-۶۷۳.

و حلب بود، به ایران منتقل شد و «اصفهان» در کنار نجف که به وسیله مقدس اردبیلی و دیگر علما به حیات علمی و فقهی خود ادامه می داد مرکز فقهاء بزرگ گردید. «قم» هم که در ادوار مختلف مرکز فقه و فقاہت بوده است در دوره قاجار وسیله میرزا ابوالقاسم قمی صاحب «قوانین» احیا شد که با همت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری از سال ۱۳۴۰ ه. به عنوان یکی از دو مرکز بزرگ فقهی شیعه شهرت یافت.

به هر حال، فقه شیعی در ایران دوره افشاریه، زندیه و قاجاریه رو به گسترش بوده و پیدایش اخباریون در مقابل اصولیون که در جای خود درباره آنها بحث کرده ایم، تاریخ فقه را در این دوره از سایر ادوار فقه ممتاز کرده است. در این دوره علما و فقهای گراندی ظهور یافته اند که هر یک به نوبه خود منشأ خدمات و اثرات فراوان گردیده اند. و ما به جهت رعایت اختصار فقط به شرح حال و ذکر نام بعضی از مشاهیر آنان می پردازیم:

وحید بهبهانی

محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی، معروف به وحید بهبهانی که در بین علماء و فقها از آن به «استاد کل» یا «استاد کبیر» یاد می شود، از سرآمدان علمای شیعه در دوره بعد صفویه است.

در سال ولادت ایشان میان علمای تراجم اختلاف است، ولی قول شایع، سال ۱۱۱۸ را تأیید می کند. وحید اصلاً اصفهانی بوده ولی به علت طول مدت اقامت او در بهبهان به بهبهانی معروف است به نحوی که بیشتر تذکره نویسان او را در شمار علماء بهبهان ذکر کرده اند.^۱

وی مقدمات علوم را تحت نظر و سرپرستی پدرش، محمد اکمل بن محمد صالح اصفهانی که از علمای بافضل بوده و از او با تعابیری مانند «شیخ اجمل اکمل و مولای اعظم ابجل»^۲ یاد می کنند، فراگرفت، اما پس از فتنه افغان (۱۱۳۵ ه. ق) و درگذشت پدرش، زندگی در اصفهان برایش مشکل شد و از اینرو اصفهان را برای همیشه ترک کرد

۱ - از آن جمله است اعتضاد السلطنه در «مرآت البلدان» و میرزا حسن فسائی در «فارسنامه ناصری».
۲ - این عبارت را مرحوم علامه بحر العلوم در اجازات خود برای پدر وحید بهبهانی به کار برده است. نگا: وحید بهبهانی، ص ۱۰۷.

و رحل اقامت در نجف اشرف افکند. در نجف از محضر علامه زمان، مرحوم آقا سید محمد طباطبائی بروجردی و مرحوم سید صدرالدین رضوی قمی، مشهور به همدانی، علوم معقول و منقول را فراگرفت و در اندک زمانی، به مقام والایی از علم و کمال دست یافت.

وحید بهبهانی با دختر مرحوم سید محمد طباطبائی، استاد خود، ازدواج می‌کند و از آن مخدیره آقا محمدعلی^۱ فرزند ارشد وحید متولد می‌شود و بعد از آن به بهبهان می‌رود و مدت سی سال در آنجا سکونت می‌کند و به مبارزه با «اخباریون» که بهبهان را پس از مهاجرت شیخ عبدالله بن حاج صالح لاهیجی بحرینی به آنجا، مقرر خود نموده بودند، می‌پردازد. شیخ عبدالله از بزرگان علمای اخباری و دشمن سرسخت مجتهدین و علمای اصولی بود که پس از استیلای خوارج بر بحرین، به بهبهان مهاجرت کرد و به ترویج مسلک اخباری پرداخت و چون عالمی متبحر و معروف بود، جماعتی از خواص و عوام به وی گرویده، مسلک اخباری را پذیرفتند پس از مرگ شیخ عبدالله که به سال ۱۳۳۵ هـ اتفاق افتاد، شاگردانش یعنی سید عبدالله بلادی بحرینی و شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی و شیخ احمد بحرانی دنبال کار او را گرفتند و همین مسأله سبب شده است تا احتمال دهند که دلیل رفتن وحید بهبهانی به بهبهان، شیوع مسلک اخباری و وجود عالمان آنها در آن شهر تاریخی باشد.

وحید بعد از سالها اقامت در بهبهان، توانست بر مسلک اخباریون غلبه یابد و از آنها نام و نشانی باقی نگذارد. وی علاوه بر مقابله با تفکر اخباری به تعلیم و تربیت شاگردان فراوانی همت گمارد که هر یک در زمان حیات او و بعد از وفاتش، منشاء خیرات کثیر و مبلغ اندیشه‌های او بودند.

بعد از آنکه وحید از خطر وجود اخباریون در بهبهان آسوده‌خاطر شد و اطلاع یافت که کربلا مرکز تاخت و تاز علمای اخباری شده است، عزم خود را برای رفتن به عتبات و مقابله با علمای بزرگ اخباری که در کربلا گرد آمده بودند، جزم کرد و سرانجام در سال ۱۱۵۹ به اتفاق بستگانش بهبهان را به قصد عتبات ترک کرد.

علامه حاج شیخ عبدالله مامقانی در تنقیح المقال می‌نویسد: «بعد از آنکه آقا از

۱ - در مورد آقا محمدعلی بهبهانی و مخالفت او با صوفیه، در بخش تصوف و عرفان سخن گفته‌ایم.

بهبهان مراجعت کرد، وارد نجف اشرف شد و در مجلس بحث مدرسین آن وقت حضور به هم رسانید، ولی استاد کاملی که بتواند از آنها استفاده کند، نیافت، از این رو منتقل به کربلا شد.

در آن موقع کربلا محل تجمع اخباریها و رئیس آنها در آن زمان شیخ یوسف صاحب حدائق بود. وحید چند روزی در بحث وی حاضر گشت، آنگاه روزی در صحن شریف ایستاد و با صدای رسا فریاد برآورد که ای مردم! من حجت خدا بر شما هستم. علما و فضلا، از هر طرف متوجه او شدند و به دور وی اجتماع نمودند و گفتند چه می‌خواهی؟ وحید گفت: می‌خواهم شیخ یوسف منبرش را در اختیار من بگذارد و دستور دهد تا شاگردانش پای منبر من حاضر شوند.

چون این خبر به شیخ یوسف رسید، از آنجا که وی آن روزها از مسلک اخباری عدول کرده بود، ولی از ترس جان نمی‌توانست حق را اظهار کند، با طیب خاطر تقاضای وحید را پذیرفت تا شاید او بتواند بطلان مسلک اخباری را برای آنها ثابت گرداند. وحید سه روز به درس و بحث و گفتگو پرداخت و در نتیجه دو ثلث شاگردان شیخ یوسف را برگردانید...»

مرتبه علمی و تألیفات وحید بهبهانی:

همانطور که قبلاً اشاره شد، مرحوم وحید بهبهانی به هنگام اقامت در نجف اشرف علوم معقول و منقول را در نزد برجسته‌ترین عالمان آن عهد فرا گرفت و بر آموخته‌های خود در نزد پدر دانشمندش افزود و بر علم رجال و اسامی روات نیز آنچنان تسلطی یافت که شخص بر متعلقات و اولاد خود می‌یابد.

عمق علمی مرحوم وحید از آثار متعدد او آشکار است. شیخ ابوعلی در منتهی المقال آثار او را قریب شصت تصنیف دانسته است و زنوزی هم در ریاض الجنة همین تعداد را ثبت کرده است. تألیفات او همه در موضوع خود متین و پرفایده است و از حسن تألیفات او یکی این است که بیشترین آثارش را به فارسی نگاشته و دیگر اینکه با قلمی شیوا و روان و به دور از هر گونه مسامحه و اغلاق و تعقید توانسته معانی بسیار را در الفاظ کم بگنجاند و محکم و مستدل به اثبات آراء و نظریات خود بپردازد و پرده از نقایص و سستی‌های اندیشه دیگران بردارد. در بیشتر آثارش، متوجه اقوال و علمای

اخباری است و در بسیاری از مباحث اصولی، دارای نظریه‌هایی است که پیشینیان او بر آن واقف نبوده‌اند. وضع اصطلاحات خاصی در دوران او شکل گرفته و به همین جهت است که او را «مؤسس اصول» دانسته‌اند.

آثار وی علیرغم اشتها علمی وحید، گمنام مانده است، به قسمی که اکثر آثار او به صورت خطی است و به چاپ نرسیده و فقط هشت اثر از او به طبع رسیده و اغلب آثار خطی ایشان نیز در حریق کتابخانه آقا ابوعلی، امام جمعه کرمانشاه از میان رفته است. از مشهورترین آثار او است: «شرح مفاتیح الفقه» ملا محسن فیض از کتاب طهارت تا خمس در هشت جلد. «فوائد حائریه» در اصول فقه و «فوائد ملحقة به فوائد حائریه». «حاشیه بر کتاب مدارک» از طهارت تا صلوة، رساله «الاجتهاد و الاخبار» که در سال ۱۱۵۵ از تألیف آن فارغ شده و در آخر عده الاصول شیخ طوسی، چاپ تهران به طبع رسیده است. تعلیقات بر رجال میرزا محمد استرآبادی (منهج المقال) معروف به رجال کبیر که به انضمام رجال کبیر چاپ شده است. رساله‌ای هم در جبر و اختیار دارد که به انضمام «کلمات المحققین» به چاپ رسیده است و رساله‌ای در معاملات به فارسی به نام متأجر که مستقلاً چاپ شده و مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی آن را حاشیه زده و شیخ فضل الله نوری که شاگرد میرزا بوده، صحت حاشیه استاد را به خط خود در صفحه اول آن تصدیق نموده و عمل به آن را مجری دانسته است.

علاوه بر تصنیفات مذکور، دهها کتاب و رساله دیگر از خود به جای گذاشته است که ذکر همه آنها ضرورتی ندارد.^۱

از شاگردان مبرز او می‌توان از سید مهدی بحر العلوم، شیخ جعفر کاشف الفطاء، میرزا ابوالقاسم قمی صاحب کتاب قوانین، حاج ملا مهدی نراقی، سید علی صاحب ریاض، میرزا مهدی شهرستانی، سید محمد باقر شفتی اصفهانی معروف به حجة الاسلام، میرزا مهدی شهید مشهدی، سید جواد صاحب مفتاح الکرامه و سید محسن اعرجی نام برد.

مرحوم وحید در سال ۱۲۰۵ در سن نود سالگی در کربلا درگذشت و در رواق

۱ - برای دستیابی به شرح احوال و افکار و فهرست تألیفات او رک: دوانی، علی، وحید بهبهانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

حضرت امام حسین (ع) مدفون گردید.^۱

سید بحر العلوم

از جمله فقهاء این دوره، آقا سید مهدی طباطبائی بروجردی معروف به سید بحر العلوم است که در سال ۱۱۰۵ هجری قمری در کربلا متولد شد و در سال ۱۲۱۲ در نجف اشرف درگذشت. وی که تذکرها او را عذیم النظیر و جامع معقول و منقول و... خوانده‌اند از شاخص‌ترین شاگردان وحید بهبهانی و از «اکابر فقهای جهان و اعظام محدثین دوران» بوده که علاوه بر مقام شامخ علمی، به زهد و تقوی و کرامات متعدد نیز شهرت یافته است. می‌نویسند در شب ولادت او پدرش حضرت رضا (ع) را به خواب دید که شمعی را به وسیله محمد بن اسماعیل بن بریع فرستاد تا بر بام خانه او افروختند و روشنی آن چنان اطراف خانه را فراگرفت که نهایت آن معلوم نشد^۲ و این قداست که همراه او متولد شد، تا پایان عمر برایش باقی ماند تا آنجا که او علاوه بر عنوان مجتهد بزرگ عصر، مرشد و هادی و مربی بزرگی هم محسوب می‌شد و شهرت زهد و کرامات او از آنچه در حق مشایخ صوفیه نقل شده کمتر نیست.^۳

محدث قمی در کتاب «فوائد الرضویه» در ذیل ترجمه سید، هشت حکایت نقل کرده است که دلالت بر کرامات ایشان دارد که از آن جمله تشرف به ساحت مقدس حضرت ولی عصر (ع) است. رفتار و حرکات سید بحر العلوم بویژه در اواخر عمر چنان بود که اعتقاد عموم را نسبت به او به عنوان مرشدی کامل و عارفی واصل افزایش می‌داد و آثارش، بخصوص شرحی که بر کتاب «محاسبة النفس» سید بن طاووس نوشت و به شرح رساله سیر و سلوک معروف شد، شخصیت عرفانی سید را بیش از پیش تقویت کرد تا آنجا که بعضی از کتب صوفیه از ارتباط سید بحر العلوم با سلاسل صوفیه سخن گفتند. از جمله «طرائق الحقایق» از اینکه سید پنهانی با نور علیشاه ملاقات داشته و

۱ - برای شرح حال بیشتر از وحید علاوه بر کتاب «وحید بهبهانی» رک:

مدرس، میرزا محمدعلی، ریحانه الادب در ج ۱، ذیل آقا و حاج شیخ عباس، «فوائد الرضویه»، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۸ و هدیه الاحیاء فی ذکر المعروفین بالکنی و الالقاب و گنجینه دانشمندان جلد سوم و..

۲ - فوائد الرضویه، ص ۶۷۷. ۳ - نگا: دنباله جستجو، ص ۳۱۳.

دست ارادت به او داده است، حکایت دارد.^۱

به هر حال، بُعد علمی و جنبه فقهی سید بحرالعلوم به قدری است که تمام علمای هم عصر او و حتی کسانی که سید در محضرشان تلمذ نموده، از او به دیده احترام یاد کرده‌اند و علمای پس از او، کلامش را حجت دانسته‌اند.

«میر عبدالباقی اصفهانی» در قسمتی از اجازه خود به سید بحرالعلوم که در شعبان سال ۱۱۹۳ تحریر یافته، آورده است: «من او را دریایی مشحون و سرشار از ورع و تقوی و گنجی پر از گوهرهای فضل دیدم. او را چنان می‌بینیم که به آخرین پله نردبان کمال رسیده و در علم بر دانشمندان روزگار خود فایق آمده و با زحمات روزه و شب‌زنده‌داریها در راه تحصیل علم و فضل، به اوج معالی رسیده است.»

نظیر این عبارتها و مضمونها در اجازه وحید بهبهانی، آقا محمد باقر هزار جریبی و آقا حسین قزوینی، به سید بحرالعلوم نیز مشاهده می‌شود.^۲

تألیفات علامه بحرالعلوم:

«از آن مرحوم، کتاب مدونی باقی نماند، الا قدری از طهارت و صلوة منظومه و قریب شش هزار بیت، شرح وافیه الاصول و رساله حج که در ایام حیاتش مدون شده بود، ولکن مسائل متفرقه بسیار، از کلک بدایع نگارش ظاهر شد. بعد از فوت آن جناب، بعضی از تلامذهاش مسائل فقهیه را جمع و مرتب نموده، به کتاب «مصایح» موسوم کردند و مسائل اصولیه را نیز مدون نمودند و مسائل متفرقه از حواشی و غیرها را مجموعه ساختند.»^۳

زنوزی در «ریاض الجنة» چند کتاب دیگر را نیز از تألیفات آن بزرگوار دانسته که از آن جمله است:

کتاب رجال «فوائد رجالیه» رساله‌ای در اجماع، رساله‌ای در رد یهود و...^۴

۱ - رک: طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.

۲ - برای اطلاع از متن اجازات رک: وحید بهبهانی، ص ۱۷۲ تا ۱۷۵.

۳ - مرآت الاحوال، به نقل از وحید بهبهانی، ص ۱۸۴-۱۸۵.

۴ - همان مأخذ، ص ۱۸۵، برای اطلاع بیشتر رک: طرائق الحقایق، ج ۳، ریحانة الادب، ج ۱/ ص ۲۳۴.

فوائد الرضویه، ج ۲/ ص ۶۷۷، کتاب وحید بهبهانی، در ذیل شاگردان آقا...

ملا عبد الصمد همدانی:

از دیگر فقهای این دوره که گرایشهای عرفانی هم داشته، ملا عبد الصمد همدانی ملقب به فخرالدین (متوفی به سال ۱۲۱۶) است. وی از شاگردان سید بحر العلوم و آقا باقر بهبهانی بوده است.

در ریحانة الادب از او به «جامع معقول و منقول و محدث، حکیم، متکلم، محقق مدقق، لغوی عابد و زاهد و عارف» یاد می‌کند.^۱ در طرائق الحقایق نیز آمده:

«العالم الربانی و العارف الصمدانی مولانا فخرالدین عبد الصمد همدانی در مراتب طاعت و عبادت و ریاضت مرتبه عالی داشته و از مردم زهد و تقوی و پرهیزکاری دقیقه‌ای فرو نمی‌گذاشته. قریب چهل سال در عتبه خامس آن عبا مجاور بوده و تحصیل علوم نموده و در فقه و اصول تلمیذ علامه طباطبایی، امیر سید علی است و بالاخره از فحول علما و مجتهدین گردید و در بستان السیاحه مذکور است: که در همان دیار به دلالت مجذوب علی شاه خدمت نور علیشاه و سید معصومعلیشاه رسید و به امر آن دو بزرگوار از خدمت حسینعلی شاه به شرف ذکر خفی و فکر مشرف گردید...»^۲

و در ریاض العارفین ذکر آن جناب را به عنوان صمد همدانی و هو قطب العلماء مولانا شیخ عبد الصمد آورده و در آنجاست که عاقبت الامر خدمت نور علیشاه اصفهانی رسید و ارادت او را گزید. هم به اجازه او خدمت حاجی محمد حسین اصفهانی شتافت و در صحبت وی تربیت یافت. دیگر باره به کربلای معلی رفته ساکن شد و بحر المعارف تصنیف فرمود. این یک بیت از اوست:

ز کعبه عاقبه الامر سوی دیر شدم هزار شکر که من عاقبت به خیر شدم
با آنکه بعضی از تذکرها مانند ریاض العارفین و طرائق الحقایق به وابستگی ملا عبد الصمد همدانی به سلسله نعمه اللهیه صراحت دارند، اما کسانی که به صوفیه منسوب نبوده‌اند، وابستگی وی را به سلسله نعمه اللهیه به صورت رسمی تأیید ننموده‌اند، که از جمله می‌توان به روضات الجنات اشاره داشت.
باری، ملا عبد الصمد نمونه‌ای بود از معدود فقهای این عصر است که ذوق عرفان،

آنها را از اشتغال به امر فتوی و اجتهاد باز داشت یا با وجود اشتغال به فقه و اجتهاد به نحوی تمایلات عرفانی خود را، نه از مقوله اظهار ارادت رسمی به مشایخ عصر، نشان دادند.^۱

ملا عبد الصمد سرانجام در واقعه هجوم وهابیه به کربلا (۱۲۱۶) ضمن قتل عام فجیع شیعیان آنجا به قتل رسید. در ریاض العارفین نقل است که: مکرر می فرموده که عنقریب این محاسن سفید من سرخ خواهد گردید.^۲
از تألیفات اوست:

۱ - بحر المعارف در عرفان و تصوف و آن کتابی است علمی، دینی و اخلاقی و فلسفی که در بمبئی به چاپ رسیده است.

۲ - کتاب بزرگی در لغت

۳ - کتاب دیگری به ترتیب ابواب فقه که جامع مستظرفات بسیاری می باشد و گویا همین کتاب، شرح مختصر نافع محقق حلی است و از قرار مسموع بسیاری از ابواب فقهی را مفتوح کرده که حکایت از میزان تسلط و تبخر او در فقه و اصول دارد.^۳
نمونه ای از نثر اوست:

در بعضی اخبار مأثور است که مرغ روح چهل هزار سال پیشتر از گرفتاری به فقس تن در جوار باری در پرواز و در گلستان قرب وصال دوست، دمساز و همراز بود:
تو آن نوری که پیش از صحبت خاک ولایت داشتی بر بام و افلاک
چون تمنای مراتب بالاتر داشتند، حق تعالی را قید دام اجساد فرمود که به تقریب
تعلق به ابدان تحصیل آن مقام والاشان نمایند.

ما به فلک بوده ایم یا زملک بوده ایم باز همانجا رویم منزل ما کبریاست
ما ز فلک برتریم از ملک افزوتریم باز همانجا رویم جمله، که آن شهر ماست
و گرنه من از کجا حبس از کجا؟ مال که را دزدیده ام.

گر دولت و بخت یار بودی ما را در منزل خود قرار بودی ما را
گر چشم بد زمانه بر ما نزدی در شهر کسان چه کار بودی ما را^۴

۱ - دنباله جستجو، ص ۳۱۵.

۲ - ریاض العارفین، ص ۲۶۸.

۳ - ریحانه الادب، ج ۶/ ص ۳۷۸.

۴ - طرائق الحقایق، ج ۳/ ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

ملاحمد نراقی

دیگر از علمای دین و اکابر مجتهدین این دوره فقیه اصولی و محدث رجالی نجومی ریاضی، معقولی منقولی، ملاحمد نراقی کاشانی است که به سال ۱۱۸۵ ه.ق. در نراق کاشان متولد شد و در دامن پدر بزرگوارش مرحوم ملا محمد مهدی نراقی تربیت یافت و معدمات علوم را نزد وی آموخت و سپس به کربلا رفت و محضر وحید بهبهانی و میرزا مهدی شهرستانی را درک کرد و از درخشانترین چهره‌های فضل و دانش و ادب قرن سیزدهم هجری شد.

وی فطرتاً مردی اجتماعی و نسبت به مردم خصوصاً فقرا و مستمندان فوق‌العاده رثوف و مهربان بود و همین امر او را مورد توجه عامه مردم قرار داده بود تا آنجا که از هر سو در کنار طلاب علوم و پویندگان فضل و ادب، ارباب حوائج به سوی او می‌شتافتند و از آن منبع فضل و خیر، بهره‌های خود را به دست می‌آوردند.

نراقی علاوه بر مراتب بالای علمی و فقهی، ذوق شعری را هم با مشرب عرفانی به هم آمیخته بود و از این حیث، احوالش یادآور احوال ملامحسن فیض در عصر صفوی محسوب می‌شد. معراج السعاده وی، احیاء کیمیای سعادت و تا حدی موافق با مشرب فیض و غزالی بود. وی در مثنوی «طاق‌دیس» و «لسان الغیب» خویش، بعضی اقوال مولانا جلال الدین را با طرز بیانی که لحن فقیهانه‌اش آن را از آنچه نزد صوفیه متداول است ممتاز می‌دارد، ادا می‌کند. دیوان شعرش هم که تخلص صفایی دارد از همین معانی خالی نیست، حتی مؤلف «ریاض العارفین»^۱ او را که در فقه و اجتهاد تالی و خلف پدرش، حاج ملامهدی نراقی (م ۱۲۰۹ ه.) محسوب می‌شد، در اعداد شعرای عارف مسلک معاصر خویش نام برد.

آثار او:

- ۱ - اجتماع الامر و النهی ۲ - اساس الاحکام فی تنقیح عمد مسائل الاصول بالاحکام، در اصول فقه ۳ - اسرار الحج به فارسی که در ایران چاپ شده است.
- ۴ - تذکرة الاحباب در آداب ضروریه که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی موجود است. ۵ - حجة المظنة ۶ - خزائن یا الخزائن که مانند مشکلات العلوم والدش و به شیوه

کشکول شیخ بهائی تألیف یافته و در ایران به چاپ رسیده است. ۷- دیوان شعر فارسی
 ۸- سیف الامة (یا الاثمه) و برهان الملة، به فارسی که مجلداتی از آن ذیل هر دو عنوان
 در کتابخانه ملی موجود است. لغات عربی این کتاب را بعدها فرزندش تفکیک و تألیف
 نمود. ۹- شرح «تجرید الاصول» در هفت مجلد و جمیع متعلقات آن علم. (اصل متن از
 تألیفات پدر او بوده است). ۱۰- طاقدیس که درباره آن مجدداً سخن خواهیم گفت.
 ۱۱- عوائد الايام من قواعد الفقهاء الاعلام و قوانینهم التي لا بد فیها من الاعلام، حاوی
 قواعد بی سابقه فقهی و اصولی که بارها در ایران به چاپ رسیده است. ۱۲- عین
 الاصول، در علم اصول. ۱۳- مستند الشیعه فی احکام الشریعه، متضمن مباحث فقهی،
 که برخی اقوال والد خود را نیز در آن نقل کرده است این کتاب هم در ایران به چاپ
 رسیده است. ۱۴- معراج السعادة در علم اخلاق به فارسی. ۱۵- مفتاح الاحکام در
 اصول فقه. ۱۶- منهاج الاصول الی علم الوصول که به نام «منهاج الاحکام» نیز مشهور
 است و در تهران به چاپ رسیده است. ۱۷- وسیلة النجاة که آنرا بنا به درخواست
 فتحعلی شاه که از ملا احمد تقلید می کرد، تألیف نمود و در آن به شرح وظایف شرعی
 شاه پرداخت. مرحوم نراقی در مقدمه این کتاب که در دو مجلد تألیف شده، چنین
 می گوید: «مجلد اول: در مسائل طهارت و نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد. و
 چون این کتاب مستطاب حسب الاشارة لازم البشارة اعلیحضرت... المجاهد فی سبیل
 الله، خدیو دین دار، شهریار معدلت شعار، السلطان فتحعلی شاه قاجار... سمت تألیف
 پذیرفت. امید که ثواب آن به روزگار فرخنده آثار همایونش عاید گردد.»^۱

از میان آثار وی، معراج السعادة، از همه مشهورتر است. معراج السعادة فی علم
 الاخلاق ترجمه و تحریر کتاب «جامع السعادات» علامه محمد مهدی نراقی است که بنا
 به تقاضای فتحعلی شاه صورت گرفته است، صاحب کتاب مکارم الآثار می نویسد:
 کتاب «معراج السعادة»، ترجمه کتاب «جامع السعادات» در اخلاق با بعضی اضافات و
 تغییرات که در این فن شریف، بهتر از سایر کتب فارسی بلکه اکثر کتب عربی است و
 برای هر عالم و عامی مطالعه آن لازم است و در تغییر حالات و اخلاق تأثیری تمام
 دارد.^۲

۱ - ص ۱ و ۲ نسخه خطی، مورخ ۲۶ ماه رجب المرجب ۱۲۲۵، به نقل از مقدمه مثنوی طاقدیس، ص ۱۵.

۲ - مکارم الآثار، ج ۵/ ص ۱۲۳۸.

مثنوی طاق‌دیس

از برجسته‌ترین آثار ادبی و منظوم نراقی، مثنوی طاق‌دیس است که منظومه‌ای است عرفانی مشحون به پندها و اندرزهای حکمی و اخلاقی که بر اساس اصول و فروع دینی با بیانی ساده و رسا تنظیم شده است. نراقی این کتاب را که به تقلید از مثنوی مولوی سروده است، بر چهار صفه نهاد و در پایان صفه اول گفته است:

داستانم را کنون آمد ختام صفه‌ای از طاق‌دیسم شد تمام
ای صفایی یک دوروی لال باش قال را بگذار و فکر حال باش
صفه‌ای از چهار صفه شد تمام آن سه باشد تا ترا آید پیام^۱
نراقی توفیق سرودن بیش از دو صفه را نیافت و پس از درگذشت او، دومین فرزندش، حاج ملا محمد جواد متخلص به صفایی که از ذوق و ادب بهره کافی داشت بر حسب وصیت پدر به قصد اتمام طاق‌دیس، صفه سوم را با این ابیات انشاء کرد:

ای صفایی ای فقیه معنوی
ناظم آن طاق‌دیس مثنوی
ای تو مرغ گلشن و گلزار جان
ای تو آن بگرفته در قدس آشیان
اوفتادی ساغر مینا ز دست
رونق بازار میخواران شکست^۲

...

مر ترا فرصت نیامد ای همام
تا کنی تو طاق‌دیس را تمام
مثنوی را صفه سیم رقم
تا کنی از بهر شاه محتشم

...

صفه سوم می‌آرایم کنون سر کنم آنجا ز عشق و از جنون

تحفه من لایق ایثار نیست قابل و شایان آن دربار نیست
تو سراپایت بود از نور پاک جمله اجزای وجود من ز خاک^۱
ملا احمد نراقی در شب یکشنبه بیست و سوم ربیع الثانی ۱۲۴۵ ه. به مرض و با
درگذشت.^۲

شیخ محمد حسن، صاحب جواهر

شیخ محمد حسن بن باقر نجفی اصفهانی، از اجله فقها و علما قرن سیزدهم هجری است. وی شاگرد شیخ افقه شیخ جعفر کاشف الغطا بوده و نزد شیخ موسی و آقا سید جواد عاملی و سید صاحب مفاتیح تملذ کرده است.^۳

مشهورترین اثر او کتاب «جواهر الکلام» در شرح شرایع الاسلام محقق است که از آن به عنوان دائرة المعارف شیعه یاد کرده اند. این کتاب که در شش مجلد بارها چاپ سنگی شده، عظیمترین کتاب فقهی مسلمین و ثمره سی سال کار و تلاش این عالم جلیل القدر است. از نظر سلسله، نسبت، شیخ محمد حسن، با خانواده مجلسی و بحر العلوم منسوب است و دختر آقا سید رضا نواده بحر العلوم، همسر شیخ است. صاحب جواهر، معاصر با ناصرالدین شاه بود و در نجف اشرف سکونت داشت.

از برجسته ترین شاگردان او، شیخ مرتضی انصاری، شیخ زین العابدین مازندرانی، حاج ملا علی کنی، شیخ العراقین تهرانی و حاج میرزا حسن آشتیانی را می توان نام برد.

مرگ او در سال ۱۲۶۶ هجری در نجف اتفاق افتاد و در محله عماره به خاک سپرده شد. غیر از جواهر الکلام، تألیفات دیگری از او به جای مانده است که بعضی از آنها مانند «نجات العباد» به چاپ رسیده است.^۴

۱ - نسخه ای از مثنوی شفاعی در صفحه ۱۳۱۷۸ جلد سیزدهم فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به ثبت رسیده است.

۲ - برای شرح حال بیشتر او رک: ریحانه الادب، ج ۶/ ص ۱۶۰. فوائد الرضویه ج ۱/ ص ۴۱. هدیه الاحباب، ص ۱۸۰. اعیان الشیعه، ص ۲۴۹. مکارم الآثار، ج ۴/ ص ۱۲۳۵. نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ص ۷۹. طرائق الحقایق، ج ۱/ ص ۴۰۴. مجمع الفصحاء، ج ۲/ ص ۳۳۰.

۳ - فوائد الرضویه، ج ۲/ ص ۴۵۳.

۴ - برای شرح حال او رک: فوائد الرضویه، ج ۲/ ص ۴۵۲-۴۵۶. ریحانه الادب، ج ۳/ ص ۳۵۷ به بعد. هدیه الاحباب و مجله وحید، سال چهارم، شماره ۱۰۲.

شیخ مرتضی انصاری

شیخ مرتضی انصاری فرزند محمد امین از بزرگان و سرآمدان علمی شیعه در دوره قاجاریه و «افضل علمای راسخین و اکمل فقهای ربانین و خاتم الفقها و المجتهدین، فخر الشیعه و ذخر الشریعه» است که در روز عید غدیر سال ۱۲۱۴ ه.ق. در دزفول در خاندانی که به زهد و فقاها معروف بود، متولد شد.

در سن هجده سالگی در خدمت پدرش به عراق رفت و به اصرار سید مجاهد در کربلا اقامت گزید تا به تکمیل تحصیلات بپردازد. در کربلا محضر شریف العلما را درک کرد و در نجف از مجلس درس شیخ موسی کاشف الغطاء بهره‌مند شد و در سال ۱۲۴۰ عزم زیارت حضرت رضا کرد و در این سفر توفیق یافت تا چهار سال در کاشان، شاگردی ملا احمد نراقی را داشته باشد. پس از مراجعت، در نجف به تدریس و تصنیف پرداخت و شهرت علمی یافت تا آنجا که پس از فوت صاحب جواهر، مرجعیت عامه به او واگذار شد.

وی در فقه و اصول، وحید عصر خویش بود. علما مقام او را در علوم شرعی همپایه مقام قآنی در علوم ادبی و مقام حاج ملاهادی سبزواری در علوم عقلی دانسته‌اند. مرتبه وی در اجتهاد به حدی بود که هیچ یک از علمای عصر، تقدم او را انکار نمی‌کردند. شهرت زهد و ورع فوق‌العاده او هم این حیثیت بی‌نظیر علمی را در انتظار می‌افزود و او را در نزد بزرگان صوفیه هم، معزز و محترم می‌نمود^۱ تا آنجا که معصوم‌علیشاه از او با تجلیل تمام یاد می‌کند و پس از آنکه اظهار می‌دارد کسی نمی‌تواند اوصاف او را شمارش کند، می‌نویسد:

«در علم و عمل و زهد و تقوی و ورع و عبادت و ریاضت مسلم فرق مسلمین و در معارف الهی قدوه ارباب یقین و صفوه صوفیان ولایت قرین است و مصداق علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل.»^۲

مقام زهد و تقوای شیخ را تا آنجا دانسته‌اند که گفته‌اند هیچکس بعد از او به چنان مرتبه‌ای نرسیده است. محقق حاج میرزا حبیب الله درباره او گفته است: «شیخ استاد،

۱ - نکا: شیخ اعظم انصاری، ص ۳۹ و طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۴۶۶.

۲ - طرائق الحقایق، ج ۳/ ص ۴۶۶.

سه امتیاز داشت: علم، ریاست و تقوی. ریاست را به میرزا محمد حسن شیرازی و علم خود را به من داد و تقوی را به همراه خود به قبر برد.^۱

با وجود کثرت وجوه شرعی که از اطراف و اکناف بلاد شیعه نزد وی ارسال می شد، خود وی چنان از تصرف در این وجوه اجتناب داشت تا آنجا که پس از سالها مرجعیت تام، بازماندگان وی تمکن و استطاعت مالی برای اقامه مجلس تعزیه به جهت وی را نداشتند^۲ و یکی از اشراف، شش شبانه روز، مخارج و لوازم مجلس ختم را عهده دار شد. نقل است که تمامی متروکات وی، معادل هفده تومان پول ایرانی بود که همان مقدار هم قرض دار بوده است.^۳

آثار علمی شیخ مرتضی:

مصنفات شیخ بسیار و در بین علما در کمال شهرت و اعتبارند و اکابر علمای اسلام و افاضل فقهای اعلام به فهم عبارات و حل رموز و دقایق آنها مفتخرند. از آثار اوست:

۱- اثبات التسامح فی ادلة السنن ۲- الارث ۳- الاستصحاب ۴- اصالة البرائة ۵- حجیت قطع ۱۰- الخمس ۱۱- الرضاع ۱۲- الزکوة ۱۳- الصلوة ۱۴- الطهارة ۱۵- المتاجر یا مکاسب ۱۶- المواسعه و المضایقه و غیر از اینها، دارای رساله های مختلف فقهی و کتابی هم در رجال می باشد.

استصحاب و اصالة برائت و تعادل و ترجیح و حجیت ظن و حجیت قطع او بارها در تبریز و تهران یکجا به نام «فرائد الاصول» به چاپ رسیده است که بیشتر به «الرسائل» معروف است و همراه با «مکاسب» از کتابهای درسی نهایی در حوزه های علمیه اند.

شیخ مرتضی شب شنبه شانزدهم یا هجدهم جمادی الآخر ۱۲۸۱ هجری قمری در سن شصت و هفت سالگی در نجف وفات یافت و در همانجا به خاک سپرده شد.^۴

۱- شیخ اعظم، ص ۶۲. ۲- دنباله جستجو، ص ۳۱۳.

۳- نگا: ریحانه الادب، ج ۱/ ص ۱۹۱.

۴- شرح حال او را می توانید در کتابهای ذیل ببینید:

فوائد الرضویه، ص ۶۶۴. هدیة الاحباب، ص ۱۶۸. ریحانة الادب، ج ۱/ ص ۱۸۹. مکارم الآثار، گنجینه دانشمندان، ج پنجم.

میرزا محمد حسن شیرازی

یکی دیگر از مجتهدان بزرگ مذهب شیعه در دوره قاجار، حاج میرزا محمد حسن شیرازی فرزند سید محمود حسینی شیرازی است که به سال ۱۲۳۰ هجری قمری در شیراز متولد شد و پس از تکمیل تحصیلات، در سال ۱۲۵۹ هجری به نجف مراجعت نمود و در محضر شیخ مرتضی انصاری، کسب فیض نمود تا به درجه اجتهاد نائل آمد. و بعد از فوت استاد خود، مرجعیت عامه یافت و حدود ۲۳ سال مرجع علی الاطلاق شیعه بود.

در سال ۱۲۹۱ به سامرا رفت^۱ و تا سال ۱۳۱۲ که سال مرگ اوست، در همانجا اقامت گزید.

«میرزای شیرازی» که از او به «میرزای بزرگ» و «میرزای مجدد» یاد شده است، فتوای تحریم تنباکو را به هنگامی که ناصرالدین شاه قاجار، انحصار تنباکو را به شرکت رژی داده بود، صادر کرد و سبب لغو امتیاز تنباکو شد.

گفته شده است میرزا همانند استاد خود، شیخ مرتضی انصاری، در ابتدا تمایلی به دخالت در امور سیاسی نداشته است، اما پافشاریهای سید جمالالدین اسدآبادی موجب شد که او دست از احتیاط بردارد^۲ و در مواقع لازم از اقتدار مرجعیت خود استفاده کند. دخالت سیاسی میرزا، بنا به روایت حامد الگار، در نوزدهم ذی الحجه سال ۱۳۰۸ (۲۶ ژوئیه ۱۸۹۱) با مخابره تلگرافی که به ناصرالدین شاه زد، آغاز شد. در این تلگرام، میرزا به اخراج سید علی اکبر فال اسیری از شیراز^۳ و به انحصار تنباکو، اعتراض کرد^۴ و چون شاه پاسخ تلگرام اول و تلگرافی را که مجدداً برای ناصرالدین شاه فرستاده بود، نداد، میرزای شیرازی در ربیع الثانی ۱۳۰۹ هجری قمری، به میرزا حسن آشتیانی نامه‌ای نوشت که به نیابت از او در مبارزه انحصار، اقدام کند. بعد از آن فتوایی در تهران صادر شد که استفاده از تنباکو را به هر شکلی، در حکم جنگ

۱ - علت اقامت او را در سامرا ایجاد پایگاهی در میان اهل سنت دانسته‌اند. رک: حیات یحیی، ج ۱/ ص ۳۷.

دین و دولت در ایران، ص ۳۱۲. ۲ - دین و دولت در ایران، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

۳ - قوام الملک، حاکم شیراز، شبانه سید علی اکبر را به دنبال اعتراضی که نسبت به انحصار تنباکو داشت، به بوشهر و از آنجا به بصره تبعید کرده بود.

۴ - رک: تیموری، ابراهیم، عصر بیخبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران ۱۳۳۶.

علیه امام زمان و حرام می دانست.

ناظم الاسلام در بیان این واقعه می نویسد: «در سنه ۱۳۰۹ کمپانی رژی امتیاز دخانیات را از ناصرالدین شاه گرفت که بیع و شرای دخانیات منحصر به یک اداره باشد و به عوض چند کروار به شاه و درباریها داد و به همه بلاد ایران گماشتگان فرستاد و اداره خود را دایر نمود. حتی در قری و دهات کس فرستاد و به مردم سخت گرفتند. بزرگان از علما و غیر هم، بر معایب و وخامت این عمل واقف شدند که امروز دخانیات محدود شد، فردا نمک و روز دیگر هیزم و ذغال و آب و غیره و به ازای آن مبالغی گرفته خواهد شد... جمعی از عقلا، خدمت مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی رسیده، معایب متضمنه و مستتره در این کار را عرضه داشتند و هم به علمای اصفهان ضرر و عاقبت امتیاز و نتایج مترتبه بر آن را نوشتند. لذا، مرحوم میرزای آشتیانی حکم به حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به این عبارت نوشتند و نسبت آن را به مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی دادند و منتشر ساختند.

صورت حکم به حرمت دخانیات این بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمانست عجل الله فرجه.

قبل از انتشار، شرح را به حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی که در سامرا، متوقف و رئیس امامیه بودند، نوشتند. ایشان هم امضا فرمودند و خوب ایستادگی فرمود...^۱

اگر چه بعضی از مورخین نظر ناظم الاسلام را در صدور فتوی پذیرفته اند و معتقدند که صدور فتوی نیز از جانب میرزای شیرازی بوده است، اما تحلیل مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان به واقع نزدیک تر است. به هر حال اگر فتوی را میرزای شیرازی هم صادر نکرده باشد، حتماً تأیید کرده

است^۱ و سرانجام قدرت مذهبی او باعث لغو انحصار تنباکو شد.^۲ از مرحوم شیرازی اثری کتبی به جای نمانده است، اما شاگردان بزرگی در مکتب او تربیت شدند از قبیل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، حاج آقا رضا همدانی، حاج میرزا حسین سبزواری، سید محمد فشارکی اصفهانی، میرزا محمد تقی شیرازی و غیر آنها.

پسر میرزا محمد حسن به نام سید میرزا علی نیز از علمای مذهب شیعه، در اواخر دوره قاجاریه است و کتاب «بیع المبهم» از تألیفات اوست.^۳

از دیگر عالمان این دوره باید از حاج ملا علی کنی (۱۳۰۶ - ۱۲۲۰ هـ) یاد کرد. وی که بر اثر تلاش پیگیر در فقه و اصول و تفسیر و لغت مقامی والا یافته بود، از توجه فوق العاده ناصرالدین شاه و مردم هم برخوردار بود و اقتدار و نفوذ خاصی داشت به نحوی که در مرگ او «حتی گبر و یهود و ارمنی هم دسته شده بودند و عمارتی حاجی را همین طور به دوش از شهر به حضرت عبدالعظیم بردند... در بین الحرمین دفن نمودند...»^۴

عالم برجسته دیگر، حاج شیخ هادی نجم آبادی تهرانی، (۱۳۲۰ - ۱۲۵۰ هـ) مجتهد روشنفکر و آزاداندیش است که در پرورش افکار عمومی و تهیه مقدمات جنبش

۱ - جالب توجه است که در این میان کسانی هم اعتقاد یافته‌اند که تحریک احساسات مذهبی مردم توسط ناصرالدین شاه صورت گرفته است. دوستعلی خان معیر الممالک در خاطراتش می‌نویسد که ناصرالدین شاه اندکی پس از اعطای امتیاز، به سبب واکنش خصمانه روسها از آن کار پشیمان بود، از اینرو علاءالدوله را به سامرا نزد میرزا حسن شیرازی فرستاد با این تقاضا که به تحریم استعمال تنباکو فتوی دهد (دوستعلی خان معیر الممالک، یادداشت‌هایی از زندگای خصوصی ناصرالدین شاه، تهران، ص ۱۷۷). یحیی دولت‌آبادی نیز در تأیید فرض مشابهی، دشمنی کامران میرزا نایب‌السلطنه را با امین‌السلطان اقامه می‌کند که چون امین‌السلطان نخست در اعطای امتیاز تنباکو دست داشت، لغو آن به منزله ضربه شدیدی به او محسوب می‌شد (حیات یحیی، ج ۱/ ص ۱۰۷ و ۱۰۸). برای اطلاع بیشتر رک: دین و دولت در ایران، فصل دوازدهم.

۲ - در مورد واقعه رؤی رک: تحریم تنباکو از شیخ رضا زنجانی. قرارداد ۱۸۹۰ از ابراهیم تیموری. تحریم تنباکو در ایران از نیکی. ر. کدی. شورش بر امتیازنامه رؤی، فریدون آدمیت. تاریخ بیداری ایرانیان از ناظم‌الاسلام کرمانی و ...

۳ - برای اطلاع بیشتر رک: ریحانة الادب، ج ۴/ ص ۱۲۴ و ج ۶/ ص ۶۶-۶۸. طرائق الحقایق، ج ۳/ ص ۴۹۷. تاریخ رجال ایران، ج ۱/ ص ۳۳۵-۳۳۹. گنجینه دانشمندان، ج ۵/ ص ۴۲۷. فوائد الرضویه، ج ۲/ ص ۴۸۲ و ... همچنین مرحوم آقابزرگ تهرانی صاحب الذریعه، شرح حال او را در کتابی مستقل بنام «هدیه الرازی الی مجدد الشیرازی» تألیف و به چاپ رسانده است.

۴ - رک: تاریخ رجال ایران، ج ۲/ ص ۳۵۲ - ۳۴۹

مشروطیت سهمی به سزا داشته است و اعتماد السلطنه او را «از مجتهدین مسلم دارالخلافة و مرجع حکومت شرعیه» دانسته است.^۱

شیخ محمد حسن ممقانی (م/۱۳۲۳). صاحب تألیفات متعدد از جمله «بشری الوصول الی علم الاصول» در هشت جلد، و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (۱۳۲۹ - ۱۲۵۵ هـ) عالم و صاحب تألیفات متعدد و از جمله کفایة الاصول، که از مشهورترین کتاب درسی حوزه‌های علمیه به شمار می‌رود و دیگر سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (۱۳۳۷ - ۱۲۴۷ هـ) که از او کتاب بستان نیاز و گلستان راز در مناجات به فارسی و چند اثر دیگر به زبان عربی به جای مانده است. از دیگر عالمان مشهور این دوره‌اند.

از مجتهدان مشهور دیگر، حاج شیخ فضل الله نوری، فرزند ملاعباس کجوری (۱۳۲۷ - ۱۲۵۹ هـ) است که پس از بازگشت از عراق و طی مراحل تحصیلی، مرجعیت تام یافت و در اوایل جنبش مشروطیت با سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی، همراه شد و در قیامی که منجر به صدور فرمان مشروطیت شد، سهم به سزایی داشت. وی در ماجرای مشروطیت، پس از فتح تهران و خلع محمد علی شاه در سال ۱۳۲۷ دستگیر و محکوم به اعدام شد و به شهادت رسید. از او آثاری مانند، تذکرة الغافل و ارشاد الجاهل، صحیفه مهدویه بر جای مانده است.

علوم اسلامی
کلام و حکمت / متکلمان و
حکیمان

حکمت و فلسفه

ظهور صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا، در قرن یازدهم (متوفی به سال ۱۰۵۰ ه.ق.) سیر نه قرن حکمت در ایران را به نقطه کمال رساند و فلسفه را در کنار کلام و عرفان نشاند و استدلال و ذوق و وحی را به هم آمیخت و حکمت متعالیه را همراه با وحدت، تشکیک در اصالت وجود، حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول، تجرّد و خلاقیت نیروی متخیله، اساس فلسفه و حکمت نوین اسلامی قرار داد. نحوه استدلال و قوّت و قدرت ملاصدرا در ارائه نظریات جدید، به نحوی بود که در تمام تحولات فکری و فلسفی بعد از خود تأثیر گذاشت، اگرچه در عصر او و حتی بعد از او، کسانی با شدت تمام در نفی نظریات او می‌کوشیدند و به شیوه گذشتگان به تدریس حکمت مشائی همت می‌نمودند و این مطلب را در بین شاگردان او، مانند عبدالرزاق لاهیجی و ملامحسن فیض کاشانی که از اندیشه‌های استاد خود رسماً حمایت نمی‌کردند هم می‌توان دید.

ظهور شیخیه در قرن دوازدهم هجری و مخالفت شدید شیخ احمد احسائی با افکار فلسفی ملاصدرا، از عوامل مهمی به حساب می‌آید که توانست مدّتی از انوار اندیشه‌های صدرائی بکاهد. اما بعد از فروکش کردن مذهب شیخیه، مجدداً عالمان و فیلسوفان به تعالیم فلسفی ملاصدرا پرداختند و حکیمانی مانند ملا حمزه گیلانی، آقا میرزا تقی الماسی، ملا اسماعیل خواجه‌نوی، پایه‌های حکمت صدرائی را استوار ساختند و زمینه را برای کار ملاعلی نوری و حاجی ملاهادی سبزواری فراهم ساختند. حوزه فلسفی ایران که تا زمان فتحعلی‌شاه قاجار در اصفهان بود، به تهران منتقل شد. ملاعلی نوری بنا به درخواست فتحعلی‌شاه، ملاعبدالله زنوزی را به تهران اعزام کرد و با تأسیس مدرسه حکمت، زمینه آنچنان فراهم شد که بعد از مرگ حکیم

ملاعلی نوری (۱۲۴۶ ه. ق) حوزه حکمت رسماً در تهران شکل گرفت. از سوی دیگر حاجی ملاهادی سبزواری، که بعداً به شرح حال او خواهیم پرداخت، پس از تکمیل تحصیلات در اصفهان، در سبزواری مستقر شد و تا پایان عمر در آنجا به تدریس و تألیف مشغول بود و از این روی، سبزواری نیز به عنوان یکی از مراکز مهم فلسفی ایران درآمد.

از فلاسفه و حکیمان مشهور دوره زندیه، آقا محمد بیدآبادی پسر ملارفیع است که او نیز از حکیمان مشهور اواخر قرن دوازدهم هجری است که اصلاً مازندرانی بود، ولی به خاطر سکونت در بیدآباد اصفهان به بیدآبادی مشهور شد. وی در حکمت و فلسفه از سرآمدان زمان خود بود و محضر استادانی چون سید قطب‌الدین محمد نیریزی شیرازی (۱۱۷۰-۱۱۰۰ ه. ق) و میرزا تقی الماسی (متوفای ۱۱۵۹) و ملا اسماعیل خواجه‌ویی را، درک کرده بود و بسیاری از دانشمندان اواخر قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم از شاگردان وی بوده‌اند. وی علاوه بر مقام علمی، در زهد و تقوا نیز، زبانزد خاص و عام بوده، به نحوی که مورخان از توصیف آن اظهار عجز کرده‌اند^۱ او با تمام شؤونات علمی و اجتماعی از دسترنج خود که زرگری بود، امرار معاش می‌کرد و گردن زیر بار منت احدی نگذاشت.

در مسائل فلسفی به وحدت وجود معتقد بود و به همین جهت گروهی نیز او را طعن می‌کردند^۲ وفات او به سال ۱۱۹۷ هجری در اصفهان اتفاق افتاد و در تخت فولاد لار به خاک سپرده شد.^۳

مقام فاضل و حکیم دیگر میرزا ابوالقاسم حسین اصفهانی مشهور به مدرس است که تدریس مدرسه چهار باغ اصفهان را به عهده داشته است. از او تألیفاتی هم به جای مانده است که از آنجمله است تفسیر قرآن مجید به فارسی، حاشیه استبصار، حاشیه تذهیب، حاشیه کافی، حاشیه من لایحضره الفقیه و شرح نهج البلاغه. وفات او را به سال هزار و دویست و سه هجری نگاشته‌اند.^۴

از دیگر حکیمان نامی دوره مورد بحث ما، ملاعلی نوری مازندرانی فرزند

۱ - نگا: روضات الجنات، ج ۷/ص ۳۶۴ - ریحانه الادب، ج ۱/ص ۳۰۱.

۳ - برای اطلاع بیشتر علاوه بر منابع مذکور رک: فوائد الرضویه/ص ۶۱۸-۶۱۹.

۴ - ریحانه الادب، ج ۵/ص ۲۶۶-۲۶۷.

ملاجمشید است که تحصیلات مقدماتی خود را در قزوین گذراند و به اصفهان، مرکز علمی زمان، رفت و در آنجا توفیق درک محضر آقا محمد بیدآبادی و میرزا ابوالقاسم مدرس اصفهانی و برخی دیگر از بزرگان را یافت و بر اثر تلاشهای فراوان و استعداد ذاتی، «در فن حکمت الهی او را پایه اعلی دست داد و در اشراق، در گیتی طاق شده و مردم از بلاد نزدیک و دور طالب خدمتش گردیدند».^۱

ملاعلی نوری را بعد از ملاصدرا، بزرگترین استاد و جامع‌ترین حکیم در حکمت مقایسه، به سبک ملاصدرا دانسته‌اند که توانست کلیه افاضل عصر خود را متوجه اهمیت حکمت مقایسه نماید. او حدود هفتاد سال به تدریس و تبیین آثار صدرالمألهین پرداخته و شاگردان زیادی تربیت نموده است.^۲ که مشهورترین آنها ملاعبدالله زنوزی و ملاهادی سبزواری است.

از آثار اوست: تفسیر سورة توحید که منظوم و دارای سه هزار بیت می‌باشد. حاشیه بر اسفار ملاصدرا، حاشیه شرح فوائد شیخ احمد احسائی، حاشیه بر «الشواهد الربوبیه» و «مشاعر» و «کافی» از ملاصدرا و کتابهای دیگر.

ملاعلی نوری علاوه بر مقام علمی، در هنر خط نیز از سرآمدان زمان خود و از شاگردان عبدالمجید طالقانی، استاد نامی خط شکسته بوده و در فن شعر نیز استادی می‌کرده است. وفات او در ماه رجب سال ۱۲۴۶ در اصفهان اتفاق افتاد، اما جنازه او را به نجف حمل کردند و در عتبه باب طوسی از حرم مطهر دفن نمودند.^۳

از شاگردان خاص ملاعلی نوری مازندرانی، در حکمت و فلسفه ملاعبدالله زنوزی تبریزی، مشهور به «مدرس» فرزند باباخان زنوزی است که در آذربایجان متولد شد و پس از تکمیل مقدمات، به عراق عرب رفت و از محضر آقا سیدعلی طباطبائی صاحب ریاض، و سید محمد مجاهد استفاده کرد. سپس به قم مراجعت کرد و در مجلس درس میرزا ابوالقاسم قمی صاحب «قوانین الاصول» حضور یافت. سپس به اصفهان رفت و به

۱ - ریاض العارفین / ص ۵۸۲

۲ - نگا: مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی بر کتاب انوار جلیله از ملاعلی نوری

۳ - برای اطلاع بیشتر رک: ریحاله الادب، ج ۶ / ص ۲۶۰. قصص العما، میرزا محمد تنکابنی / ص ۶۶. مکرم الآثار، تألیف میرزا محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، ج ۴ / ص ۱۲۶۷ و فوائد الرضویه، ج ۱ / ص ۳۳۹ و ۳۴۰.

تکمیل معلومات خود پرداخت و به محضر حکیم نامی عصر، ملاعلی نوری راه یافت و در مدت کوتاهی گوی سبقت را از دیگر شاگردان حکیم ربود و در ردیف بزرگترین حکیمان روزگار درآمد. تا آنجا که وقتی فتحعلی شاه از ملاعلی نوری خواست تا برای تدریس علوم عقلی در مدرسه محمدحسین خان مروی به تهران بیاید و او از آمدن عذر خواست، ملا عبدالله زنوزی را به عنوان بهترین مدرس حکمت و فلسفه به تهران فرستاد و ملا عبدالله تا پایان عمرش که به سال ۱۲۵۷ هجری قمری روی داد، در مدرسه مروی تهران به تدریس حکمت الهی اشتغال داشت.

او طی بیست سال تدریس، توفیق تألیف آثار ارزشمندی را نیز یافت که مهمترین آنها از این قرار است:

«رسائل علیّه»، در چگونگی غضب خداوند بر گناهکاران، «انوار جلیله» که شرحی بر دعای کمیل است^۱، «لمعات الهیه» در باب اثبات وجود و صفات و راههای شناخت خدا^۲، «منتخب الخاقانی من کشف حقایق عرفانی» در اثبات واجب الوجود و صفات جمالیّه و جلالیه^۳، و حواشی بر اسفار، شواهد الربوبیه، مبدأ و معاد از ملاصدرای شیرازی و کتب دیگر^۴.

ملاعلی فرزند ملاعبدالله زنوزی نیز که از زمره حکمای بزرگ این دوره شمرده می شود، به نام «مدرس» مشهور است که علاوه بر تسلطی که بر علوم معقول و منقول، بویژه بر حکمت الهی داشته است، در صفای باطن و تهذیب سیر و ارشاد نیز، از سرآمدان زمان خود بوده است. تا آنجا که صاحب طرائق الحقایق معتقد است که وی «در کمال خفیّه و سرّ با جناب منور علیشاه دست ارادت داده است»^۵.

ملاعبدالله سالها در مدرسه سپهسالار تهران به تدریس حکمت اشتغال داشته و از تألیفاتش حواشی بر اسفار و رساله سبیل الرشاد فی احوال العباد و کتاب بدایع الحکم

۱ - این کتاب به اهتمام سید جلال الدین آشتیانی توسط مرکز مطالعات اسلامی (شعبه تهران دانشگاه مک گیل) در سال ۱۳۵۴ به چاپ رسیده است.

۲ - این کتاب نیز بوسیله سید جلال الدین آشتیانی به وسیله انجمن فلسفه ایران چاپ شده است.

۳ - این کتاب با تصحیح نجیب مایل هروی، در سال ۱۳۶۱ در تهران به چاپ رسیده است.

۴ - برای اطلاع بیشتر درباره او بنگرید به: طرائق الحقائق (ج ۳/ ص ۵۰۶) که شرح احوالی را از فرزند ملاعبدالله یعنی ملاعلی مدرس آورده است، کتاب ریحانة الادب ذیل زنوزی و مکارم الآثار.

۵ - طرائق الحقایق، ج ۳/ ص ۵۰۴.

به طبع رسیده است.

وفات او به سال ۱۳۰۷ هجری قمری روی داد و در جوار حضرت عبدالعظیم (ع) به خاک سپرده شد. وی بنا به روایت اعتمادالسلطنه «قصر قامت و صغر جثه» داشته است. در بعضی از کتب تذکره، اشعاری از او هم نقل شده است.^۱

حکیم بلاتعین و ادعا و علیم بامعرفت و صفا، آقا محمدرضای قمشه‌ای پسر شیخ ابوالقاسم قمشه‌ای از حکیمان دیگر دوره قاجاریه است که به سال ۱۲۴۱ هجری در قمشه اصفهان متولد شد و پس از فراگرفتن مقدمات در قشمه، به اصفهان رفت و در آنجا از محضر استادانی چون محمد جعفر لاهیجی و میرزا حسن پسر ملاعلی نوری و آقا سید رضی لاهیجی مازندرانی، کسب فیض کرد و به حد کمال رسید و همراه با طی مدارج علمی به تزکیه نفس و علو در مسائل اخلاقی نیز همت گماشت.

در طرائق الحقایق آمده است: «آن بزرگوار مشرب صافی و اخلاق شافی داشت. چندین سال در آن دیار تدریس کتب حکمت و عرفان نمود و در سال مجاعه آنچه از ضیاع و عقار و مالیه داشت، بفروخت و صرف طلاب و فقرا نمود و در اواخر به تهران آمد و در مدرسه میرزا شفیع صدراعظم، که در جلو خان مسجد شاه واقع است، افادت و افاضت همی داشت. گمان نمی‌رود فصوص الحکم را بعد از صدر قونوی، کسی بهتر از وی مباحثه نموده باشد. در آداب و نوامیس چنان محکم بود که گوئی ابوذر وقت و سلمان عهد بود...»^۲ از وی حاشیه‌ای بر کتاب تمهید القواعد ابن ترکه و حاشیه‌ای بر اسفار اربعه ملاصدرا و حاشیه بر شرح فصوص الحکم قیصری، رساله‌ای در موضع العلم، رساله‌ای در خلافة الکبری، رساله‌ای در وحدت وجود و کتابها و رساله‌های دیگر به جای مانده است. مرگ او در سال ۱۳۰۶ هجری در تهران اتفاق افتاد و جنازه‌اش را در ابن بابویه شهرری به خاک سپردند. آقا محمدرضای قمشه‌ای در سرودن شعر نیز ذوق و مهارت داشته و اشعار لطیفی از او با تخلص «صهبا» به جای مانده است. از اشعار اوست:

۱ - المآثر و الآثار، فصلی دهم، ص ۱۵۷. علاوه بر کتابهای ذکر شده، رک: ریحانة الادب، ذیل زنوزی، ج ۲/ ص ۳۹۱ و مکرم الآثار، نمونه‌ای از اشعار او همراه با یادداشت خود ملاعبدالله دریاره خودش در کتاب طرائق مذکور است. نگا: ج ۳/ ص ۵۰۴-۵۰۷.

۲ - طرائق الحقایق، ج ۳/ ص ۵۰۸ و ۵۰۹. المآثر و الآثار، فصل دهم.

به کف گرفت چو ساغر نگار باده فروشم
نداده باده به دستم، نه عقل ماند و نه هوشم
قیامت است می ارغوان ز پنبه ساقی
اجازه گر دهی ای شیخ یک پیاله بنوشم
مرا رفیق موافق مخوان و یار مناسب
به حلقه حلقه زلفت، غلام حلقه بگوشم
فقیه شهر حقیرم شمرد و باده گساران
دهند دست به دستم، برند دوش به دوشم
به عالم سر موئی نمی خری تو و لکن
بیا که یک سر مویت به عالمی نفروشم
برفت ناله «صهبا» به عالم ار نپسندی
نمک میاش به ریشم که بیش از این نخروشم^۱

ملا هادی سبزواری

از بزرگان فلاسفه و حکیمان اواخر قرن سیزدهم، حاج ملاهادی سبزواری فرزند حاج مهدی است که در سال ۱۲۱۲ متولد شد. خلاصه زندگانی او موافق آنچه خودش نگاشته، از این قرار است که در حدود هفت، هشت سالگی شروع به آموختن صرف و نحو کرده و در حدود ده سالگی پدرش در هنگام بازگشت از سفر حج، در شیراز وفات یافته است. پس از فوت پدر، عمه زاده اش حاج ملا حسین سبزواری که سالها مقیم مشهد مقدس بوده و در نهایت زهد و تقوای می زیسته، او را به «ارض اقدس» برده و در تمام اخلاق فاضله به او مشارکت نموده است. حاج ملا هادی فقه و اصول و ادبیات عرب و علوم عقلی را هم در محضر حاج ملا حسین فراگرفت و پس از ده سال که به لذتهای علمی و اخلاقی نائل آمد، به قصد تحصیل حکمت به اصفهان سفر کرد و هشت سال در محضر درس ملا اسماعیل اصفهانی و ملاعلی نوری، به تحصیل فلسفه پرداخت. سپس به خراسان رفت و در آنجا به تدریس فقه و اصول و حکمت پرداخت و

۱ - برای یافتن نمونه های دیگری از شعر او، رک: تاریخ نهضت های فکری ایرانیان در دوره قاجار، بخش سوم/ ص ۱۵۲۵.

پس از پنج سال به زیارت بیت الله الحرام مشرف شد و بعد از مراجعت در سبزوار رحل اقامت افکند و تا پایان عمر در همانجا ماند.^۱ و بزرگترین حوزه بحث و درس حکمت اشراق و مشاء را، در سبزوار بنیان نهاد و به قول اعتمادالسلطنه، ملاصدرای عصر خود شد:

«وی در زمان این پادشاه (یعنی ناصرالدین شاه) چنان است که ملاصدرای شیرازی در عهد شاه عباس کبیر، هر حکیم متأله و عارف متصوف و مرتاض متشرع که در عصر ما هست، انتسابش به آستان اوست. در این مائه گذشته، حکمت و معقول را این مرد فرد همان طور تأسیس کرد که شیخ مرتضی انصاری فقه و اصول را»^۲

آوازه شهرت فلسفی و عرفانی حاجی ملاهادی که در تمام ایران و بعضی از کشورهای اسلامی مانند افغانستان پیچیده بود، تشنگان و شیفتگان حکمت اسلامی را از راه دور و نزدیک به سبزوار می کشاند. رونق مجالس درس و بحث حکیم سبزواری به هنگامی بود که دستگاه کلامی و اخباری شیخ احمد احسائی، رواج کامل داشت و طرفدارانش از راههای گوناگون به نشر افکار و عقاید او می کوشیدند، ولی کسانی که ذوق کلامی، عرفانی داشتند و از رشحات بیانات حاجی ملاهادی سبزواری بهره مند شده بودند، نوشته های شیخ احمد احسائی و شاگردان او را بیرون از اصطلاح فلاسفه و عرفانی می دانستند و دهها کتاب در رد و انتقاد شیخیه نوشتند.

علامه محمد اقبال در پایان کتاب خود به نام تکامل الهیات در ایران، به طور کامل درباره عقاید فلسفی او بحث کرده است و کتاب اسرارالحکم او را مورد تحلیل قرار داده و سه مفهوم اساسی در تعالیم فلسفی سبزواری را که با فلسفه اسلامی پیوندی ناگسستنی دارد، مورد بحث قرار داده است که یکی مفهوم «وحدت مطلق یا حق ذات وجود» است که «نور» نام گرفته و دیگر مفهوم «تکامل» و دیگر مفهوم «رابطه ای که حقیقت را با امور غیر حقیقی مرتبط می کند».

اقبال، سپس به تشریح فلسفه سبزواری می پردازد و وجوه جهانبینی او را مورد بحث قرار می دهد.^۳

۱ - شرح حال حکیم سبزواری به قلم خود او. در پایان دیوانش که به تصحیح سید محمد رضا دائی به چاپ رسیده، آمده است.
۲ - اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار / ص ۱۴۷.

۳ - برای اطلاع بیشتر از نظر اقبال و محققان دیگر خارجی از جمله کنت دوگوبینو فرانسوی و پرفسور ادوارد

قدرت علمی حاجی ملاهادی در حدّی است که از ظهور او تا کنون برای تدریس حکمت مشاء و اشراق در تمام حوزه‌های علمی کتاب معروف او یعنی «منظومه» تدریس می‌شود.^۱

در احوال او می‌نویسند که «راه معاش سبزواری منحصر به یک جفت گاو و یک باغچه بود که در فصل انگور تمامی طلاب را به آنجا دعوت می‌کرد، از حاصل زراعت نخست حقوق واجبه را رد می‌نمود، ثلث مابقی را نیز موضوع کرده، مندرجاً به فقرا می‌داد. در ایام عید غدیر نیز به هر یک از فقرای سادات، یک قرآن و دیگر فقرا نیم قرآن به رسم عید یانه تأدیه می‌کرد. از کثرت شهادتی که داشته، از هیچ کس، هیچ چیز نمی‌خواست، تحف و هدایا نیز اصلاً قبول نمی‌نمود. تمام عمر خود را با کمال زهد و تقوی و صدق و صفا و بی‌آلایشی و نهایت عزت نفس گذرانید. به هیچ کس از اکابر و اغنیاء اعتنا نمی‌کرد. ناصرالدین شاه در سبزوار به خانه‌اش رفت^۲ و بر روی حصیر که فرش اطاق تدریس بود، نشست و تألیف کتابی را در اصول دین به زبان فارسی درخواست نمود. بعد از رفتن، پانصد تومان به خدمتش فرستاد، آن را نیز قبول نکرد. نصف آن را به طلاب و نصف دیگر را به فقرا حواله داد و مقرر داشت که سادات را دو مقابل دیگران بدهند.»^۳

از تألیفات اوست:

- ۱ - شرح منظومه حکمت که در آن ابواب مختلف حکمت را به رشته نظم در آورده و آن را «عُرُزُ الفرائد» نامیده و آن را به هفت مقصد به ترتیب زیر، مدون ساخته است:
- مقصد اول در امور عامه، مقصد دوم در جوهر و عرض، مقصد سوم در الهیات به معنی اخص، مقصد چهارم در طبیعیات، مقصد پنجم در نبوات و منامات، مقصد ششم

براون انگلیسی، رک: کتاب «بنیاد حکمت سبزواری» یا تحلیلی تازه از فلسفه حاج ملاهادی سبزواری، تألیف توشی هیکو ایزوتسو، ترجمه دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی از انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی مک گیل.

- ۱ - رک: تاریخ فلاسفه اسلام، تألیف مرتضی چهاردهی، ج ۱/ ص ۱۲۸۲
- ۲ - ماجرای رفتن ناصرالدین شاه به خدمت حاج ملاهادی سبزواری را می‌توان در ریحانه‌الادب، ج ۲/ ص ۴۲۵-۴۲۴ مطالعه نمود.
- ۳ - حاج ملا محمد هیدجی در آخر حاشیه شرح منظومه، به نقل از تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجاریه/ ص ۱۵۲۹-۱۵۲۸.

در معاد، مقصد هفتم در شطری از علم اخلاق که هر یک از آنها به فریده‌های مختلف و هر کدام از فریده‌ها به غرر متعدد تقسیم شده است.^۱

۲- شرح منظومه منطق که در آن مباحث منطقی را به نظم آورده و آنرا «اللتالی المنتظمه» نامیده است.^۲

۳- اسرارالحکم، که به خواش ناصرالدین شاه قاجار در مبدأ و معاد به فارسی تألیف نموده است. این کتاب توسط میرزا یوسف آشتیانی، مستوفی الممالک در سال ۱۳۰۳ قمری به چاپ رسیده و بعد از آن نیز چاپهای متعددی از آن صورت گرفته است.^۳

۴- شرح مثنوی که در آن به شرح مشکلات بعضی از ابیات مثنوی پرداخته و آن را به خواش شاهزاده سلطان مراد میرزا در زمان ناصرالدین شاه به زبان فارسی نوشته است. این کتاب در سال ۱۲۸۵ قمری در تهران چاپ سنگی شده و بعد از آن مکرر به صورت افست، چاپ و انتشار یافته است.

۵- حواشی بر آثار صدرالمتألهین شیرازی از جمله حاشیه بر شواهد الربوبیه.

۶- حواشی بر اسفار.

۷- حواشی بر مفاتیح الغیب.

۸- حواشی بر مبدأ و معاد.

۹- کتابی در رموز طاعت و عبادت با عنوان «شرح الرأس فی اسرار الاساس».

۱۰- شرح دعای جوشن کبیر با نام «شرح الاسماء»^۴

۱- از این کتاب چاپهای سنگی متعدد صورت گرفته که بهترین آنها به چاپ ناصری معروف است در ۳۵۵ صفحه، قطع رحلی که بعداً به صورت افست نیز مکرر چاپ شده است. بخش امور عامه و جوهر و عرض کتاب را مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل (شعبه تهران) با مقدمه فارسی و انگلیسی و فرهنگ اصطلاحات فلسفی به اهتمام ایزوتسو و دکتر مهدی محقق به چاپ رسانده است (چاپ اول ۱۳۴۸ و چاپ دوم ۱۳۶۰). ترجمه انگلیسی همین بخش از غررالفرائد بوسیله پرفسور ایزوتسو و دکتر محقق، همراه با شرح احوال و آثار آن حکیم توسط مؤسسه مطالعات اسلامی مذکور به سال ۱۳۵۶ در نیویورک به چاپ رسیده است.

۲- از این کتاب نیز چاپهای متعدد صورت گرفته، بهترین چاپ این کتاب، چاپی است که در سال ۱۳۷۱ با حواشی میرزا مهدی آشتیانی انتشار یافته است.

۳- این کتاب یک بار هم در سال ۱۳۶۱ شمسی با مقدمه پرفسور ایزوتسو به کوشش ح. م. فرزاد در تهران به چاپ رسیده است.

۴- کتاب مذکور یک بار در سال ۱۳۳۳ هجری قمری همراه با شرح دعای صباح به چاپ رسیده است و اخیراً چاپ جدیدی از آن به اهتمام دکتر نجفقلی حبیبی توسط دانشگاه تهران صورت گرفته است (۱۳۷۲).

۱۱ - شرح دعای صباح با عنوان مفتاح الفلاح و مصباح النجاح^۱

۱۲ - مجموعه رسائل که مشتمل بر رساله‌های فارسی و عربی سبزواری در مباحث مهم فلسفی و کلامی است.^۲

او علاوه بر مقام شامخ علمی و عملی و اخلاقی، شعر هم می‌سروده و از زمره شاعران خوش‌ذوق قرن سیزدهم شمرده می‌شود و دیوان اشعار او با عنوان «دیوان اسرار» بارها به چاپ رسیده است؛ اگرچه به قول صاحب حدیقه الشعرا «ذکر آن جناب را در زمره شعرا آوردن خلاف ادب بود، اما چون بیان «انّ من الشعر لحکمة» شعرای حکیم را برهان قوی بر جلالت شأن است و خود آن جناب نیز اقدام به فرمایشات اشعار و غزلهای موحدانه فرموده‌اند، عذری پسندیده است.»^۳

از اشعار اوست:

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست
منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست
نه همین از غم او سینه ما صد چاک است
داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست
موسیقی نیست که دعوی انا الحق شنود
ورنه این داعیه اندر شجری نیست که نیست
چشم ما دیده خفاش بود، ورنه ترا
پرتو حسن به دیوار و دری نیست که نیست
گوش اسرارشنو نیست وگرنه «اسرار»
برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

۱ - این کتاب نیز مکرر به چاپ رسیده و اخیراً نیز به اهتمام دکتر نجفقلی حبیبی توسط دانشگاه تهران چاپ و منتشر شده است.

۲ - مجموعه رسائل سبزواری در سال ۱۳۴۸ به اهتمام سید جلال‌الدین آشتیانی از سوی اداره کل اوقاف خراسان به مناسبت صدمین سال درگذشت حاج ملاهادی سبزواری، چاپ و منتشر شده است.

۳ - حدیقه الشعراء، ج ۱/ ص ۱۲۸.

وفات او را در سال ۱۲۸۹ هجری قمری دانسته‌اند و ملاکاظم سبزواری که از شاگردان حکیم بوده در ماده تاریخش گفته است:

اسرار چو از جهان بدر شد از فرش به عرش ناله‌بر شد
تاریخ وفاتش ار بپرسند گویم که نمرود زنده‌تر شد.
که البته با تاریخی که در غالب کتب تذکره ذکر کرده‌اند، مطابقت ندارد.^۱

میرزا ابوالحسن جلوه

از دیگر حکیمان مشهور این دوره میرزا ابوالحسن جلوه است. او که فرزند محمدمهدی طباطبائی اصفهانی زواره‌ای متخلص به «مظهر» است، در سال ۱۲۳۸ ه.ق. در احمدآباد گجرات متولد شد و در هفت سالگی به همراه پدر خود از هندوستان، راهی اصفهان گردید و در آنجا پس از مصیبت مرگ پدر و پریشانی روزگار به کسب مقدمات علوم پرداخت و از حوزه درس علمای زمان مانند میرزا حسن حکیم، میرزا حسن فرزند ملاعلی نوری و آخوند ملاعبدالجواد تونی خراسانی بهره‌ها برد. در سال ۱۲۷۳ ه.ق. به تهران آمد و در مدرسه دارالشفاء اقامت گزید و تا پایان عمر به تدریس فلسفه و حکمت، همت گمارد تا سرانجام در سال ۱۳۱۴ درگذشت و در ابن بابویه شهرری به خاک سپرده شد.

جلوه بدون شک واپسین حکیم دوره قاجاریه بوده است که جامع حکمت مشاء و اشراق بود و مورد علاقه و توجه اهل فضل و کمال. جلوه علاوه بر مقام علمی، در شعر و

۱ - سال وفات او را ادوارد براون ۱۲۹۵ ه.ق. دانسته (تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ج ۴/ص ۳۸۰) در گنجینه دانشمندان ج ۵/ص ۳۰۹ سال وفات او ۱۲۸۹ و المآثر و الآثار که تاریخ ولادتش را غریب (= ۱۲۱۲) و مدت عمرش را حکیم (۷۸) دانسته، سال وفاتش را ۱۲۹۰ ثبت کرده است. مقایسه کنید با نظر صاحب طرائق الحقایق ج ۳/ص ۴۶۵.

برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار او رک: تاریخ فلاسفه اسلام، تألیف مرتضی مدرسی چهاردهی، ج ۱/ص ۱۲۸ و تاریخ فلاسفه ایرانی، تألیف علی‌اصغر حلبی. ص ۷۶۵. ریحانة‌الادب، ج ۲/ص ۴۲۴. ترجمه تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر. ادوارد براون/ص ۳۸۰. یکسال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح‌الله منصوری/ص ۱۹۹. سیر فلسفه در ایران، ترجمه دکتر آریانپور/ص ۱۲۲. تاریخ حکما و عرفا و متأخرین، تألیف منوچهر صدوقی سها/ص ۱۲۰. طرائق الحقایق، ج ۳/ص ۴۶۵. نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار، ص ۱۵۲۶. تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق/ص ۳۷۸. گنجینه دانشمندان، ج ۵/ص ۳۰۸ و...

شاعری نیز مهارتی داشته. خود او در زندگینامه‌ای از خود که برای اعتضادالسلطنه فرستاده، نوشته است: «با آنکه اوّل جوانی، رفیق دوست بودم و دوست‌گیر و صحبت ادبا و شعرا و عرفا را خوش داشتم... تا وقتی که مرا از طرز سخن آگهی حاصل شد و خوب و بد شعر را تمیز دادم و دانستم که شعر خوب گفتن، با آنکه چندان فایده ندارد، مشکل است و شعر متوسط و پست هیچ. از این خیال منصرف نشدم، بس طور عجب لازم ایام شباب است.»^۱

میرزای جلوه در اوایل عمر شعر بسیار می‌سروده، ولی در اواخر کمتر گفته و اشعاری که در بدایت حال گفته، به قدری فصیح و ملیح است که بلغا را آن رویه و فضلا را آن سجه، کمتر است. تخلص ایشان در شعر «جلوه» بوده^۲ و هر چه سروده در معارف و مدایح است.^۳

خویش نه بشناس ای فرو شده در تن	تن بهل، این غفلت دراز پراکن
چندنمایی که تو منی، بنه این ریو	ای تن خاکی که هستی تو همی من
گر تو منی چون به رفق و قاعده گاهی	از چه نیم اندر آن زمان خوش و روشن
وقتی اگر جان فسرده گردد نالان	از قبل رنج تن خلاف مبر ظن
ز آنکه گهی افتد آنکه پژمان گردد	مرد ز ویرانی سرای نشیمن
چرخ به دست قضا، فلاخن گردان	خلق بدو در میان سنگ فلاخن
دلت در این غمکده نگرده شادان	خواه به گلشن خرام و خواه به گلخن
مهبط احجار، این فلاخن نیلی	کس به نداند به غیر ایزد ذوالمن
گردون چون هاون است و کوبه حوادث	نرم شدم اندرین مطبق هاون
ذره‌ای از مهر این جهان سر راهست	رمزی از این دان، حدیث عیسی و سوزن
باطنت از تیره ظاهری عملت هیچ	گند بغل را چه سود عنبر و لادن
دامن تو قدسیان به لابه بگیرند	گرتو برین خاکیان گشایی دامن ^۴

از میرزا ابوالحسن آثار مکتوبی هم به جای مانده است که بیشتر حواشی بر آثار ملاصدرا است. خود او می‌نویسد «چون دانستم تصنیف تازه صعب، بلکه غیرممکن است چند مستقلی نوشتم ولی حواشی بسیار بر حکمت متعالیه که معروف به اسفار

۲ - رک: نامه دانشوران، ج ۳/ص ۳۲.

۴ - نامه دانشوران، ج ۳/ص ۳۵.

۱ - نامه دانشوران، ج ۳/ص ۳۴.

۳ - رک: حدیقه الشعرا، ج ۱/ص ۳۷۶.

است و غیره نوشته‌ام.^۱ مهمترین آثار او عبارتند از: حواشی بر شرح الهدایه اثیری و حواشی بر مشاعر به ضمیمه رساله عرشیه و حواشی بر کتاب مبدأ و معاد، حواشی بر کتاب اسفار که همه آنها از صدرالمتألهین شیرازی است. همچنین از او رساله‌ای در تحقیق حرکت جوهری و رساله‌ای در ربط حادث و قدیم، رساله‌ای در ترکیب و احکام آن و تصحیحی از مثنوی شریف، تعلیقاتی بر مقدمه قیصری و حاشیه‌ای بر شرح ملخص چغمینی و شرح مختصری از مجمر زواره‌ای که در مقدمه دیوان مجمر قرار داده‌اند، به جای مانده است. در بعضی از تذکرها کتب دیگری را هم به او نسبت داده‌اند.^۲ دیوان او هم به نام دیوان اشعار جلوه به چاپ رسیده است.^۳

جلوه تا پایان عمر ازدواج نکرد و فرزندی جز هنر و دانش و آثار و شاگردانش نداشت.^۴

* * *

از حکیمان دیگر این دوره باید از: مولی عبدالکریم اشراق، شاگرد آقا محمد بیدآبادی (متوفی به سال ۱۲۲۹ ه. ق.)، مولی میرزا محمدعلی مظفر اصفهانی از شاگردان دیگر آقا محمد بیدآبادی (متوفی به سال ۱۱۹۸ ه. ق.)، ملا محراب گیلانی (متوفی به سال ۱۱۹۸ ه. ق.)، ملا مصطفی قمشه‌ای (متوفی به سال ۱۲۱۵ ه. ق.) و شیخ زاهد گیلانی (متوفی به سال ۱۲۲۲)، میرزا ابوالقاسم شیرازی، قطب سلسله ذهبیه (متوفی به سال ۱۲۸۶ ه. ق.)، ملا محمدتقی پسر علی محمد نوری (متوفی به سال ۱۲۶۳ ه. ق.)، ملا عبدالجواد مدرس خراسانی (متوفی به سال ۱۲۸۱ ه. ق.)، آقا میر سید حسین مدرس (متوفی به سال ۱۲۷۳ ه. ق.) و ملا رضا تبریزی، ملا صفر علی قزوینی، شیخ صدرای تنکابنی، میرزا سلیمان تبریزی، ملا محمدتقی خراسانی، ملا

۱ - همان مأخذ/ ص ۳۴. ۲ - مثلاً رک: طرائق الحقایق، ج ۳/ ص ۳۵

۳ - دیوان اشعار جلوه را علی عبدالرسولی تدوین نموده و در سال ۱۳۴۸ به اهتمام احمد سهیلی خوانساری در تهران به چاپ رسیده است.

۴ - برای اطلاع بیشتر از شرح حال و افکار و آثار جلوه، رک: نامه دانشوران، ج ۳/ ص ۳۷-۳۱ که زندگانی او را به قلم خودش به چاپ رسانده. همچنین طرائق الحقایق، ج ۳/ ص ۵۰۷ و ریحانة الادب، ج ۱/ ص ۲۷۳ و حدیقة الشعراء، ج ۱/ ص ۳۷۸-۳۷۵ و نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار/ ص ۴۴-۱۵۴۱ و تاریخ فلسفه اسلام تألیف مرتضی چهاردهی، ج ۱/ ص ۳۹ و مقاله مرحوم قزوینی در مجله یادگار، شماره سوم، سال سوم.

ابراهیم نجم آبادی، حاجی کلباسی، صاحب اشارت (متوفی به سال ۱۲۶۱ ه.ق.)، حاجی سید شفیع چاپلقی بروجرودی صاحب الروضة البهیة (متوفی به سال ۱۲۸۰ ه.ق.)، آقا میرزا هاشم اشکوری، آقا میرزا جعفر آشتیانی ملقب به میرزا کوچک (متوفی به سال ۱۳۲۴ ه.ق.)، آقا میرزا محمدباقر اصطهباناتی شهید در واقعه مشروطیت (هفدهم اسفند ۱۲۸۶ ه.ق.)، آقا میرزا نصرالله حکیم قمشه‌ای (متوفی به سال ۱۳۲۴ ه.ق.) و دهها حکیم و متکلم برجسته دیگر یاد کرد که ذکر نام و شرح احوالشان را باید در کتابهای تذکره و تاریخ حکما جستجو کرد.^۱

۱ - برای دستیابی به نام و شرح احوال حکما و متکلمین این دوره، می‌توان به منابعی که قبلاً ذکر شده است، بویژه کتابهای: تاریخ حکما و عرفا متأخرین، صدرالمتألهین، تألیف منوچهر صدوقی سها و تاریخ فلاسفه ایرانی از علی اصغر حلبی و تاریخ فلاسفه اسلام از مرتضی مدرس چهاردهی مراجعه کرد.

فصل ششم

هنر و هنرمندان ۱- خط و خطاطان

خط

خط و خوشنویسی که از دیرباز در میان ایرانیان مقام و منزلت خاص داشته است و سیری کمالی را در طول تاریخ طی نموده، در دوره بازگشت نیز، همچنان پرارج و بامنزلت ماند. و حتی در دوره نادری که غالباً از آن به عنوان دوره‌ای پر آشوب و اضطراب یاد می‌کنند، و بررسی علم و هنر را در آن دوره واقعی نمی‌نهند، خط و خطاطی مورد توجه بوده و از حسن اتفاق آنکه، نادر هم به خط و کتابت عنایتی خاص داشته است و در حالی که نادر را اهل فضل و دانش ندانسته‌اند، اما توجهش را به کتابت و کتابخانه نیز کتمان نکرده‌اند و جالب این که نمونه خطی را که به او منسوب می‌دانند، اسلوب پخته‌ای دارد.^۱

بنا به روایت مورخان، در شمار نفایس هند نیز ذکری از کتاب «رموز حمزه» شده است که می‌تواند نمونه‌ای از علاقه نادر به خوش‌نویسی و تذهیب کتاب باشد؛ می‌گویند: «وقتی نادر به نقاشیها و تصاویر و خط زیبای کتاب توجه پیدا کرد و اینکه مطالب دلکشی از باب زندگانی عمر و امیه و جدالها و مجلس‌آرائیها در آن است، از محمدشاه خواهش آوردن آن را نمود، ولی محمدشاه نیز که به نوبه خود دلبستگی فراوان به کتاب مزبور داشت، صمصام‌الدوله، وزیر اعظم خویش را به خدمت نادر فرستاد تا پس از مطالعه کتاب، آن را مسترد دارد! فرستاده شاه گورکانی تأیید می‌کند که کتاب را به انعام شاه مقرر فرمائید، ولی نادر که سخت دلبسته آن شده بود، می‌گوید که:

۱ - رک: تاریخ ایران از سایکس، ج ۲/ ص ۳۹۸. به نقل از تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه.

«هرگاه خواهش نبردن جمیع خزاین را نمایند، قبول می فرمایم. خاطر اقدس تعلق به مطالعه آن کتاب به هم رسانیده، ان شاء الله تعالی از ممالک ایران خواهم فرستاد.»
فرستاده محمدشاه هم معروض می دارد که بردن تمام خزاین آن اهمیت را در نظر محمدشاه ندارد که بردن این کتاب... طول و عرض پربرگ کتاب مزبور، یک ذرع و نیم و سه چهارم ذرع بوده است و همه اوراق را نیز بر روی مقوا قرار داده و به هنگام حمل بر دو قطار شتر می بستند.^۱

با این وصف هنر خوش نویسی هم، چون هنرهای دیگر ایرانیان، نتوانست در عهد نادر خودی نشان دهد. اما در دوره زندیه که آرامش نسبی بر مملکت حاکم شد، تعدادی از برجسته ترین خوشنویسان که غالباً پرورش یافتگان خوشنویسان دوره صفوی اند، هنر خود را عرضه کردند که از ایشان است:

محمدعلی بیگ پسر تراب خان، خداداد بختیاری نسخ نویس اصفهانی، آقا ابوالقاسم نسخ نویس، آقا محمدعلی عصار نسخ نویس اصفهانی و میرزا محمد پسر میرزا علاءالدین نسخ نویس اصفهانی و میرزا محمدعلی طباطبائی نسخ نویس کرمانی.^۲
و از همه مشهورتر درویش عبدالمجید شکسته نویس طالقانی است که اصلاً از مردم طالقان قزوین بود. در آغاز زندگی به اصفهان آمد و چندی در کسوت فقر روزگار گذرانید و بعد از آن به مشق پرداخت و از خط نستعلیق آغاز کرد، ولی پس از مدت زمانی دست به خط شکسته زد و دیری نگذشت که در این هنر استاد مسلم شناخته شد و ممدوح فضلا و شعرا واقع گردید. این هنرمند برجسته با اینکه در جوانی به سن سی و پنج سالگی در گذشته (۱۱۸۵ هـ) خط شفیعا و سایر شکسته نویسان را به شکسته خود، در هم شکسته و چنانکه کمال خط نستعلیق به دست میرعماد، صورت گرفت، خط شکسته را نیز درویش به حد اعلی رسانید. چنانکه شش دانگ جلی را، چون کتابت خفی و غبار استوار و شیرین می نوشت و چه خوش شاعری در توصیف او سروده است:

ای گشته مثل به خوشنویسی ز نخست مفتاح خداوند هنر خنامه تست

۱ - رک: عالم آرا، ج ۱/ ص ۴۵۸-۴۵۹. تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱/ ص ۳۳۶ و ۳۳۷.
۲ - برای اطلاع از شرح احوال و آثار هر یک رک: احوال و آثار خوشنویسان از دکتر مهدی بیانی، انتشارات علمی، تهران.

تا کرده خدا، لوح و قلم را ایجاد ننوشته کسی شکسته را چون تو درست درویش، در قدرت قلم در این خط، تا کنون نظیری نیاورده است و با اینکه پس از او شاگردان و پیروانش به مقام استادی رسیدند، ولی هیچیک به پایه وی نائل نشدند. او شاعر نیز بود و در شعر «خמוש» و «مجید» تخلص می‌کرد و دیوان غریباتش حدود یک هزار و پانصد بیت دارد.

درویش، علاوه بر شکسته نستعلیق خط نستعلیق را نیز خوش می‌دانسته است. آثار هنری او آن مقدار به جای مانده است که کمتر از خوشنویسان این خط را، دست داده است و همه آنها اثر پانزده سال آخر عمر وی است. یعنی از سال ۱۱۷۰ تا ۱۱۸۵ هـ. از گرانباترین آثار وی جز مقطعات و مرقعات متعدد، نسخه کلیات سعدی است.^۱

خط در دوره قاجاریه

همانگونه که در موارد دیگر گفته شد، در ابتدای تأسیس سلسله قاجاریه به دست آغامحمدخان قاجار و انتقال پایتخت از اصفهان و شیراز به تهران، امور فرهنگی، ذوقی و هنری ایرانیان دچار وقفه و رکود شد و تقریباً تا پایان حکومت آغامحمدخان وضع بدین منوال بود. اما در زمان فتحعلی‌شاه قاجار که تا اندازه‌ای ثبات و آرامش به ایران بازگشته بود، زمینه مساعد شد.

فتحعلی‌شاه قاجار خود متمایل به سرودن شعر بود و به هنر خط و نقاشی بسیار علاقه داشت، به نحوی که علاقه او نسبت به خط نسخ، سبب استحکام و اعتلای این هنر شریف شد. و هنرمندان بزرگی در این عصر تربیت یافته، به هنر‌نمایی پرداختند. ذوق و شیفتگی فتحعلی‌شاه و بعداً شاهان دیگر قاجار به خط و نقاشی، سبب شد تا نسخ نفیس و کتابهای ارزشمند در این دوره جمع‌آوری و با خط خوش باز نوشته شوند و به تذهیب هنرمندان آراسته گردند. تشویق و ترغیب فتحعلی‌شاه چنان مؤثر بود که در این دوره، هنر اسلامی و ایرانی بار دیگر با ظهور هنرمندان و بزرگان اهل ادب، حیاتی تازه یافت و آثار ارزشمندی در فرهنگ و ادب فارسی به وجود آمد و مکتبی نوین ایجاد شد.

از برجسته‌ترین هنرمندان خوشنویس در دوره قاجاری باید از عبدالله عاشور از مردم اصفهان یاد کرد. وی به کثرت کتابت مشهور است و به غیر از قطعات و ادعیه و کتابهای متفرقه فراوان که به خط او موجود است، صد و یکمین قرآنی را که نوشته در دست است. وفات او به دقت معلوم نیست، اما تا سال ۱۲۳۵ هـ می‌زیسته است.^۱

دیگر از آنها، زین‌العابدین اصفهانی، فرزند محمدتقی اصفهانی، ملقب به «اشرف الملک» است که از استادان مسلم خط نسخ در دوره فتح‌علی‌شاه و محمدشاه و ناصرالدین‌شاه و از کتاب دربار ناصری بود. به همین مناسبت، سلطانی رقم می‌کرده و به دستور ناصرالدین‌شاه به «اشرف الکتاب» ملقب شده است. در المآثر والآثار است که: آقا زین‌العابدین خطاط، از مفاخر عظیمه این دولت [قاجاریه] است که او در قلم نسخ کرامت اظهار می‌فرمود.^۲

آقا زین‌العابدین از «آقا محمود» اصفهانی تعلیم خط گرفته، ولی از روی خطوط میرزا احمد تبریزی، مشق بسیار نموده و نام وی را به عظمت یاد کرده است. اشرف الکتاب در دوره زندگی طولانی خود شاگردان بسیار تربیت کرده که یکی از آنها، سید محمد بقاء بوده که آثار گرانبها و فراوانی از خود به یادگار گذاشته است. او بیش از یکصد سال زیسته و به عقیده آقامیرزا محمدحسین ادیب اصفهانی خط‌شناس بی‌نظیر، در پیری به از جوانی می‌نوشته است. به سال ۱۲۹۶، یا به قول جابری انصاری، صاحب تاریخ اصفهان در حدود یکصد و ده سالگی به تاریخ ۱۳۰۰ قمری در اصفهان درگذشته است.^۳

و دیگر محمدشفیع تبریزی، فرزند میرزا محمدعلی خوشنویس است که از نسخ‌نویسان طراز اول تبریز در قرن سیزدهم بوده و قدرت قلم وی را کمتر کسی از معاصران داشته. آثار وی بسیار در دست است و سی و دومین قرآنی را که او نوشته دیده‌اند.^۴ از آثارش برمی‌آید که تا سال ۱۲۶۲ می‌زیسته است.

و دیگر از خوشنویسان خوش‌ذوق این دوره، محمدشفیع وصال شیرازی است که

۱ - کارنامه بزرگان، ص ۲۶۷. نهضت‌های ادبی ایرانیان در دوره قاجار/ ص ۱۷۲۹.

۲ - المآثر والآثار/ ص ۲۱۲.

۳ - رک: احوال و آثار خوشنویسان، ج ۴/ ص ۱۰۷۱-۱۰۷۵.

۴ - همان مأخذ/ ص ۱۱۷۳.

ترجمه احوال و آثارش را در ضمن شاعران دوره قاجار آورده‌ایم. او در خط نسخ و نستعلیق و شکسته، استاد بود و آثار بسیار زیبایی از خط او به جای مانده است. «وصال همه خطوط متداول را خوش می‌نوشت، ولی از آن میان در خط نسخ بیش از خطوط دیگر مهارت داشت و در این قلم، او علاوه بر استواری، ملاحظت و لطافت خاصی داشت.» وفات او به سال ۱۲۶۲ هجری قمری در شیراز اتفاق افتاد.^۱

پسران وصال نیز هر یک به نوبه خود از سرآمدان هنر خوشنویسی در عصر قاجار بوده‌اند: میرزا احمد و قار شیرازی، فرزند بزرگ وصال که علاوه بر خط نستعلیق خطوط نسخ و رقاع و شکسته نستعلیق را استادانه می‌نوشت و بویژه در خط نسخ کمتر نظیر داشت و آثاری از جمله چند قرآن به خط او به یادگار مانده است.^۲

میرزا محمود حکیم، دومین فرزند وصال نیز از خوشنویسان این دوره است. میرزا محمود، در خط نستعلیق به ویژه قلم خفی استاد بود و آثار شیوایی از او به جا مانده است.^۳

میرزا محمد داوری شیرازی، فرزند دیگر وصال هم علاوه بر هنر خط، به هنر نقاشی و پیکرنگاری نیز آراسته بود و خط نسخ و شکسته را استادانه می‌نوشت.^۴

فرزند دیگر وصال، میرزا ابوالقاسم فرهنگ هم از خوشنویسان دوره قاجاری است که در خطوط نسخ و نستعلیق و شکسته و رقاع و نستعلیق مهارت داشت.^۵ محمدحسین کاتب‌السلطان شیرازی از دیگر خوشنویسان نامی دوره قاجاریه است که او را یکی از چیره‌دست‌ترین خوشنویسان و یکی از ده تن کاتب خوشنویس نستعلیق درجه اول دانسته‌اند.^۶

میرزا محمدحسین، پس از قتل ناصرالدین‌شاه در دربار مظفرالدین‌شاه به خدمت کتابت خود ادامه داد و نزد او قرب و مقام داشت و در یک موضع که به نام

۱ - رک: همان مأخذ، ج ۳/ص ۷۵۵ و ج ۴/ص ۱۱۷۵ و حدیقه الشعراء، ص ۱۹۹۹.

۲ - احوال و آثار خوشنویسان/ص ۵۵ و ۵۶. ۳ - اطلس خط، تألیف حبیب‌الله فضایی/ص ۵۶۴.

۴ - برای شرح احوالش رک: حدیقه الشعراء/ص ۶۰۴-۶۱۳.

۵ - رک: حدیقه الشعراء/ص ۲۰۰-۲۰۲. شرح حال وصال و فرزندانش را می‌توان در کتاب تاریخ ادبیات ایران ج ۴، از صفویه تا عصر حاضر، تألیف ادوارد براون/ص ۲۷۹ تا ۲۸۴ و مجمع الفصحاء، ج ۴ و ۵ و ۶ ملاحظه کرد. ضمناً به بخش شاعران در همین مجموعه رجوع کنید.

۶ - احوال و آثار خوشنویسان/ص ۶۸۹ و ۶۹۱.

مظفرالدین شاه رقم زده، خود را «کاتب الحضرت السلطانی» و مستوفی دیوان اعلیٰ یاد کرده است.^۱

از خطاطان دیگر، محمدعلی قوچانی است که اصلاً از خاندان قرائی قوچان خراسان بود و خود، به خود لقب «سنگلاخ» داده و از آن وقار و متانت را اراده کرده است.

معروفترین و مهم‌ترین آثار میرزا سنگلاخ یک قطعه سنگ مرمر عظیم است به طول دو متر و هفتاد سانتی‌متر و عرض یک متر و سی سانتی‌متر که سطح آن تقریباً پوشیده از عبارات مختلف و متن اصلی آن یک «بسم الله الرحمن الرحیم» به قلم یک دانگ کتیبه نستعلیق خوش و تمامی خطوط و نقوش آن برجسته است که رقم دارد: «راقمه سنگلاخ خامه‌داران» و ظاهراً مدت هشت سال میرزا سنگلاخ روی آن کار کرده و آنرا برای روی مرقد پیامبر اسلام آماده ساخته که موفق به انتقال آن نشده است...^۲

مرحوم علامه قزوینی، در «وفیات معاصرین» آورده است که: میرزا سنگلاخ از شاعران و عارفان و خوشنویسان عهد بود و در خودخواهی و غلو در حق هنر خویش به مرحله جنون رسیده بود! که خود را آفتاب خراسان و زمین و زمان را بنده شعر و خط خود می‌دانست و: «به هر کس قطعه‌ای از خط خود می‌داد، این عمل را بزرگترین مرحمت در حق او می‌پنداشته و به هر خاکی که قدم می‌گذاشته، بر آن متنی عظیم می‌نهاده است.»

از تألیفات وی «مجمع الاوصاف» است که مشتمل بر اشعاری است که شاعران در مدح وی سروده‌اند و دیگر، تذکره خوشنویسان او با عنوان «امتحان الفضلاء» است که در دو مجلد عظیم با خط خوش و چاپ زیبا، به سال ۱۲۹۱ در تبریز منتشر شده است. تذکره وی اثر فردی در سبک انشاء است که مهجورترین لغات فارسی و تازی را در آن به کار برده است، چنانکه اگر لغت‌نامه‌ای که خود، مانند مفتاح در حاشیه هر صفحه آورده است، نبود، فهم مطالب آن برای هر خواننده بصیر و وارد به لغات فارسی و عربی، دشوار، بلکه ناممکن بود.

۱ - احوال و آثار خوشنویسان/ ص ۶۸۹ و ۶۹۱.

۲ - درباره سرگذشت این کتیبه، رک: مقاله حسین نخجوانی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره اول، سال چهارم.

تاریخ وفات او بنا به روایت المآثر و الآثار، هفدهم شهریور سال ۱۲۹۴ در سن یکصد و ده سالگی است.^۱

از سرآمدان هنر خوشنویسی دوره قاجاریه باید از میرزا محمدرضا کلههر، فرزند محمدرحیم بیگ سردار سوار هم یاد کرد. وی در سال ۱۲۴۵ هجری قمری در کردستان متولد شد و پس از دوره جوانی به تهران آمد و در نزد میرزا محمد خوانساری، تعلیم خط گرفت و به مشق از روی خط میرعماد پرداخت تا در فن خط به شهرت رسید. و مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت و در سفری که در اردوی همایونی، همراه با ناصرالدین شاه به خراسان می‌رفت، روزنامه وقایع اردوی همایونی را که با چاپ سنگی منتشر می‌شد، به خط خود می‌نوشت.

مهمترین آثاری که از خط او به جای مانده، عبارتند از: کتاب «فیض الدموع» از منشآت وقایع نگار نواب تهرانی، «نصایح الملوک» و قسمتی از «سفرنامه کربلای» ناصرالدین شاه قاجار و قسمتی از «روزنامه شرف»، «سفرنامه ناصرالدین شاه» به خراسان، و «مخزن الانشاء» مشتمل بر خطوط نستعلیق و شکسته که به چاپ رسیده، و منتخب السلطان (اشعاری از حافظ و سعدی با انتخاب ناصرالدین شاه) و «رساله غدیریه»، و قسمتی از یک چاپ کلیات قآنی شیرازی، دیوان یغمای جندقی، دیوان فروغی بسطامی، مناجات‌نامه خواجه عبدالله انصاری و ریاض المحبین.

درباره مقام هنری و سبک و شیوه خط او باید گفت: آنچه مسلم است اینکه میرزا رضا، پایه خط نستعلیق را در جایی نهاده که پس از او کسی به آن مقام نرسیده و قدرت قلم او، کمتر کسی از خوشنویسان را دست داده و در واقع شیوه تازه‌ای در خط نستعلیق آورده که پیش از وی کسی به آن نزدیک نشده است.

میرزا رضا، در وبای عام سال ۱۳۱۰ به مرض وبا مبتلا شد و در روز بیست و پنجم محرم الحرام همان سال، در سن شصت و پنج سالگی در تهران درگذشت و در گورستان چهارراه حسن آباد (که اکنون محل آتش‌نشانی شهرداری تهران است) به خاک سپرده شد.^۲

۱ - رک: احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳/ ص ۷۹۷-۸۰۱

۲ - رک: احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳/ ص ۷۳۱-۷۳۵. ایضاً نگا: مقاله مرحوم عباس اقبال آشتیانی در شماره هفتم سال اول مجله یادگار و اطلس خط از حبیب‌الله فضائی/ ص ۵۹۱-۵۹۳ و تذکره

از مشهورترین خوشنویسان دیگر این دوره نیز عبدالعلی خراسانی، محمدباقر اصفهانی، محمد مهدی ملک الکتاب، میرزا علینقی شیرازی، حاج میرزا فضل الله ساوجی، میرزا عبدالوهاب نشاط، شاعر و نویسنده مشهور و صاحب آثار متعدد از جمله گنجینه معتمد و میرزا عباس نوری و میرزا محمدحسین شیرازی (کاتب السلطان)، عبدالرحیم افسر اصفهانی، میرزا محمدحسین سیفی (عمادالکتاب)، میرزا زین العابدین شریفی قزوینی (ملک الخطاطین)، علی منظوری، میرزا حسین خان کاتب الخاقان (کاتب السلطان) و... را می توان نام برد.^۱

به طور کلی می توان گفت استقرار حکومت قاجاریه بخصوص زمان فتحعلی شاه قاجار و ناصرالدین شاه در تجدید حیات هنر خوشنویسی بویژه خط نستعلیق و شکسته نستعلیق بسیار مؤثر بوده و عده ای از زبردست ترین خوشنویسان در این دوره ظاهر شدند که آثار کم نظیر آنها مایه افتخار و غنای تاریخ هنر ایرانیان است.

خوشنویسان معاصر، تألیف علی راهجیری/ ص ۲۵ و ۲۶.

۱ - برای اطلاع بیشتر رک: احوال و آثار خوشنویسان.

هنر و هنرمندان

۲- نقاشی و نقاشان

نقاشی

در عصر صفوی، هنر نقاشی که از دیرباز مورد توجه ایران قرار داشته است، به کمال رسید:

بهزاد و هنرمندان دیگر که در دربار تیموریان هرات مشهور شده بودند، جانشینان شایسته‌ای چون رضا عباسی و هم‌ردیفانش را یافتند که بحق شکوه این هنر را در آثار به جای مانده خود به نمایش گذاشته‌اند، به شکلی که امروز هم بینندگان آن آثار، هنرمندان آن دوره را از صمیم دل تحسین می‌کنند. اما متأسفانه بعد از دوره صفویه، هنر ایرانی در همه قسمت‌ها و از جمله هنر نقاشی دوره انحطاط خود را طی کرد. و این آغاز دوره مورد بحث ماست که با حکومت نادرشاه افشار شروع می‌شود، حکومتی که سرتاسر اضطراب و نگرانی بود و در هیچ روزی از روزگار سلطنت نادر و حکومت افشاریان، آرامشی که هنرمندان بتوانند در سایه آن بیاسایند و خودی نشان دهند، یافت نمی‌شود. «به عبارت دیگر آنچه که اساس کارهای هنری است، یعنی آرامش و امنیت اجتماعی و تشویق به خلاقیت، در میان نبود و طبیعتاً عناصر متمایزی که شاخص اعتبارات عصر افشاری باشند، به منصفه ظهور نرسیده‌اند. اشتغال عمده مؤسس سلسله و جانشینانش به جنگهای پیاپی، موضوع عمده زندگی را، مبارزه در صحنه‌های قتال ساخته بود و کوتاهی عمر اقتدار آنها هم، دلیل دیگری بر عدم وجود هنرمندان نامدار است. این است که هنرهای این عصر بکلی دنباله انحطاط یافته عصر صفوی است و در مقام مقایسه با آثار

آن دوره نیز قابلیت نشان نمی‌دهد.^۱

به هر حال هنر نقاشی اگرچه در دوره افشاری نمودی نداشته است، اما باید به این نکته اشاره کرد که نادر به این هنر توجه داشته و «کاخ خورشید را که برای زندگی خانوادگی ساخته بود، به نقش‌های دیواری بسیاری از شاهزادگان آراسته» و «وقتی هم که در هند بود، هنرمندان آن دیار نقشهایی از او تصویر کرده‌اند که به تقریر لکهارت، یکی از آنها را غلام محی‌الدین نامی در سال ۱۱۵۳/۱۷۴۰ به Richard Benyon حاکم وقت مدرس هدیه کرده است.

دو تصویر دیگر از نادر در لندن است که یکی از آنها در اداره هند و دیگری در موزه هند جای داده شده است و به اعتبار سخن مزبور، با وجود آنکه از آثار هنرمندان قرن هیجدهم میلادی است، نمی‌توان آنها را از کارهای معاصران نادر دانست و خلاصه اینکه مجوزی برای ابراز این عقیده وجود ندارد. این هر دو تصویر به شدت تحت تأثیر هنر اروپائی قرار گرفته‌اند و نماینده دوران انحطاط استعدادهای هنری در ایرانند.^۲

نقاشی عصر زندیه نیز ادامه نقاشی دوره صفویه است، اما هرگز به شکوفائی آن دوره نیست. کریم‌خان خود ذوق هنری داشته، به طوری که طراحی اغلب ساختمانهایی را که دستور ساخت می‌داده، به عهده داشته است و کتابهای تاریخی این دوره این مطلب را تأیید می‌کنند.^۳

در عصر زند، مینیاتور، جلوه‌ای خاص یافته است و «نقوش به جای مانده، بویژه در نقاشیهای دیواری، ادامه سبک مینیاتور را گواهی می‌دهد، با این تفاوت که مینیاتور عصر زند به شدت متأثر از «سبک شیراز» است. معروفترین نقاش عصر زند، «ابوالحسن غفاری» بود که علاوه بر نقاشی در دیگر هنرها نیز دست داشت و از جمله نویسندگان نیز بود. از غفاری تابلوهای متعدد معروفی به جای مانده است. اثر معروف وی، تصویر رضاقلی میرزا، به هنگام انتخاب وی به ولایتعهدی است. تصاویر دیگر وی تابلویی از کریم‌خان و جهان‌شاه قراقرینلو است.^۴

از دیگر نقاشان این عصر، علی اشرف بوده است که اکثر نقاشیهای روی چرم را

۱ - رک: تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱/ ص ۳۲۷ به بعد.

۲ - همان مأخذ. ۳ - نگا: رستم‌التواریخ/ ص ۳۰۹ و ۴۱۳.

۴ - ایرانشهر، ج ۱/ ص ۸۰۷. به نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند/ ص ۱۸۶.

انجام می‌داده است و از شاگردان وی، میرزا حسن، میرزا محمد، آقا صادق، آقا باقر، آقا نجف و آقا زمان هستند که هر یک، از نقاشان معروف زمان محسوب می‌شدند.^۱ از دیگر نقاشان، میرزا بابا، بهرام شیرازی را باید نام برد که از آنها به ترتیب تصویری از کریم‌خان به تاریخ ۱۱۹۲ ه. ق. و از لطفعلی‌خان زند به تاریخ ۱۱۹۳ ه. ق. در دست است. نقاشیهایی که بر روی آثار و بناهای تاریخی دوره زندیه به جای مانده، حکایت از میزان علاقه کریم‌خان به هنر نقاشی می‌کند. افزون بر آن، نوع نگارش و توصیف تاریخ‌نویسان و وقایع‌نگاران نیز علاقه‌مندی کریم‌خان به این هنر را ثابت می‌نماید.^۲ نقاشی در دوره قاجاریه:

در دوره قاجاریه نیز هنر نقاشی مورد توجه بوده است و محمودخان ملک‌الشعرا (متوفی به سال ۱۳۱۱) که در شعر و خط هم استاد بوده، از نقاشان طراز اول دوره قاجاری و صاحب سبک و مکتب جدید شمرده می‌شود. آثار گرانبهایی از کارهای هنری او در موزه کاخ گلستان موجود است. از آثار نقاشی او، تصویر محمدحسین‌خان فاضل گروسی و محمدقاسم‌خان فروغ است. فرزند او علی‌خان ملک‌الشعرا هم، نقاش ماهری بوده است. از نقاشان دیگر، صنیع‌الملک را باید نام برد که از بستگان میرزا ابوالحسن نقاش، صاحب «تاریخ گلشن مراد» است. وی در اواسط سلطنت محمدشاه به ایتالیا رفت و در آنجا به کسب هنر نقاشی پرداخت و در اواخر سلطنت محمدشاه به ایران بازگشت. از آثار او صف سلام ناصرالدین‌شاه در تالار نظامیه است که در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود.

میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی، در حدود سال ۱۲۲۹ ه. ق. متولد شد و در سن پانزده، شانزده سالگی برای تعلیم نقاشی به نزد استاد «مهرعلی اصفهانی» نقاش دربار فتحعلیشاه فرستاده شد و با توجه به استعداد و ذوقی که داشت مراحل کمال را طی کرد، به گونه‌ای که در سن ۲۹ سالگی اجازه یافت تا تصویر رنگ و روغنی از محمدشاه، تهیه کرده، جزء نقاشان دربار او قرار گیرد. این تابلو که تاریخ ۱۲۸۵ را دارد، در موزه گلستان محفوظ است و قدیمی‌ترین اثر میرزا ابوالحسن شمرده می‌شود. در اواخر سلطنت محمدشاه، یعنی در حدود سالهای ۱۲۶۱-۶۲ ه. ق.، میرزا ابوالحسن برای تکمیل هنر

۱ - همان مأخذ.

۲ - برای نمونه، رک: تاریخ گیتی‌گشا/ ص ۱۵۷. رستم التواریخ/ ص ۴۱۴ و...

خود به ایتالیا می‌رود^۱ و در این سفر آثار نقاشان بزرگ اروپائی مخصوصاً نقاشان دوره رنسانس را از نزدیک مشاهده می‌کند و مدتی در هنرستانها و موزه‌های رم، فلورانس و واتیکان به تحصیل و مطالعه و نسخه‌برداری از تابلوهای هنرمندان ایتالیایی می‌پردازد. ره‌آورد این سفر، کپیه چند تابلوی اروپائی از جمله تابلوی معروف «مادونای فولین یو La Vierge Dite De Foligno» اثر رافائیل در واتیکان است. در این کپیه ابوالحسن خان به قدری استادی به خرج داده و چنان از عهده بر آمده است که بعضی از استادان فن، کپیه او را بر اصل ترجیح داده‌اند. تابلوی دیگری از رافائیل، که عروج حضرت مسیح به آسمان را نشان می‌دهد را نیز کپیه نمود و همراه خود به ایران آورد. پس از بازگشت از سفر اروپا که مصادف با دومین سال سلطنت ناصرالدین شاه بود، استاد محمد ابراهیم، سمت نقاشباشی دربار ناصری را به عهده داشت و این استاد همان است که صورت امیرکبیر را در سال ۱۲۶۵ ه. ق. به دستور ناصرالدین شاه نقاشی کرد. وقتی استاد محمد ابراهیم درگذشت (۶۷-۱۲۶۶ ه. ق.) سمت و عنوان او از طرف ناصرالدین شاه به ابوالحسن خان غفاری، اعطا شد و او رسماً نقاشباشی دربار گردید. از آثار نقاشی میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک قبل از سفر، می‌توان از تصویر آبرنگ «خورشید خانم» با رقم «مشق ابوالحسن ثانی غفاری سنه ۱۲۵۹» و تابلو رنگ روغنی بزرگ «دو دل‌داده و پیرزن مشاطه» با رقم «غلام جان نثار ابوالحسن نقاشباشی (۹) سنه ۱۲۵۹» و تصویر آبرنگ «شاهزاده‌ای با اطرافیان خود به نامهای مشهدی علی بابای فراش، عباس بیگ، سید ابوالقاسم و رجبعلی کتابدار با رقم «چاکر درگاه ابوالحسن کاشانی غفاری سنه ۱۲۶۰» و تصویر آبرنگ «عزت‌الله خان شاهسون دویرن» با رقم «چاکر درگاه ابوالحسن غفاری کاشانی سنه ۱۲۶۱» نام برد. از کارهای برجسته او بعد از بازگشت از سفر با امضای نقاشباشی، می‌توان تصاویر آبرنگی را ذکر کرد که شاهزاده‌ای (احتمالاً عبدالصمد میرزا) را با دوستان و اطرافیانش نشان می‌دهد. این تصویر در سال ۱۲۶۷ ه. ق. در چمن سلطانیه به دستور ناصرالدین شاه نقاشی شده و

۱ - در تاریخ سفر او به ایتالیا اختلاف است. خان ملک ساسانی سفر او را در حدود ۱۲۵۶ ه. ق. دانسته و تاریخ مراجعتش را سال ۱۲۶۲ ه. ق. می‌داند، اما از تاریخهایی که در زیر تابلوهای او ثبت شده و قطعاً در ایران کشیده شده است، برمی‌آید که تاریخ خان ملک ساسانی نمی‌تواند مطابق با واقع باشد و آنچه در متن ذکر شد، مناسب‌تر است.

رقم «هوالله، ابوالحسن نقاشباشی غفاری کاشانی» دارد و در موزه گلستان محفوظ است.^۱

میرزا تقی خان امیرکبیر، در دوره صدارت خود برای تشویق هنرمندان، مدرسه یا مؤسسه‌ای را به نام «مجمع دارالصنایع» طراحی کرد که پس از مرگش به ثمر نشست. در این سرای بزرگ حجره‌های فراوان وجود داشت و در هر حجره گروهی از هنرمندان و صنعتگران با شاگردان و دستیاران خود مشغول ساختن و پرداختن سفارشهای درباریان و اعیان و مردم بودند و می‌توان گفت که بهترین استادان آن زمان، در فنون مختلف در آنجا گرد آمده بودند. یکی از حجره‌های متعدد این سرای بزرگ «حجره نقاشان» بود که میرزا ابوالحسن خان نقاشباشی با تنی چند از شاگردان خود در آنجا به کار مشغول بود و در همین حجره در سال ۱۲۶۹ نقاشباشی و شاگردانش که به ۳۴ نفر می‌رسیدند، با چند استاد دیگر، به نقاشی و تذهیب و صحافی و تجلید کتاب معروف «هزار و یکشب» یا «الف لیلة و لیلة» مشغول بودند.^۲

پس از عزل امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری در صدد ساختن بنایی در ضلع جنوبی میدان بهارستان برای فرزندش میرزا محمد کاظم نظام‌الملک برآمد که تزئین و آرایش آن که مدت دو سال به طول انجامید، به عهده میرزا ابوالحسن خان قرار داشت. وی در تالار پذیرایی تصویر بزرگی از ناصرالدین شاه و شاهزادگان و رجال درباری به هنگام جلوس و تشکیل صف سلام نوروزی را نقاشی کرد و در پایان کار (سال ۱۲۷۳ هـ) به دریافت خلعت نایل آمد.

نظری به اسلوب کار و شیوه نقاشی ابوالحسن خان نشان می‌دهد که وی یک هنرمند ناتورالیست بوده و همه مناظر طبیعت را به همان صورت و شکلی که می‌دیده، بیان می‌کرده است. او مشخصات و خصوصیات روحی اشخاص را که مدل او قرار می‌گرفتند و زیاد در تابلوهای خود معرفی کرده، به خوبی می‌شناخته و با سادگی عجیبی که مسلماً

۱ - لازم به ذکر است که این تابلو یک بار به سرقت رفته و در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۳۶۹/۱۹۹۰ در مؤسسه حراج کریستین لندن به حراج گذاشته شد. مسئولین میراث فرهنگی اقدامات حقوقی را به عمل آوردند و حراج تابلو مذکور را به همراه تابلوی دیگر با عنوان «مرغ زرد» مرسوم به «پری شاهرخ» ترسیمی توسط کمال‌الملک را متوقف و به ایران بازگرداندند. (نگاه: مجله میراث فرهنگی، سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۶۹/ص ۲۵۰)

۲ - رک: مقدمه روزنامه دولت علیه ایران، از انتشارات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران/ص ک - ن.

قدرت دید و دست او را می‌رساند، آنها را نمایانده است... دید او یک دید عینی است، بر عکس هنرمندان قبلی ایران که دید ذهنی و درونی داشتند و این نتیجه تأثیری است که آثار هنرمندان عهد رنسانس بر وی داشته است.

صنیع الملک با وجود آنکه سالها در ایتالیا به سر برده و از مکتب هنرمندان بزرگ آن دیار بهره برد، ولی در طراحی و رنگ آمیزی و ترکیب بندی و انتخاب موضوع، اصالت و ایرانی بودن خود را فراموش نکرد و هیچگاه خود را در برابر هنر اروپائی و بخصوص ایتالیایی نباخت.^۱

میرزا ابوالحسن خان در اوایل سال ۱۲۸۳ ه.ق. بر اثر یک سکت قلبی درگذشت. از دیگر نقاشان برجسته دوره قاجار، کمال الملک است. محمد غفاری مشهور به کمال الملک فرزند آقامیرزا بزرگ غفاری است که در سال ۱۲۶۴ در کاشان متولد شد و پس از تحصیل مقدمات به تهران آمد و به دارالفنون راه یافت. نبوغ و ذوق و استعداد فطری همراه با محیط مساعد خانوادگی زمینه های لازم را برای ترقی سریع او در کسب هنر نقاشی فراهم آورد تا آنجا که در سنین جوانی، شهرت و مقبولیتی خاص یافت و مورد توجه ناصرالدین شاه نیز قرار گرفت. و به دستور او در عمارت «بادگیر» به کار نقاشی پرداخت و به لقب «نقاشباشی» و بعد از مدتی «کمال الملک» ملقب گردید.

در همین ایام اثر بی نظیر خود، «تالار آینه» را ساخت و علاوه بر آن دهها تابلو ارزشمند دیگر هم نقاشی کرد که متأسفانه بیشتر آنها در دست نیست.

در سال ۱۳۱۳ هجری، دو سه ماه بعد از قتل ناصرالدین شاه، برای تکمیل هنر خود به اروپا رفت. در این سفر پنج ساله، کمال الملک با دنیای جدیدی از هنر آشنا شد. دیدار از موزه های اروپائی، چشم انداز جدیدی از هنر را برای کمال الملک فراهم ساخت. و این امکان را برای او فراهم آورد تا بتواند با دقت از روی آثار بزرگان اروپائی، نسخه برداری کند. نسخه برداریهای او بخصوص آنچه را از روی «رامبراند» و «روبنس» در موزه لوور پاریس برداشته، فرقی با اصل ندارد.

دیدار کمال الملک با مظفرالدین شاه، در دومین سفرش به اروپا، سبب بازگشت کمال الملک به ایران شد. پس از چندی سفری دو ساله به عتبات نمود. تابلوهای

«یهودی فالگیر بغدادی»، «زرگر بغدادی و شاگردش» و «میدان کربلا» و «عرب خوابیده» یادگار او از این سفر است.

در سال ۱۳۲۹ هجری مدرسه‌ای به همت و ابتکار کمال‌الملک و دوستانش با نام «مدرسه صنایع مستظرفه» تابعه وزارت معارف، تأسیس گردید که به تربیت نیروی هنرمند همت نماید. وجود این مدرسه، تأثیر بسزایی در اعتلای هنر نقاشی به جای گذاشت.

پس از چند سال بر اثر اختلافی که بین کمال‌الملک و اولیای امور وزارت معارف پیش آمد، کمال‌الملک از سرپرستی مدرسه استعفا داد و در سال ۱۳۰۷ شمسی به ملک شخصی خود در نیشابور رفت و بر اثر سانحه‌ای که پیش آمد، یک چشم وی آسیب دید و نابینا شد. سرانجام کمال‌الملک در بیست و هفتم مرداد سال ۱۳۱۹ شمسی در نیشابور درگذشت و در جوار مرقد عطار به خاک سپرده شد.

از نقاشان دیگر دوره قاجاریه باید از محمدخان نقاشباشی، جعفرخان زنجانی نقاش مخصوص، ابوتراب خان نقاشباشی وزارت انطباعات، محمدحسن بیگ افشار ارومی^۱ و از احمد حسن الحسینی که در قلمدان‌سازی هم مهارت داشته و محمد مهدی امامی معروف به میرزا جان و استاد احمد نقاش میرزا باب امامی الحسینی، مصطفی اصفهانی، آقا احمد پسر آقا نجف معروف به آقا احمد خوشگل ساز، یدالله شیرازی و آقا بزرگ شیرازی و لطفعلی شیرازی معروف به صورتگر و جعفر شریف قاینی و دهها هنرمند دیگر نام برد که یاد و نامشان هم سبب اطاله کلام خواهد بود.^۲

نقاشی دوره قاجار از نظر سفرنامه‌نویسان

علاقه شدید ایرانیان به هنر نقاشی به قدری بوده که توجه هر غیر ایرانی را نیز در بدو ورود به کشور به خود جلب می‌نموده است. سفرنامه‌نویسان دوره قاجار نیز که سخت تحت تأثیر هنر ایرانی، بویژه نقاشی بوده‌اند، در آثار خود به آن پرداخته و در مقام مقایسه

۱ - رک: المآثر والآثار/ ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۲ - علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب المآثر والآثار و حقیقة الشعرا، دیوان بیگی شیرازی با تعلیقات دکتر عبدالحسین نوائی، هنر قلمدان تألیف عبدالعلی ادیب برومند، تاریخ برگزیدگان و عده‌ای از مشاهیر ایران و عرب امیر مسعود سپهرم مراجعه نمایند.

با اروپائیان نیز برخاسته‌اند. پولاک در سفرنامه خود می‌نویسد: ایرانیان برای طراحی و نقاشی استعداد دارند. بسیاری از آنها اگر درست تعلیم می‌دیدند، به کارهایی مهم دست می‌یافتند. از عهده شبیه‌سازی به آسانی برمی‌آیند، اما کلاً از علم مناظر و مرایا بی‌خبر هستند... خود شاه (ناصرالدین‌شاه) خوب طراحی می‌کند. لااقل خیلی بهتر از اغلب هنرمندان ایرانی.^۱

وی در جای دیگر از سفرنامه خود، می‌نویسد: در اصفهان صنف نقاشی خاص وجود دارد که منحصرأ به نقاشی روی وسایل مقوایی، آینه‌های جیبی، دوات، پشت جلد کتاب و از این قبیل اشتغال دارند. این نقشهای مینیاتوری گلها، پیچکها، گرده حیوان و انسان فوق‌العاده زیبا و طبیعی کشیده می‌شوند، به استثنای مناظر و مرایا (پرسپکتیو) که ایرانیان نیز همچون چینیه‌ها از آن بی‌خبرند.^۲

فلاندن نیز در کتاب خود می‌نویسد: از همان آغاز آشنایی با ایرانیان دانستم که به تمامی هنرها بویژه نقاشی علاقه تام دارند و بهترین نمونه نقاشیهایشان در خانه‌ها و قصرها دیده می‌شود... در شگفت هستم که در دو کشور همسایه (ایران و ترکیه عثمانی) چگونه اختلاف عادت و تناقض تا این اندازه دیده می‌شود که ایران تا این اندازه دوستدار نقاشی است، در حالیکه ترکیه عثمانی بر عکس از آن نفرت دارد.^۳

وی که در سفر خود از تالار سلطنتی محمدشاه قاجار دیدن کرده است، تابلوهای آنجا را چنین وصف می‌کند: این تابلوها به بهترین طرز نقاشی شده است، اما دورنمای اشیاء و اشخاص خوب نیست ولیکن رنگ‌آمیزیشان انسان را به حیرت می‌اندازد. این رنگها ثابت‌اند و حالت برجستگی دارند و می‌رسانند که ایرانیها نقاشانی ماهر و زبردست هستند...^۴

کوتز بوئه نیز اعتقاد دارد که: ایرانیان در صنعت نقاشی به اندازه چینیان ترقی نکرده‌اند، ولی هر دو ملت (چین و ایران) رنگ‌آمیزی‌های متضاد را دوست دارند. در ایران نسبت به تصویرهای اعیان و رجال همان احترامی را قایل‌اند که برای شاه. ژنرال

۱ - پولاک، ادوارد، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانگیری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران،

۱۳۶۱/ص ۲۰۰. ۲ - همان مأخذ، ص ۳۸۹.

۳ - سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نور صادقی، چاپخانه روزنامه نقش جهان، تهران ۱۳۲۴/

ص ۶۵. ۴ - همان مأخذ/ص ۹۷.

سفیر روس وقتی تصویر اعلیحضرت فتحعلی شاه را با طمطراق تمام به حضور شاهانه می برد، بزرگ و کوچک از احترام و فروتنی به آن تصویر خودداری نمی کردند.^۱

۱ - کوتزیوئه، موريس.دو، مسافرت به ايران، ترجمه محمود هدايت، اميرکبير، تهران ۱۳۴۸/ ص ۲۰۰. برای اطلاع بیشتر رک: ايران و ايراني، غلامرضا انصاف پور/ ص ۱۸۹-۱۹۳.

هنر و هنرمندان

۳- معماری و معماران

معماری

در دوره افشاریه، هنر معماری نیز چون هنرهای دیگر دچار حرمان بود. علاوه بر اوضاع آشفته انتقال حکومت از صفویه به ایل افشار که میدان را برای عرضه هنرها تنگ می کرد، حکومت دوازده ساله نادرشاه (۱۱۴۸-۱۱۶۰) نیز برای نمایش هنر، آنگونه که شایسته یک جامعه هنردوست و هنرمند است، کافی نبود. نادر که گویا در صدد بوده است تا در خراسان برای خود پایتختی درست کند، «بنای یک شهر نمونه که لایق سطوت و شوکت پادشاهیش باشد»^۱ را در سر می پرورانده و می خواسته است تا از وجود هنرمندان و استادکاران هندی و ایرانی در برپای داشتن این شهر استفاده کند، که موفق به انجام آن نشد.

اما با همه کشمکشهای سیاسی و اجتماعی، نادر در مدت دوازده سال حکومت خود از عمران و آبادی غفلت نورزیده و همین نشان می دهد که اگر نادر مجال می یافت و اوضاع روحی او متعادل باقی می ماند، می توانست در ایجاد بناهای تاریخی و عمران و آبادانی کشور مؤثر و موفق باشد. از آثار او می توان شماخی جدید، نادرآباد، خیره آباد، تکمیل نمودن بنای مرقد امام رضا (ع)، بنای مولودخانه در دستگرد که زادگاه او بود را ذکر نمود. همچنین بناهای کلات نادری و تالار و عمارت و کاخ چهلستون در قزوین، تزئینات مشاهد مشرفه مخصوصاً طلاکاری مرقد نجف اشرف از اوست^۲ و برای اینکار از استادکاران و هنرمندان ایرانی استفاده می کرده است. محمدکاظم می نویسد که در

۱ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱/ ص ۳۲۹.

۲ - تمدن و فرهنگ ایران از آغاز تا دوره پهلوی، ص ۲۴۶.

سال ۱۱۵۸ وقتی که شاه به زیارت نجف اشرف می‌رفت، آقا نجف نام شخصی قزوینی که معمارباشی ممالک ایران و در فنّ بنایی و گل‌کاری کمال مهارت داشت... برای تذهیب گنبد امام علی برگزیده شد.^۱

کریم‌خان که در سال ۱۱۷۲ فرمانروای ایران شد، در سال ۱۱۷۸ شیراز را مقرّ حکومت خود قرار داد و به آبادانی آن همت گماشت.

شهر شیراز با موقعیت محلی خاصی که داشت و در طول حکومت خان زند در اوج سازندگی و وسعت بود. شهر گسترش یافت و باغها و قناتهای متعدد، کاروانسراها، قصر و باروهای فراوان در آن ساخته شد. آب‌انبارها نیاز مردم را برآورد و مساجد وسیع و بازارهای متعدد ساخته شد. آرامگاه سعدی و حافظ مرمت شد و قبرستان اطراف آن به صورت باغ درآمد و آبادان گردید. ساختمانها و عمارتهایی در طول حکومت زندیه ساخته شد که از آن جمله است: برج و باروی شهر شیراز که جهت جلوگیری از حملات دشمن و برای حفاظت شهر ساخته شد که حدود ۸ متر ارتفاع و سه متر پهنا داشت. دیگر ارگ سلطنتی است که «چون خاطر مشکل‌پسند [خان زند] از این معنی تحاشی داشت که در جای و سرای پرداخته‌گذشتگان منزل و مکان فرمایند» دستور ساختن مقرّ سلطنتی را صادر نمود. اصل ساختمان، بنایی چهارگوش بود. دیواره خارجی آن نیز توسط خندقی در ابتدا محافظت می‌گردید که بعدها از بین رفت. برجهای دیده‌بانی نیز در هر زاویه دیوارها دیده می‌شد. «سه تالار بلند پایه بهشت پیرایه» و طاقهای زیبا، «ایوانهای متعدد را به یکدیگر مربوط می‌ساختند، دیوارها و درهای قصر همگی از گل و گیاه و اشکال حیوانات نقاشی شده بودند»^۲ سردر ارگ نقاشیهای اساطیری ایران باستان را بر روی کاشیها نشان می‌دهد. در داخل ارگ نیز تزئینات کاشیکاری استفاده شده بود. در میدان وسیع مقابل ارگ نیز محلی برای نوازندگان وجود داشت.^۳

ساختمان مستطیل شکل و زیبای دیوانخانه نیز از آثار معماری دوره زند است، با سقفی شیروانی و با تزئینات طلاکاری شده و با عکسهایی از کریم‌خان و پسرش ابوالفتح‌خان که زینت‌بخش تالار دیوانخانه بود. جلوی عمارت نیز با نقشهای

۱ - عالم‌آرا، ج ۳/ ص ۸۸-۸۱. تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱/ ص ۳۲۹.

۲ - همان مأخذ/ ص ۱۵۷.

۳ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، ص ۱۷۹.

اسطوره‌ای تاریخ ایران (جنگ رستم با اشکبوس) تزئین یافته بود. دیوانخانه یکی از شاهکارهای معماری عصر زند است.^۱ عمارت کلاه‌فرنگی، در بخش جنوبی محوطه باغ سلطنتی، از آثار دیگر دوره زند است که نمای خارجی آن با کاشیکاری و نقاشیهای تاریخی و اسطوره‌ای تزئین یافته است.

از دیگر ساختمانهایی که کریم‌خان در شیراز بنا کرد، مسجد وکیل را باید نام برد که به مسجد جامع نیز نامیده می‌شود. ساختمان این مسجد که در سال ۱۱۸۷ به پایان رسیده است، از شاهکارهای معماری اسلامی، ایرانی به حساب می‌آید. طرح این مسجد، طرح متداول مساجد است. شبستان و طاقها و ستونهای تراشیده شده ماریچی در شبستان مسجد، از زیباترین نمونه‌های معماری شمرده می‌شود. محراب مرمرین مسجد که سنگ آنرا از مراغه به شیراز آورده‌اند، به نام چهارده معصوم دارای چهارده پله است.

بقعه هفت تنان، کسانی که سالیان دراز در کنار مرقد حافظ زیستند و در همانجا مردند و بقعه چهل تنان و بقعه شاه‌شجاع از مهمترین آثار دیگر معماری این دوره در شیراز است.

از مهمترین بناهای کریم‌خان در تهران هم می‌توان: «ایوان دارالاماره» (دیوانخانه یا ایوان تخت مرمر) را که در سال ۱۱۷۳، موقعی که کریم‌خان برای برقراری آرامش به آذربایجان می‌رفت، دستور ساخت آن را صادر کرد. و «خلوت کریم‌خانی»، در محوطه‌ای که به کاخ گلستان و موزه گلستان معروف است را ذکر کرد. این بنا که مورد توجه شاهان قاجار نیز بوده است، یکی از بهترین آثار معماری قرن دوازدهم هجری قمری به حساب می‌آید.^۲

معماری ایرانی در دوره قاجاریه، تقلیدی از دوره‌های گذشته است، بدون آنکه ابتکار و نوآوری قابل توجهی در آن به چشم بخورد. طرحهای کاشی‌کاران گرچه از نظر نقش با طرح کاشیهای دوره‌ای قبل متفاوت بود، ولی هیچگاه در زیبایی و ترکیب رنگها به پایه آن نرسید. طرحهایی مانند خوشه بزرگ انگور، عماراتی به سبک فرنگ و تصاویر دیگر بر روی کاشیهای دوره قاجاری دیده می‌شود که زیبایی و ظرافت نقشهای تاک و

۱ - فرانکلین، مشاهدات سفر از بنگال / ص ۱۸. به نقل از تاریخ اجتماعی ایران از عصر زند / ص ۱۷۹.

۲ - برای اطلاع بیشتر رک: تاریخ گیتی‌گشا، فارسنامه ناصری، آثار العجم...

برگها و گل‌های گذشته را ندارد.

در تهران و اطراف آن دو نمونه هم از معماری قاجاریه دیده می‌شود: یکی مقبره حضرت عبدالعظیم (ع) است که بنای مقبره و گنبد طلای آن مورد توجه است ولی نقصهای این زمان در تنزل سبک کاشی‌کاری و کثرت استعمال رنگهای روشن مشاهده می‌شود.

بنای قابل توجه دیگر مسجد سپهسالار^۱ جدید تهران است. با اینکه اغلب کاشی‌کاریهای آن از کاشی معروف به هفت‌رنگ است، ولی بعضی نمونه‌های کاشی‌کاری معرق دیده می‌شود که خوب ساخته شده است.^۲ ... رنگ کاشیها بیشتر قرمز و صورتی و سفید است، در حالی که در برابر آفتاب درخشان ایران، رنگ فیروزه‌ای و سرمه‌ای مطلوبتر است.

پادشاهان قاجاریه چند گنبد طلا در بعضی از اماکن مقدسه عراق عرب و گنبد طلائی در مقبره حضرت معصومه در قم ساخته‌اند.

در سراسر کشور ایران بناهای مذهبی زیادی از عهد قاجاریه دیده می‌شود. یکی از آنها «مسجد شاه سلیمان» است که در زمان فتحعلی‌شاه قاجار ساخته شده و معمار و سازنده آن صف‌علی اصفهانی بوده که نامش در قسمتی از بنا حک شده است. کتبه بزرگ ایوان آنرا هم محمدعلی اصفهانی امضاء نموده و تاریخ آن سال ۱۲۴۲ هجری (۱۸۲۷ میلادی) است. سازنده کاشیهای رنگی محمدعلی کاشی‌پز نام داشته است.

در سنندج نیز مسجد کوچکی است که در زمان قاجاریه در سنندج ساخته شده که نماینده ضعف و قوت معماری این دوره است.

صحن نو مرقد امام رضا (ع) در مشهد، از نمونه‌های خوب معماری دوره قاجاریه است که کاشی‌کاری آن در زمان فتحعلی‌شاه و ایوان طلای سمت مغرب آن در زمان ناصرالدین‌شاه ساخته شده است. در کاشی‌کاریهای صحن نو رنگها متناسب‌تر از کاشی‌کاریهای تهران است. احتمال داده‌اند علت آن همجواری صحن نو با صحن کهنه باشد که در زمان صفویه ساخته شده و توانسته است الگوی خوبی برای معماران قاجاری باشد. صحن نو دارای ظرافت و زیبایی است و در ساختن و تزئین آن مهارت

۱ - مدرسه و مسجد سپهسالار، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شهادت آیت‌الله مطهری، به مدرسه و مسجد

شهید مطهری تغییر نام یافته است. ۲ - نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار، ص ۱۷۰۸.

زیادی به کار رفته است.^۱

مهمترین بناهای دیگر دوره قاجاریه که ارزش معماری دارند، عبارتند از: گنبد مشتاقیه (کرمان)، بقعه شاهزاده ابراهیم (کاشان)، بقعه شاهزاده ابوالقاسم (اصفهان)، مسجد سید بیدآباد (اصفهان)، مسجد دارالاحسان (سنندج)، مسجد نصیرالملک (شیراز)، مسجد سید عزیزالله (بازار تهران)، مسجد حاج رجبعلی (درخونگاه تهران)، مسجد شیخ عبدالحسین (بازار تهران)، مسجد شاه (قزوین)، حسینیه امینی (قزوین)، مجموعه ابنیه حاج میرزا علی آقا (کرمان)، تکیه میرچخماق (یزد)، کاخ و عمارت سلیمانیه (کرج)، مجموعه کاخهای گلستان تهران، شامل تالار موزه (تالار تاجگذاری)، سرسرای ورودی، تالار آئینه، تالار برلیان، تالار عاج، تالار بلور، تالار نارنجستان، کاخ پنج طبقه شمس‌العماره (تهران)، کاخ سلطنت آباد (تهران)، کاخ صاحبقرانیه (نیاوران تهران)، کاخ سرخه حصار (تهران)، کاخ کلاه‌فرنگی (عشرت آباد تهران)، کاروانسرای پاسنگان (در بین راه قم و کاشان)، دروازه اراک (سمنان)، دروازه قدیمی تهران (در قزوین)، حمام و بازار ابراهیم‌خان (کرمان)، مناره پامناز (تهران)، مقبره طوطی (سمنان)، سردر باغ ملی نقاره‌خانه در تهران، عمارت وزارت آموزش و پرورش (تهران)، مدرسه سلطانی (کاشان)، مدرسه ابراهیم‌خان (کرمان)، مسجد شاه (تهران) که ساختمان آن در سال ۱۲۴۰ هجری پایان یافته، بقعه سیداسماعیل (تهران)، مدرسه مروی (تهران)، بقعه قبر آقا (تهران)، کاخ بهارستان (تهران)، مسجد شاه (بروجرد)، حمام صفا (قزوین) و حمام پهنه (سمنان).^۲

۱ - تاریخ صنایع ایران، نوشته دکتر ح. کریستی ویلسن، ترجمه عبدالله مزیار/ ص ۲۱۸-۲۱۷. به نقل از نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار/ ص ۱۷۰۹.

۲ - همان مأخذ/ ص ۱۷۱۰.

هنر و هنرمندان

۴- موسیقی و موسیقیدانان

موسیقی

آنچه مسلم است موسیقی ایرانی تا اواسط قرن نهم هجری صرفاً جنبه علمی داشته و آثاری از دانشمندان برجسته ایرانی چون ابن سینا، فارابی، قطب الدین شیرازی و عبدالقادر مراغه‌ای در خصوص موسیقی، حکایت از این موضوع می‌نماید. اما از قرن نهم به بعد به خاطر موقعیت خاص اجتماعی و جنبه‌های مذهبی توجه به موسیقی کم شده است، بنحوی که اثری قابل، درباره موسیقی نوشته نشد و صاحبان این هنر نیز دل‌افسوده و دلسرد گشتند. از این جهت موسیقی ایرانی از قرن نهم به بعد دچار رکودی گردید و افرادی نالایق و غیر قابل، عهده‌دار آن شدند تا آنجا که کار موسیقی به مطربی انجامید و این وضعیت تا پایان کار دوره صفویه که مبانی مملکت و حکومت را بر پایه دین بنا کرده بودند و رابطه‌ای بین اعتقادات دینی و موسیقی نمی‌یافتند، ادامه داشت. در دوره صفویه هیچگونه رشدی در موسیقی ایرانی احساس نمی‌شود و اگر افراد و نوازندگانی هم وجود داشته‌اند، به جهت مصالح اجتماعی و پرهیز از درگیرها در خفا می‌نواخته‌اند و اثر وجودی نداشته‌اند.^۱

در دوره کوتاه افشاری نیز به خاطر موقعیتهای سیاسی و بهم‌ریختگیهای ناشی از سقوط حکومت صفویه و کشورگشاییهای نادری، اوضاع و احوال موسیقی چندان قابل توجه نیست. اما این نکته را نیز نباید فراموش کرد که «با وجود گسترش سرحدات و لشکرکشیهای نادر به هند و آسیای مرکزی و از طرفی نفوذ اروپائیان در مناطق مختلف

آسیا، ابواب ارتباطات گشاده شد و اهل هنر از هر صنف به دربارهای سلاطین راه یافتند. نمونه‌هایی در این زمینه به چشم می‌خورد که نمودار نوعی التقاطات فرهنگی است.^۱ نوشته‌اند که نادر برای آنکه قندهار را همانند دهلی گرداند، صد تن خواجه‌سرا و غلام حرم، یکصد و سی نفر کاتب، دویست نفر آهنگر، سیصد تن بنا، یکصد نفر سنگتراش، دویست و بیست نفر دروگر به قندهار فرستاد، اما جمع بسیاری از آنها از اردوگاه گریختند و از جمله آنان که به ایران رسیده‌اند، خنیاگران و نوازندگان و بازیگران هندی هستند که در منابع موجود عصر جای بجای از آنها یاد شده است.^۲

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که نادر خود به اهل طرب عنایت داشته است. می‌نویسند: هنگامیکه در هند قصد تاج‌بخشی به «محمدشاه گورگانی» داشت، «ارباب طرب هندی را طلب داشته، بساط انبساط گسترده» و در پایان حکم داد که چهار هزار روپیه به «پای جیو» نوازنده و خواننده مزبور انعام دهند.^۳ در کتاب عالم‌آرای نیز به مجالسی شبیه به این مجالس اشاره شده است: «از ترنمات اهل طرب، دل‌های مبهج و فرحان‌گشته و چند نفر از مطربان اهل ایران که به حسن صورت و خوانندگی از مشاهیر آفاق بودند. در آن روز مسرت‌اندوز چون عندلیب هزاردستان گلشن آن بزم را به نغمات دلنشین و خواندن غزلیات رنگین از حافظ و کلیم مزین ساخته...»^۴

در دوره نادری ظاهراً سازهایی از قبیل سنتور، طنبور و کمانچه و قانون و... رایج بوده است. تصویری از مجالس طرب و نمایش دوره نادری را به نقل از مورخین می‌توان تصور نمود:

«مطربان وارد شدند که مرکب از بیست و دو جوان رقاص بودند و آواز دلنشین داشتند و هر یک از ایشان پارچه لطیفی برگردان افکنده بود که دنباله آن از دو طرف به دو بازوی آنها پیچیده و دو سرش از دو دست آنها مانند برگ خرمایی آویخته بود. به ساق پای خود نیز زنگهای کوچکی بسته بودند و بدین صورت پیش روی نادر و حاضران به رقص پرداختند. دسته‌ای نیز کمی دورتر از جایگاه نادر نشسته، سنتور و طنبور و کمانچه و قانون و سازهای دیگر می‌زدند و هر کس به کار خود مشغول بود و رقاصان

۱ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر صفویه، ج ۱/ ص ۳۲۸.

۲ - سعید نفیسی، مجله شرق، مقاله در باب غنائیم هند، نقل از تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱/ ص ۳۲۹.

۳ - همان کتاب/ ص ۳۳۰. ۴ - عالم‌آرای نادری، ج ۲/ ص ۴۷۲.

یکنواخت می‌رقصیدند و آواز یک ساعت ادامه داشت. در این مدت کار عطرسوزی همچنان ادامه داشت. پس از آن مدعوین مرخص شدند و هر کس به سوی چادر و اقامت خود رفت و در همان نزدیکی بندبازی هم بر روی طناب می‌رقصید.^۱

ولی بهر حال باید توجه داشت که موسیقی دوره نادره نمی‌تواند موسیقی اصیل ایرانی باشد. زیرا بلافاصله بعد از صفویه مجالی برای رشد موسیقی اصیل حاصل نشده است و چنانچه از مطالب مذکور برمی‌آید، موسیقی بیشتر از جنبه تفریحی مورد توجه قرار گرفته و به نوعی خاص عرضه می‌شده است.

ذکر این نکته نیز قابل توجه است که قطعاً وقتی در مجامع رسمی و در حضور نادر اینگونه مجالس طرب و نمایش برگزار می‌شده است، در بین مجامع مردم عادی نیز استفاده از ادوات موسیقی و رقص و رقاصی نیز رایج بوده است، منتهی با تشریفاتی کمتر و متناسب با امکانات و موقعیتهای اجتماعی مردم.

در دوره سلطنت کریمخان زند، که آسایش و امنیت و رفاه عمومی نسبتاً وجود داشته است، با تشویق‌های کریمخان، بار دیگر موسیقی مورد توجه قرار گرفته است. بنا به نقل بعضی از مورّخین زندیه، کریمخان، هنگام عمران شیراز و کشیدن حصار بر دور آن شهر دستور داد تا برای رفع خستگی کارگران دسته‌های متعددی از خوانندگان و نوازندگان، به خوانندگی و نوازندگی پردازند:

«مقرر شده بود که فوج فوج مغنیان نغمه‌پرداز و مطربان بر بربط‌نواز و موسیقی دانان موسیقار ساز قدم به قدم بساط نشاط و اسباب مسرت و انبساط گسترده و عمله مذکوره در کمال عیش و سرور و نهایت بهجت و سرور به شغل مزبور باشند.»^۲

و در مراسم ازدواج ابوالفتح خان، پسر کریم خان می‌نویسند:

«ارباب طرب در همه مجالس و محافل به سازندگی و نوازندگی و رامشگری در هفت روز و شب مشغول و بندبازان و بازیگران و رقاصان به رنگها و نیرنگها مشغول با هزار اصول بودند.»^۳

در دوره زندیه، موسیقی در دسته‌های نظامی نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته و آلات و ادوات موسیقی این دوره که معمولاً در جنگها و در ارتش بکار می‌رفته، عبارتست از:

۱ - نادرنامه، ص ۲۹۷. به نقل از تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱/ ص ۳۳۴.

۲ - تاریخ گیتی‌گشا/ ص ۱۴۵. ۳ - رستم‌التواریخ/ ص ۳۴۴.

کرنا، نقاره، طبل و دهل بوده است. افزون بر آن سازهای دیگری مانند: دف، رود، عود، چنگ، چغانه، رباب، بربط، موسیقار، نی، تنبک، تنبور و چهار تار و ارغنون نیز بکار گرفته می شده است.^۱

از موسیقیدانان عصر زند باید «مشتاق علی شاه» و شخصی بنام «پریخان» را یاد کرد.^۲

موسیقی در دوره قاجار

قبل از آنکه به وضعیت موسیقی در این دوره اشاره کنیم، تذکر این نکته لازم است که: موسیقی نیز مانند سایر امور ذوقی و هنری تابع تحولات سیاسی و اقتصادی است و در هر زمان که زندگی مردم قرین رفاه و آسایش بوده در برابر موانع و مشکلات اجتماعی و اساسی، موسیقی نیز دچار تحول و تطور گردیده و بهر تقدیر به صورت خاصی جلوه کرده است.

در دوره قاجاریه نیز به جهات مختلف از جمله جنبه مذهبی، موسیقی با رنگ و جلوه مذهبی رشد کرده و گوشه‌ها و آهنگهای موسیقی ایرانی از دستگاههای مختلف با عبارات منظوم توأم گردید و بوسیله بازیگران نمایشهای مذهبی (شبییه خوانی و تعزیه) اجرا شد.^۳ که در برابر ترانه‌های شورانگیز و نشاط آور محلی که از دیرباز در بین ایلات و عشایر و روستاییان رواج داشت، موسیقی جدیدی را بوجود آورد که می توان از آن به عنوان «موسیقی مذهبی» یاد کرد.

«تعزیه خوانی، هرچند که جنبه مذهبی و سوگواری داشت، خود موجب حفظ نغمات ملی در ردیفها و گوشه‌ها و دستگاههای موسیقی ایرانی گردید. زیرا چون خواننده خوش صدا بهتر می توانست در دل تماشاچیان تعزیه و عزاداران رخنه کند، کارگزاران تعزیه، جوانانی را که صدای گرم و خوش آهنگ داشتند، برای نقشهای تعزیه

۱ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند/ ص ۱۸۹.

۲ - سرگذشت موسیقی در ایران/ ص ۶۴.

۳ - صاحب نظران، تعزیه را یکی از بهترین وسایلی دانسته اند که موجب حمایت قسمتی از نغمات ملی ایران گردید. بویژه در مورد آواز و آوازخوانی، تعزیه نقش بسیار مهمی را داشته است. برای اطلاع بیشتر رک: سرگذشت موسیقی ایران، روح الله خالقی، ج ۱/ ص ۳۴۸ به بعد. در مورد تعزیه نیز رک: نمایش و ادبیات نمایشی در ایران، در همین کتاب.

انتخاب می‌کردند و این جوانان مدّتی نزد تعزیه‌خوانان استاد و ماهر که به موسیقی ایرانی کاملاً آشنا بودند، طرز صحیح خواندن را فرا می‌گرفتند و تمرین می‌کردند و بدین صورت مکتب تعزیه و شبیه‌خوانی، خوانندگانی را پرورش داد که در فنّ آوازخوانی و تبخّر در موسیقی ایرانی به مقام هنرمندی رسیدند.^۱

از جمله این هنرمندان یکی سیداحمدخان است که در تعزیه نقش عباس (ع) و حرّ بن یزید ریاحی را ایفا می‌کرده و نخستین خواننده‌ای است که آواز او در صفحات موسیقی مخصوص گرامافون ضبط شده و از او به یادگار مانده است. دیگر قلی‌خان شاهی است که به علت داشتن صدای نازک، نقش زینب (س) را بازی می‌کرده و آواز دشتی را بسیار خوب می‌خوانده و علاوه بر شرکت در تعزیه، خواننده مجلسی هم بوده و آهنگهای ضربی و تصنیف می‌خوانده و چند صفحه موسیقی از آن به یادگار مانده است.^۲

قدر مسلم این است که موسیقی در دوره قاجاری به موسیقی همراه با تعزیه یعنی موسیقی مذهبی منحصر نبوده است و موسیقیهای نشاط‌انگیز بویژه در عهد سلطنت طولانی ناصرالدین‌شاه که به عشرت‌طلبی و خوش‌گذرانی نیز مشهور است، رواج داشته و بازار خوانندگان و نوازندگان درباری و غیردرباری رونق کامل یافته بود. در این میان نوازندگان دوره‌گرد و بازاری نیز که غالباً یهودی بوده‌اند افزون شد و بیشتر مجالس عروسی و ختنه‌سوران و... ثروتمندان و متمکّنان از این دسته نوازندگان دعوت به عمل می‌آورده‌اند و همین قسمت از موسیقی ایرانی در ذهن بعضی از ایران‌شناسان تصویرهای زشتی را از موسیقی ایرانی به جای گذاشته است:

موسیقی دوره قاجار از نظر سفرنامه‌نویسان:

سرجان ملکم در مورد موسیقی ایرانی نوشته: موسیقی از علومی است که ایرانیان در آن پیشرفت نکرده‌اند. در ترکیب نغمه‌ها و هماهنگ ساختن صداها ردیف‌هایی دارند و آوازاها را در دستگاه دستگاه می‌کنند، چنانکه بعضی را غم‌انگیز و بعضی را نشاط‌آور و بعضی را محرّک شهوت و برخ دیگر را رزمی و زاینده دلیری نام نهند. از ابزارهای

۱ - ایران در عصر سلطنت قاجار/ ص ۳۲۴. ۲ - نگا: سرگذشت موسیقی ایران، روح‌الله خالقی.

موسیقی بسیار دارند، اغلب نوازه‌ساز و خواننده را با هم آرند. معروف است که ایرانیان، موسیقی را از هندیان فرا گرفته‌اند. در هر صورت نمی‌توان گفت که در این علم از هندیان بهترند.

روش سازنوازی‌شان خوش آیند است، ولی همیشه یکسان است و آن اختلاف الحان و تنوع نغمات و شعبات را که موجب مزید لذت است، ندارد.^۱

«ایرانی‌ها از آموختن و اجرای آواز موسیقی و رقص بسیار خوششان می‌آید. اما عالی‌مقامان آنان به عنوان مردانی آزاده از پرداختن به این هنر با دارند. فقط می‌خواهند با پرداخت پول از این هنرها که توسط دیگران اجرا می‌شود، لذت ببرند.

... از سازهایی که آواز را همراهی می‌کند، یک جور گیتار هست به نام تار و یک جور سنتور بنام «کنتار». بهترین نوازنده تار در تهران، علی اکبر نام دارد. موسیقی اروپایی به طور کلی برای شرقی‌ها نامفهوم است و حتی منفور.^۲ نکته قابل توجه در موسیقی این دوره، این است که معمولاً موسیقی توأم با رقص بوده است، اما رقاصها بیشتر پسرچه‌های یتیم و بی‌کس بوده‌اند که معمولاً تا سن ۱۷-۱۸ سالگی به این کار ادامه می‌داده‌اند:

«پسران رقاص، گیسوانی بلند دارند که روی شانها ریخته است و در موقع رقص لباس زنانه می‌پوشند، چنانکه با زنان اشتباه می‌شوند.»^۳

براون در کتاب «یکسال در میان ایرانیان» می‌نویسد: «در آن مجلس جشن شبانه در شیراز، پسرکی رقاص بود که بیش از ده یازده سال نداشت و رقص او بیشتر جنبه‌های اکروباسی را داشت. با اینکه ایرانیان از رقص وی لذت می‌بردند، من خوشم نمی‌آمد و حتی بعضی از حرکات او را خلاف نزاکت می‌دیدم... او گیسوانی سیاه و بلند داشت. چون سر خود را از پشت خم می‌کرد، سرش تا نزدیک زمین می‌رسید...»^۴

علاوه بر نمونه‌هایی که ذکر شد، غالب تحقیقاتی که در زمینه ایران‌شناسی شده است و سفرنامه‌هایی که از سوی اروپائیان تألیف شده است، برداشتی اینگونه از موسیقی

۱ - تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۲/ ص ۲۷۷.

۲ - سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهاندار، انتشارات خوارزمی تهران ۱۳۶۱/ ص ۲۰۱.

۳ - سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه همایون فره‌وشی، تهران/ ص ۳۰۰-۳۰۲.

۴ - یکسال در میان ایرانیان، ادوارد براون، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران، کانون معرفت/ ص ۲۶۵.

ایرانی دارند و بخصوص در مورد رقص رقاصان پسر که بیشتر معمول بوده است، به هیچ روی نظر خوشی نداشته‌اند.^۱

تأثیر دارالفنون در موسیقی ایرانی

پس از تأسیس مدرسه دارالفنون و استخدام معلمان و مربیان اروپایی برای تعلیم موسیقی، موسیقی نظری و عملی ایرانی، شکل دیگری به خود گرفت و مجموعه دروس نظری موسیقی که استادان اروپایی تعلیم می‌دادند، به دو زبان فرانسه و فارسی در چاپخانه دارالفنون به چاپ رسید. دسته موزیک نظامی جای نقاره‌خانه را گرفت و از سال ۱۳۰۴ هجری به بعد، در روزهای سلام رسمی دسته موزیک به جای نقاره‌خانه در مراسم سلام شرکت می‌کرد و آهنگ سلام رسمی را که «لومر» معلم موسیقی دارالفنون ساخته بود، می‌نواخت. این آهنگ تا پایان سلطنت محمدعلی شاه قاجار (۱۳۲۷ هجری) معمول بود و پس از پیروزی مجاهدین مشروطه بر محمدعلی شاه و افتتاح مجدد مجلس در زمان احمدشاه تغییر کرد.^۲

از موسیقی دانان دوره قاجار نام نوازنده‌ای که به اصطلاح ترکی ملقب به چالاپخی خان و معاصر فتح‌علی شاه بوده و دو استاد بنام زهره و مینا که هر دو در دوره محمدشاه می‌زیسته‌اند و نیز نام فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه و فیروز میرزا نصرت‌الدوله در کمانچه و عبدالعلی معتمدالدوله در نواختن تار را می‌توان ذکر کرد.^۳

سفرنامه‌های خارجی این دوره از علی‌اکبر نامی که تار را بسیار خوب می‌نواخته است، نیز یاد کرده‌اند: «علی‌اکبر خیلی خوب تار می‌زند و من دیده‌ام که اروپائیان که هیچ به موسیقی مشرق زمین توجه نداشته‌اند، در موقع شنیدن ساز علی‌اکبر متأثر شده‌اند. ولی نظیر اینان اخلاقی مخصوص دارند. علی‌اکبر تندخلق است، باید خیلی اصرار کرد تا او را مجبور به تار زدن کرد.»^۴

* * *

بهر حال موسیقی ایرانی در دوره قاجاری با وجود کسبانی مانند محمدصادق نوازنده

۱ - نگا: ایران و ایرانی / ص ۱۸۰-۱۸۹. ۲ - نگا: ایران در عصر سلطنت قاجاریه / ص ۲۳۵.

۳ - شرح احوال اینان را می‌توان در سرگذشت موسیقی ایران یافت.

۴ - سه سال در ایران، گوینو، کنت. دو، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، انتشارات فرخی، تهران / ص ۲۴.

زبردست ستور عهد ناصری (سرورالملک)، علی اکبر فراهانی و برادرزاده و شاگردش غلامحسین، که از نوازندگان مشهور دوره قاجاریه است و میرزا عبدالله و آقا حسینقلی که هر دو از استادان بنام این عهدند، ممتاز است.

آقا حسینقلی نزد میرزا عبدالله و سپس نزد پسرعمش آقا غلامحسین به نواختن تار پرداخت و مجالس درس موسیقی داشت و در ردیف، سبکی مخصوص دارد. آقا حسینقلی اولین کسی است که به اتفاق چند نوازنده و خواننده برای پر کردن صفحات گرامافون به پاریس رفت. از فرزندان او یکی علی اکبر شهنازی، تارنوازنده نامدار است و دیگری آقا عبدالحسین که تار را به سبکی خاص می نواخت. آقا حسینقلی دو داماد داشت، باقر رامشگر نوازنده کمانچه و رضاخان نوازنده مشهور تار که هر دو از هنرمندان مشهور این عصرند. میرزا عبدالله تار و سه تار را نیکو می نواخت. او ردیف موسیقی ایران را در هفت دستگاه تنظیم کرد. از شاگردان وی منتظم الحکماست که ردیف را به نیکی فراگرفت و دیگر اسماعیل قهرمانی بود که ردیف استاد را به شاگردش نورعلی برومند آموخت و سرانجام غلامحسین درویش طالقانی است که سه تار را نیکو می نواخت. درویش نوعی آهنگ ضربی به نام پیش درآمد ساخت که تا سالها بعد از او رواج داشت.^۱

البته باید به تأثیر جنبش مشروطیت در تحول هنر موسیقی ایرانی نیز توجه داشت که پیش درآمد آن را می توان برگزاری «گاردن پارتی» ها و «کنسرت» ها در تهران دانست که یکی از آنها کنسرتهای مربوط به انجمن اخوت به سرپرستی ظهیرالدوله (صفاعلی) بود که در تهران برگزار شد.^۲

۱ - تمدن و فرهنگ ایرانی از آغاز تا دوره پهلوی / ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

۲ - برای اطلاع بیشتر در مورد موسیقی ایرانی و موسیقیدانهای معروف رک: سرگذشت موسیقی ایران، تألیف روح الله خالقی. زمینه شناخت موسیقی ایران، فریدون جنبیدی، تاریخچه موسیقی در ایران، سعدی حسینی، از انتشارات صفی علیشاه. نهضتهای فکری ایرانیان در دوره قاجار / ص ۱۷۰۲-۱۶۵۰. شعر و موسیقی در ایران، عباس اقبال و دیگران، انتشارات هنرمند، تهران، ۱۳۶۸.

فهرست اعلام

- آبراهام کاتولیکوس ۵۱، ۵۰
آریانپور ۱۷۵
آغا محمدخان قاجار ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۵۴، ۸۴، ۱۸۳
آقا ابوالقاسم ۱۸۲
آقا ابوعلی ۱۴۷
آقا باقر (نقاش) ۱۹۲
آقا بزرگ تهرانی ۱۶۰
آقا بزرگ شیرازی ۱۹۷
آقا حسینقلی ۲۱۸
آقاخان نوری ۵۹، ۶۰
آقا زمان ۱۹۳
آقا زین العابدین (خطاط) ۱۸۲
آقا سید علی (صاحب ریاض) ۸۶
آقا صادق (نقاش) ۱۹۳
آقا عبدالحسین ۲۱۸
آقا محمد علی ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸
آقا محمود (خطاط) ۱۸۲
آقا مهدی (کلباسی) ۱۳۳
آقا نجف (نقاش) ۱۹۳، ۲۰۴

آماد ژوبر ۲۱

ابراهیم تیموری ۳۶، ۸۷، ۱۵۸، ۱۵۹

ابراهیم خان ۱۷، ۲۰

ابراهیم خان شیرازی ۸۵، ۱۰۴، ۱۱۰

ابراهیم خان (صدر اعظم) ۱۰۵

ابراهیم دهکان ۳۴

ابراهیم صفایی ۲۴

ابراهیم کلانتر ۲۰

ابراهیم کلباسی ۱۳۲

ابراهیم نجف آبادی ۱۷۸

ابن الندیم ۱۴۳

ابن حمزه طوسی ۱۴۳

ابن صالح تبریزی ۸۲

ابن عربی ۷۴

ابن فارض ۷۱

ابوالبرکات ۸۲

ابوالحسن بندگان بن الحسن شیرازی ۶۹

ابوالحسن خان غفاری ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶

ابوالحسن جلوه ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷

ابوالحسن علی بن جعفر خرقانی ۶۹

ابوالحسن غفاری، نگا: ابوالحسن خان غفاری

ابوالحسن ملاباشی ۴۹

ابوالفتح (احمد بن محمد غزالی طوسی) ۶۹

ابوالفتح خان (پسر کریم خان) ۱۸، ۱۹، ۲۰۴، ۲۱۱

ابوالفتح شهید صعیدی ۸۲

ابوالفضایل محمد بن عبدالله میانجی ۶۹: عین القضاة

ابوالفضل بغدادی ۸۲

ابوالفضل بن حسن السرخسی ۶۹

- ابوالقاسم حسین اصفهانی ۱۶۶
ابوالقاسم خان ابراهیمی ۱۲۹
ابوالقاسم سری ۱۵، ۳۴، ۵۶، ۶۳، ۱۳۲
ابوالقاسم شیرازی ۱۷۷
ابوالقاسم عبدالکریم قشیری ۶۹
ابوالقاسم فرهنگ ۱۸۵
ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ۲۲: قائم مقام
ابوالقاسم قمشه‌ای ۱۶۹
ابوالقاسم قمی ۱۰۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۷
ابوالقاسم گرکانی خوارزمی ۸۲
ابوالقاسم مدرس اصفهانی ۱۶۷
ابوالقاسم ناصر ملک ۴۹
ابوالمجد مجدود ابن آدم ۶۹: سنایی
ابوبکر نساج ۸۲
ابوبکر وراق ترمذی ۶۸
ابوتراب خان ۱۹۷
ابوتراب نخشبی ۶۸
ابوجعفر حداد ۶۸
ابو سعید فضل الله بن ابوالخیر ۶۹
ابوعبدالله بن محمد خفیف شیرازی ۶۹
ابو عثمان مغربی ۸۲
ابو علی دقاق نیشابوری ۶۹
ابو علی عبدالرحمن السلمی نیشابوری ۶۹
ابوعلی کاتب ۸۲
ابو محمد عبدالله بن محمد المرتعش نیشابوری ۶۸
ابو مدین مغربی ۸۲
ابو مزاحم شیرازی ۷۲
ابو مسعود الاندلسی ۸۲

ابو یعقوب یوسف بن الحسن الرازی ۷۲

احمد احسایی ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۱

احمد بحرانی ۱۴۵

احمد بحرینی ۱۲۵

احمد بن خسرویه ۶۸

احمد حسن الحسینی ۱۹۷

احمد خان ابدالی ۱۷، ۱۸

احمد خوشگل ساز ۱۹۷

احمد سهیلی خوانساری ۱۷۸

احمد شاه ۲۱۷

احمد عبدالحی مرتضوی ۷۹

احمد غزالی ۸۲

احمد کسروی ۱۳۳

احمد مجتهد (میرزا) ۱۳۴

احمد میرزا ۲۴، ۵۵

احمد نراقی (ملا) ۵۶، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴

احمد نیریزی ۱۸۲

احمد وقار ۱۸۳

ادوارد براون ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۷۲، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۵، ۲۱۶

ادیب برومند ۱۹۷

استرآبادی ۷۴

اسحق ختلانی (خواجه) ۷۴، ۷۷، ۷۸

اسدالله بروجردی (شیخ) ۱۱۹

اسعد شیخ الاسلامی ۱۲۹

اسماعیل اصفهانی ۱۷۰

اسماعیل خواجه‌بوی ۱۶۵، ۱۶۶

اسماعیل دولتشاهی ۱۵

اسماعیل رائین ۱۳۷

اشتال ۴۱

اشرف الكتاب ۱۸۴

اشکبوس ۲۰۵

اعتضاد السلطنه ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۱۷۶

اعتماد الدوله ۳۹

اعتماد السلطنه ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۱

الکساندر دوما ۳۲

امامقلی ۱۵

امیر المؤمنین ۱۰۸ نگا: علی بن ابیطالب

امیر حسن بیگ ۷۲

امیر سید علی ۱۵۰

امیر کبیر ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۱۳۴، ۱۹۵

امیر مسعود سپهرم ۱۹۷

امین الدوله ۴۱، ۶۲، ۶۳

امین الدین بلیانی ۷۰

امین السلطان ۶۲

امین الضرب ۴۱، ۴۴

اوحدی مراغه‌ای ۷۰

ایرج افشار ۲۴

ایزوتسو (پروفسور) ۱۷۳

ب

باباخان ۲۱

باباطاهر عریان ۹۸

بابا علی بیگ کوسه‌لو ۱۵

بارون روتیر ۳۴

باقرخان ۲۳

باقر رامشگر ۲۲۸

بایزید بسطامی ۶۸

بحرالعلوم (سید، علامه) ۸۶، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵

بدرالدین یغمایی ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸

برهان‌الدین (شاه خلیل الله) ۸۲، ۸۳

بهاء‌الدین زکریای مولتانی ۷۰

بهاء‌الدین محمد ۷۰

بهاء‌الدوله ۱۳۷

بهاء‌الله ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

بهاء‌ولد ۷۲

بهبهانی ۱۰۴: محمد علی و محمد باقر اصفهانی

بهرام شیرازی ۱۹۳

بهبزاد (نقاش) ۱۸۸

پ

پاشا عبدالباقی افندی ۱۲۷

پالمرستون ۳۲

پاول ۳۲

پای جیو ۲۱۲

پرنس مترنیخ ۳۲

پریخان ۲۱۴

پیر پالاندوز ۷۵، ۷۹: محمد مقتدی الکاردی

ت

تاج‌الدین حسین تبارکانی خوارزمی ۷۹

تاج‌الدین زاهد گیلانی ۷۲

تراب خان ۱۸۲

ث

ثابت علی قهقرخی ۸۲

ج

جابری انصاری ۱۸۴

جان ملکم ۲۰، ۲۱، ۳۰، ۴۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۱۵

- جعفر آشتیانی (میرزا) ۱۷۸
جعفر بن محمد صادق (ع) ۴۸
جعفر خان زنجانی ۱۹۷
جعفر شریف قاینی ۱۹۷
جعفر کاشف العطاء ۱۴۷، ۱۵۵: کاشف الفضا
جعفر کبیر ۱۰۲
جلال الدین آشتیانی ۱۶۸، ۱۷۴
جلال الدین خوارزمی ۸۰
جلال الدین محتبوی ۱۷۲
جلال الدین محمد (مولانا) ۷۰
جلال الدین مجد الاشرف شیرازی ۷۹
جمال الدین اسدآبادی ۲۱
جنت علی شاه ۹۸
جنید بغدادی ۸۲
جواد عاملی ۱۵۳
جواد نوربخش ۸۴
جونس هنری ۱۵
جهانشاه قراقونیلو ۱۸۸
جیمز فریزر ۴۹

ح

- حاتم زراآوندی ۷۹
حافظ (شیرازی) ۱۸۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰
حافظ حسین کربلانی تبریزی ۷۹
حافظ فرمانفرمائی ۶۲
حامد الگار ۳۴، ۴۷، ۷۰، ۵۶، ۶۳، ۱۳۲، ۱۵۸
حامد ربانی ۹۳
حبیب الدین محب الله ۸۳
حبیب الله فضایلی ۱۸۵

- حبيب الله محب الله دوم ۸۳
حبيب عجمی ۸۲
حجة الاسلام ۱۴۷
حرّ بن یزید ریاحی ۲۱۵
حسن آشتیانی (میرزا) ۹۲
حسن اصفهانی، (حاج میرزا) ۹۸، ۱۱۷
حسن بصری ۸۲
حسن خوب نظر ۲۰
حسن سادات ناصری ۹۳
حسن فسایی (میرزا) ۱۴۴
حسن مجتهد آشتیانی (میرزا) ۱۵۹
حسن نراقی ۱۱۷
حسین (بن علی بن ابیطالب ع) ۱۴۸
حسین بشرویه ۱۳۵
حسین بن علی بن بابویه قمی ۱۴۳
حسین خان سپهسالار (میرزا) ۴۲، ۴۳، ۶۱
حسین خان کاتب الخاقان ۱۸۸
حسین خان مشیرالدوله (حاجی میرزا) ۴۰
حسین خدیو جم ۷۵
حسین سبزواری (میرزا) ۱۶۰
حسینعلی بهاء ۱۳۸
حسینعلی شاه ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۱۵۲
حسین قزوینی (حاج سید) ۱۰۲، ۱۴۷
حسینقلی خان قاجار ۱۸، ۲۱
حسین مدرس (میر سید) ۱۶۸، ۱۷۷
حسین مکی ۴۰
حسین نخجوانی ۱۸۶
حسین نور صادقی ۱۹۶

حسین نهاوندی (آقا) ۱۰۸

حکیم الملک ۶۳

حمدون قصار نیشابوری ۶۸

حمزه گیلانی ۱۶۵

خ

خاتون آبادی ۱۰۲: محمد حسین اصفهانی

خداداد بختیاری ۱۸۲

خسرو میرزا ۳۵

خلیل الله دوم (شاه) ۸۳

خמוש ۱۸۳

خواجه کرمانی ۷۰

خواجه اسحاق ختلانی: اسحق ختلانی

خواجه عبدالله انصاری ۱۸۵

د

دایه ۷۰: نجم الدین

داود طایی ۸۲

درویش عبدالمجید ۱۸۲، ۱۸۳

ذ

ذبیح الله صفا ۷۲

ذبیح الله منصوری ۱۷۵، ۲۱۶، ۲۱۷

ر

رافائیل ۱۹۴

رحمت علی شاه ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹

رجبعلی کتابدار ۱۹۴

رستم ۲۰۴

رشیدالدین محمد بید آوازی ۷۹

رضا (حضرت علیه السلام) ۳۰، ۵۵، ۶۰، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۵۶، ۲۰۳

رضا تبریزی ۱۷۷

رضا خان ۲۱۸

رضازاده شفق (دکتر) ۱۷۵

رضا شعبانی (دکتر) ۵۰، ۲۶

رضا عباسی ۱۹۱

رضا قلی خان هدایت ۱۶، ۱۷، ۵۴، ۵۶، ۷۵، ۸۷

رضا قلی میرزا ۱۹۲

رضا همدانی ۸۹، ۱۶۰

رکن الدین شیرازی ۸۰

روح الله خالقی ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸

روحیه ماکسول ۱۴۰

روث علیشاه ۸۶، ۱۰۶، ۱۱۵

رینولد نیکلسون ۷۵

ز

زاهد گیلانی ۱۷۷

زکی خان ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۵۳

زنوزی ۱۴۶، ۱۴۹

زین الدین ۱۲۵

زین العابدین اصفهانی ۱۸۴

زین العابدین شریفی قزوینی ۱۸۸

زین العابدین شیرازی ۹۵

زین العابدین شیروانی ۵۶، ۸۳، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۱۶: مستعلی شاه

زین العابدین مازندرانی ۱۵۵

ژ

ژنرال گاردن ۲۲

س

سایکس ۱۸۱

ستارخان ۲۳

سری سقطی ۸۲

سعادت علی شاه ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۷

سعدی ۱۸۷، ۲۰۲

سعید نفیسی ۲۴، ۳۳، ۷۰، ۲۱۲

سلاربن عبدالعزیز دیلمی ۱۴۳

سلطان حسین صفوی ۴۹، ۵۲، ۷۵، ۷۹

سلطان حیدر ۷۲

سلطان علی ۷۲

سلطان علی شاه گنابادی ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۷

سلیمان تبریزی ۱۷۷

سلیمان ماحوزی بحرانی ۱۴۵

سوانح العشاق ۶۹

سیاهپوش ۷۲

سید ابوالقاسم ۱۹۴

سید احمد ۱۲۷

سید بن طاووس ۱۴۸

سید جواد ۱۴۷

سید رضا ۱۵۵

سید رضی لاهیجی مازندرانی ۱۶۹

سید علی (صاحب ریاض) ۱۴۷

سید علی اجاق کرمانشاهی ۱۰۰

سید علی همدانی ۷۹

سید قطب تبریزی ۷۵

سید مجاهد ۱۵۶

سید مرتضی ۱۴۳

سیف‌الدین باخرزی ۷۰

سیف‌الدین فرغانی ۷۰

ش

شاه اسماعیل صفوی ۱۵، ۷۳

- شاهرخ افشار ۵۳، ۵۴
شاهرخ قائم مقامی ۳۴
شاهرخ میرزا ۱۷: شاهرخ افشار
شاه طهماسب ۱۶، ۷۳
شاه عباس سوم ۱۶
شاه عباس کبیر ۱۷۱
شفایی ۱۵۲
شفیع تبریزی (میرزا) ۱۲۸
شفیع چابلقی بروجردی (سید) ۱۷۸
شمس‌الدین شاه دکنی ۸۳
شمس‌الدین محمد دوم ۸۳
شمس‌الدین محمد سوم ۸۳
شمس‌الدین محمد حافظ ۷۰: حافظ
شمس‌الدین محمد لاهیجی نوربخشی ۷۱
شمس‌الدین مکی ۸۰
شمس‌العرفا ۹۲
شوقی ربانی ۱۳۸
شهاب‌الدین ابو حفص عمر سهروردی (شیخ) ۷۰: شیخ اشراق
شهاب‌الدین سید عبدالله برزش آبادی ۷۷، ۷۸، ۷۹
شهید ثالث ۱۲۶، ۱۳۵
شیخ ابراهیم ۷۲
شیخ ابوعلی ۱۴۶
شیخ اشراق ۷۴: شهاب‌الدین ابو حفص
شیخ الاسلام ۱۳۴
شیخ العراقین تهرانی ۱۵۵
شیخ بهایی ۷۴، ۱۵۳
شیخ جنید ۷۲
شیخ رضا ۵۸

- شیخ شاه ۷۲
شیخ صدرای تنکابنی ۱۷۷
شیخ طوسی ۱۴۷
شیخ مرتضی (انصاری) ۱۵۷، ۱۵۸
شیخ مفید ۱۴۳
شیخ یوسف ۱۲۵، ۱۴۶
شیروانی ۹۷: زین العابدین شیروانی
شیل ۵۸

ص

- صائن الدین علی ترکه ۷۱
صادق خان ۱۸، ۱۹
صادق علی شاه ۱۰۰
صادق قزوینی (حاج) ۱۳۵
صدرالدین رضوی قمی ۱۴۵
صدرالدین شیرازی ۷۶
صدرالدین موسی ۷۲
صدرالمآلهین ۷۴، ۱۶۷، ۱۷۳
صدرالمالکی ۹۵
صفا علی ۲۱۸
صفا علی شاه ۹۹
صفر خان (حاج) ۹۱
صفر علی اصفهانی ۲۰۶
صفر علی قزوینی ۱۷۷
صفی الدین (اردبیلی) ۷۲، ۷۳
صفی علیشاه اصفهانی ۹۶، ۹۹، ۱۱۹
صمصام الدوله ۱۸۱
صنیع الملک ۱۹۳، ۱۹۶
سورتگر (لطفعلی) ۱۹۷

صهبا ۱۶۹

صید مردا خان ۲۰

شیاه طاهر کنی ۸۷، ۸۵

طاووس العرفا ۹۶

ض

ظل السلطان ۲۲

ظهیرالدوله ۲۱۸، ۹۹

ع

عادل شاه ۴۹، ۱۷

عباس (ابن علی علیه السلام) ۲۱۵

عباس اقبال ۳۴، ۶۱، ۱۸۷، ۲۱۸

عباس بیک ۱۹۴

عباس تهرانی ۱۳۸

عباس میرزا ۲۲، ۴۰، ۴۲، ۵۶، ۹۷

عباس نوری (میرزا) ۱۸۸

عبدالباقی اصفهانی (میر) ۱۴۹

عبدالبا ۱۴۰

عبدالجواد تونی خراسانی ۱۷۵

عبدالجواد مدرس خراسانی ۱۷۷

عبدالحسین بیک (نسقی باشی) ۵۱

عبدالحسین ذوالریاستین (حاج میرزا) ۱۰۰

عبدالحسین زرین کوب ۷۵

عبدالحسین شیخ العراقین ۵۸: شیخ العراقین

عبدالحسین میرزا فرمانفرما ۶۲

عبدالحسین نوایی ۱۳۰، ۱۹۷

عبدالحمید معصومعلیشاه ۸۳: معصومعلیشاه

عبدالرحمن بن ملجم ۱۰۸

عبدالرحیم افسر اصفهانی ۱۹۰

- عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی ۷۴
عبدالرزاق کاشانی ۷۵
عبدالرضا خان (حاج میرزا) ۱۲۹
عبدالصمد میرزا ۱۹۴
عبدالصمد همدانی ۸۷، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۵۱
عبدالعظیم (حضرت) ۲۳
عبدالعلی خراسانی ۱۹۰
عبدالعلی معتمدالدوله ۲۱۷
عبدالکریم اشراق ۱۷۷
عبدالکریم حائری ۱۴۴
عبدالکریم قزوینی ۱۳۸
عبدالله انصاری (خواجه) ۶۹
عبدالله انوار ۴۸
عبدالله بلادی بحرینی (شیخ) ۱۴۳
عبدالله بن حاج صالح لاهیجی بحرینی ۱۴۳
عبدالله بهبهانی ۱۶۱
عبدالله بیک همدانی ۹۱
عبدالله پاشا کویراوغلی ۵۱
عبدالله زنوزی (ملا) ۱۶۵
عبدالله عاشور ۱۸۴
عبدالله مامقانی ۱۴۵
عبدالله مزیار ۲۰۷
عبدالمجید طالقانی ۱۶۷: درویش عبدالمجید
عبدالله یافعی یمینی ۸۰، ۸۲
عبدالوهاب نشاط ۱۸۸
عزت الله خان شاهسون ۱۹۴
عضدالملک ۲۴
عفیف الدین عبدالله یافعی: عبدالله یافعی

- علاءالدوله سمنانی ۷۱
علاءالدین احمد بهمنی ۸۳
علامه حلّی ۱۲۹
علامه طباطبائی ۱۵۰
علی آقا ذوالریاستین (حاج) ۱۰۰
علی اسفراینی (شاه) ۷۹
علی اشرف ۱۹۲
علی اصغر حلبی ۷۵، ۱۷۵
علی اصغر شمیم ۲۴، ۳۳، ۴۰
علی اصغر شیخ الاسلام ۱۳۴
علی اکبر (تارنواز) ۲۱۶
علی اکبر اردستانی (ملا) ۱۳۲
علی اکبر شهنازی ۲۱۸
علی اکبر فال اسیری ۱۵۸
علی اکبر فراهانی ۲۱۸
علی اکبر هاشمی رفسنجانی ۴۰
علی بن ایطالب (ع) ۶۷، ۸۱، ۸۲، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۹۸
علی بن الحسین (ع) ۷۱
علی بن حسین بن بابویه قمی ۱۴۳
علی بن موسی الرضا (ع) ۸۰
علیخان امین الدوله (میرزا) ۴۱، ۴۲، ۴۳
علیخان امین الملک ۴۰
علی خان حاجب الدوله ۲۳
علی خان ملک الشعراء ۱۹۳
علی راهجیری ۱۸۷
علیرضا دکنی (شاه) ۸۳، ۸۴
علیرضا ولی (شاه) ۸۳
علی کنی (حاج ملا) ۱۵۵، ۱۶۰

علی گنابادی (ملا) ۱۱۹

علی قلی خان ۲۰، ۲۱، ۲۴

علی خان سواد ۱۰۶

علی طباطبایی (سید) ۱۶۷

علی محمد باب (سید) ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

علی محمد نوری ۱۷۷

علی مرادخان ۱۹، ۵۳، ۱۰۵

علی منظوری ۱۸۸

علی نقی اصطهباناتی ۸۱

علی نقی شیرازی (میرزا) ۱۸۸

علی نوری مازندرانی (ملا) ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰

علی همدانی (میرسید) ۷۸

عمر ۱۸۱

عیاشی سمرقندی ۱۴۳

عین القضاة همدانی ۶۹

غ

غزالی ۷۴، ۱۵۲

غلامحسین درویش طالقانی ۲۱۸

غلامحسین یوسفی ۷۵

غلامرضا انصافپور ۱۹۹

غلامرضا ورهرام ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۳۳

غلامعلی نیشابوری ۷۹

غلام محی الدین نامی ۱۹۲

ف

فاضل قمی (میرزا ابوالقاسم) ۵۵: ابوالقاسم قمی

فخرالدوله ۹۰

فخرالدین ۱۵۰

فخرالدین عراقی ۷۱

فرانکلین ۲۰۵

فرعون ۱۰۸

فرمانفرما ۲۲

فروغی بسطامی ۱۸۷

فریدالدین محمد ابراهیم عطار نیشابوری ۶۹

فریدون آدمیت ۳۴، ۴۰، ۵۹، ۱۳۳، ۱۵۹

فضل الله ساوجی (میرزا) ۱۸۸

فضل الله گرگانی ۲۴

فضل الله نوری (شیخ) ۱۴۷، ۱۶۱

فلاندن ۲۱۲

فوریه ۶۰

فیاض ۷۴

فیروز میرزا نصرت الدوله ۲۱۷

فیض علیشاه ۸۳، ۸۵

فیض کاشانی ۷۴

ق

قاآنی شیرازی ۱۸۷

قاسم خان فروغ ۱۹۳

قاسم شیراز (آقا) ۱۳۲

قاسم غنی (دکتر) ۷۵

قاضی عضدالدین ۸۰

قرة العين ۱۳۸

قزوینی (علامه محمد) ۱۸۶

قطب الدین تبریزی ۱۱۵، ۱۱۶

قطب الدین شیرازی ۱۱۶

قطب الدین محمد حسینی ذهبی ۷۸، ۷۹

قطب الدین محمد تبریزی شیرازی ۱۶۶: قطب الدین شیرازی

قطب العارفین ۹۷

قلی خان شاهی ۲۱۵

قونوی ۷۴

قیصری ۷۴

ک

کاتب السلطان ۱۸۸

کاظم خراسانی (ملا) ۱۲۳

کاظم رشتی (سید) ۹۱، ۹۸، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱

کاظم سبزواری ۱۷۵

کبری (نجم‌الدین) ۷۰: نجم‌الدین

کربلایی قربان ۳۴

کریم خان ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۳۱، ۵۲، ۵۳، ۸۴، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۳

کلباسی ۱۷۸

کلنل لیاخوف ۲۳

کلیم ۲۱۲

کمال‌الدین عطیة‌الله (شاه) ۸۳

کمال‌الدین عطیة‌الله دوم (شاه) ۸۳

کمال‌الدین مسعود خجندی ۷۱

کمال‌الملک ۱۹۶، ۱۹۷

کنت دوگویی ۱۷۱

کوتز بوئه ۱۹۸

کوثر علیشاه ۵۶، ۹۱، ۹۲، ۹۸

کومت ارتور دگویی ۱۳۲

کوهمره‌ای ۱۹

کیکاووس جهاننداری ۱۹۸، ۲۱۶

ل

لکه‌هارت (لاکه‌هارت) ۱۵، ۲۸، ۱۹۲

لطفعلی خان زند ۲۰، ۴۶، ۸۶، ۱۹۳

لطفعلی شیرازی ۱۹۷

لومر ۲۱۵

م

- محدث قمی ۱۴۸
محراب گیلانی ۱۷۷
محسن اعراجی (سید) ۱۴۷، ۱۰۲
محسن فیض کاشانی ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۵: فیض
محمد (ص) ۱۱۶
محمد ابراهیم ۱۹۴
محمد ابراهیم خان امین السلطان (آقا) ۴۲
محمد استرآبادی (میر) ۱۴۷
محمد اقبال ۱۷۱
محمد اکمل بن محمد صالح اصفهانی ۱۴۲
محمد امین ۱۵۵
محمد باقر (حاجی میرزا) ۱۲۸
محمد باقر (ملا) ۷۴
محمد باقر اصفهانی ۹۶، ۱۸۸
محمد باقر اصطهباناتی ۱۷۸
محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی ۱۰۱، ۱۴۴: بهبهانی
محمد باقر شفتی اصفهانی ۱۴۷
محمد باقر هزار جریبی ۱۴۹
محمد بن اسماعیل بن بریع ۱۴۸
محمد بن علی بن الحسین ۱۴۳
محمد بن مرتضی ۷۴
محمد بید آبادی ۱۱۶، ۱۶۷، ۱۷۷
ملا محمد تقی ۱۲۶
محمد تقی همدانی (میرزا) ۱۳۳
محمد تنکابنی (میرزا) ۱۶۷
محمد جعفر خان حقایق نگار ۲۴

محمد جعفر کبودر آهنگی ۸۹

محمد جعفر لاهیجی ۱۶۹

محمد جعفر محبوب ۸۵

محمد جعفر همدانی ۹۱، ۹۰

محمد جنگلی ۵۶

محمد جواد (شفایی) ۱۷۴: شفائی

محمد جواد مشکور ۷۸

محمد حسن اصفهانی (حاج) ۴۱، ۸۹

محمد حسن امین الضرب ۴۳

محمد حسن بن باقر نجفی ۱۵۵

محمد حسن بیگ افشار ارومی ۱۹۵

محمد حسن خان قاجار (آقا) ۱۸

محمد حسن شیرازی (میرزا) ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰

محمد حسن ممقانی ۱۶۰

محمد حسین اصفهانی (حاجی میر) ۱۰۲، ۱۵۰

محمد حسین خان فاضل گروسی ۱۹۳

محمد حسین خان مروی ۹۰

محمد حسین حسینی طهرانی ۱۱۷

محمد حسین سیفی ۱۸۸

محمد حسین شیرازی ۱۸۸

محمد حسین کاتب السلطان ۱۸۵

محمد حسین مازندرانی ملاباشی ۵۴

محمد خان ۲۱

محمد خان زنگنه ۳۵

محمد تقی اصفهانی ۱۸۴

محمد تقی خراسانی ۱۷۷

محمد تقی شیرازی ۱۶۰

محمد تقی قاضی (میرزا) ۱۰۲

- محمد تقی مجلسی ۷۴
محمد خان مجدالملک ۲۴
محمد خبوشانی (شیخ حاج) ۷۹
محمد خوانساری ۱۸۷
محمد خان نقاشباشی ۱۹۷
محمد داوری شیرازی ۱۸۵
محمد رحیم بیگ ۱۸۷
محمد رضا دائی ۱۷۱
محمد رضا شفیعی کدکنی ۷۵
محمد رضا قمشه‌ای ۱۷
محمد رضا کلهر ۱۸۷
محمد رضا همدانی (ملا) ۵۶، ۹۱، ۹۶
محمد رفیع ابن محمد شفیع تبریزی ۱۰۱
محمد رونق کرمانی (میرزا) ۸۷
محمد شاه ۲۲، ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۹۱، ۱۳۴، ۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۸
محمد شاه دکنی (سید) ۸۳
محمد شاه گورکانی ۲۱۲
محمد شفیع تبریزی ۱۸۴
محمد شیرازی (حاجی آقا) ۹۶
محمد صادق ۲۱۷
محمد صادق نامی ۲۰
محمد صالح برغانی (حاج ملا) ۵۶
محمد ظاهر خان ۱۹
محمد طباطبایی بروجردی (آقا سید) ۸۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۰: بحر العلوم
محمد علی (آقا) ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳: بهبهانی
محمد علی ابن محمد باقر اصفهانی ۱۰۴: محمد علی (آقا). بهبهانی. محمد علی بهبهانی
محمد علی اصفهانی ۱۴، ۲۰۲
محمد علی بهبهانی، ۵۴، ۷۶، ۸۵، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۱۸: محمد علی (آقا). بهبهانی.

میرزا ابوالقاسم (فاضل قمی) ۵۵: فاضل قمی

میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام ۵۱

میرزا بابا ۱۱۷، ۱۹۳ (بابای شیرازی) ۷۹

میرزا باب امامی الحسینی ۱۹۷

میرزا باقر مجتهدی ۶۰

میرزا بزرگ غفاری ۱۹۶

میرزا تقی الماسی ۱۶۵، ۱۶۶

میرزا تقی خان امیرکبیر ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵: امیرکبیر

میرزا تقی شیهر ۵۶

میرزا جان ۱۹۷ (میرزا جانی) ۱۳۳

میرزا حبیب‌الله ۱۵۶

میرزا حسن ۱۹۳ (شیرازی) ۳۴، ۱۵۷ (حکیم) ۱۷۵

میرزا حسینعلی بهاء ۱۳۵

میرزا رضا ۱۸۷ (رضای کرمانی) ۲۳

میرزا زین العابدین ۵۸

میرزا سنگلاخ ۱۸۵

میرزا سید علی ۱۱۶

میرزا عبدالحسین ۸۵

میرزا عبدالفله ۲۱۸

میرزا علاءالدین ۱۸۲

میرزا عباس ۱۴۰

میرزا عبدالنبی شیرازی (آقا) ۷۹

میرزا علی ۸۲، ۱۶۰

میرزا علی اصغر ۶۰

میرزا علی خان قاجار ۹۹

میرزا کوچک ۹۸، ۱۷۸

میرزا احمد ۱۸۲، ۱۹۳

میرزا محمد علی (حاج) ۷۹

میرزا احمد علی ۱۸۴

میرزا مهدی ۱۰۴

میرزا یحیی صبح ازل ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹

میرزای آشتیانی ۱۵۹

میرزای یزرگ (شیرازی، مجدد) ۱۵۸

میرزای قمی ۸۷، ۱۱۱، ۱۱۸

میرداماد ۷۴

میرعماد ۱۸۷

میر محمد باقر ۷۴

میر معصوم ۱۰۳

میسین ریمی ۱۳۸

مینو رسکی ۱۶

ن

ناپلئون اول ۳۲

نادر (شاه افشار) ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۱۸۱،

۱۸۹، ۲۰۸ (نادرقلی) ۱۵

ناصرالدین شاه ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۹۹،

۱۳۸، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۱۵

ناصرالدین میرزا ۱۳۴

ناظم الاسلام کرمانی ۲۴، ۳۴، ۴۰، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰

نجفقلی حبیبی (دکتر) ۱۷۳، ۱۷۴

نجفقلی خان صمصام السلطنة ۲۴

نجم الدین (ابوبکر عبدالله بن محمد رازی) ۷۰ (خیوفی) ۷۰: کبری

نجیب الدین رضا ۷۹ (زرگر تبریزی) ۷۵، ۷۹

نجیب الدین علی بزعرش شیرازی ۷۰

نجم الدین کمال کوفی ۸۲

نجیب مایل هروی ۱۶۸

ندرقلی ۱۵

نصرالله اردبیلی ۵۶، ۹۵
نصرالله حکیم قمشه‌ای ۱۷۸
نصرالله میرزا ۵۳
نظام الدوله ۱۳۲
نظام علی شاه کرمانی ۱۱۵
نعمت الله ۷۱، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۴، (جزایری) ۱۳۰
نورالدین عبدالرحمن جامی ۷۱
نورالدین نعمت الله بن عبدالله... ۸۰
نورعلی برومند ۲۱۸
نورعلیشاه اصفهانی ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹،
۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۴۸، ۱۵۰
نیکی. ر. کدی ۳۴، ۱۵۹

و

وجید ۱۳۷، ۱۳۸، (بهبهانی) ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۳،
۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲: آقا محمد علی، محمد علی بهبهانی
وحیدالاولیاء ۸۱
وصال ۱۸۵
وفاعلیشاه ۱۰۰
وکیل الرعایا ۱۸: کریم خان
ویس خان (شیخ) ۱۹
ویلم فلور ۱۵
ویلس زدکترح. کریستن) ۲۱۷

ه

هادی سبزواری، (ملا) ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
هادی مجم آبادی تهرانی ۱۶۰
هادی هدایتی (دکتر) ۲۰، ۳۰
هارفورد جونز ۲۱
هاشم اشکوری (میرزا) ۱۷۸

همایون فره‌ورزشی ۲۱۶

ی

یحیی خان مشیرالدوله ۴۱

یحیی دارایی ۱۳۵

یحیی دولت‌آبادی ۱۵۹

یحیی معاذ الرازی ۶۸

یدالله شکری ۱۹۷

یغمای جندقی ۱۸۷

یوسف آشتیانی (میرزا) ۱۷۳

یوسف فضایی (دکتر) ۱۷۳

یوسف فضایی (دکتر) ۱۷۳

- محمد علی بیک ۱۸۲
محمد علی خان ۱۸
محمد علی زنجانی ۱۳۵
محمد علی شاه قاجار ۲۱۷
محمد علی طباطبایی (میرزا) ۱۸۲
محمد علی طبسی (ملا) ۸۵
محمد علی عصار ۱۸۲
محمد علی قوچانی ۱۸۶
محمد علی کاشی‌پز ۲۱۶
محمد علی کرمانشاهی ۸۷، ۱۰۲: محمد علی (آقا): بهبهانی. محمد علی بهبهانی.
محمد علی مؤذن خراسانی ۷۹
محمد علی مظفر اصفهانی ۱۷۷
محمد علی معلم حبیب آبادی ۱۶۷
محمد علی میرزا ۲۳
محمد غزالی (امام) ۷۴، ۱۱۷: غزالی
محمد فشارکی اصفهانی ۱۵۸
محمد کاظم ۲۰۳
محمد کاظم اصفهانی ۹۶
محمد کاظم خراسانی ۱۶۰
محمد کاظم طباطبائی یزدی (سید) ۱۶۰
محمد کریم خان ۱۲۸، ۱۲۹
محمد لاهیجی (شیخ) ۵۶، ۷۹
محمد مجتهد (سید) ۵۳
محمد معین (دکتر) ۱۲۶
محمد مقتدی الکارندهی ۷۵، ۷۸: پیرپالاندوز
محمد ممقانی (ملا) ۱۳۴
محمد مهدی امامی ۱۹۵
محمد مهدی شهرستانی ۸۶، ۱۱۰

- محمد مهدی طباطبایی (۱۰۸)، (اصفهانی) ۱۷۵
محمد مهدی ملک الکتاب ۱۸۸
محمد مهدی نراقی ۹۱، ۱۵۲، ۱۵۳
محمد میرزا سیف الدوله ۹۹
محمد ناصر خان ظهیرالدوله ۹۹
محمد نوربخش (سید) ۷۸
محمد نیشابوری (میرزا) ۱۲۵
محمد ولی خان تنکابنی ۲۳، ۲۴
محمد هاشم درویش شیرازی (آقا) ۷۹
محمود بهبهانی (آقا) ۱۱۶
محمود حسینی شیرازی ۱۵۷
محمود حکیم (میرزا) ۱۸۵
محمود خان ملک الشعرا ۱۹۱
محمود شبستری (شیخ) ۷۰
محمود نظام العلماء (حاجی ملا) ۱۳۴
محمود هدایت ۱۹۹
محمی الدین ۷۱، ۱۰۱
محیط طباطبایی ۱۳۳
مجذوبعلی شاه ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۵۰
مجدالدین بغدادی (شیخ) ۶۸
مجلسی ۸۷، ۱۰۳، ۱۵۵ (اول) ۷۴ (دوم) ۷۴
مرتضی انصاری (شیخ) ۱۱۹، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸
مرتضی مطهری (آیت الله شهید) ۱۲۹
مریم میراحمدی ۴۷
مستعلیشاه ۵۶، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۱۶
مستوفی الممالک ۱۷۳
مسعود قاسمی ۷۵
مسعود همایونی ۹۰

- مسیح (ع) ۱۹۴
مشتاق ۸۴، ۱۱۶
مشتاقعلی شاه ۸۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۲، ۲۱۴
مشرف بن مصلح سعدی شیرازی ۷۰
مشهدی علی بابای فراش ۱۹۴
مصطفی اصفهانی ۱۹۷
مصطفی قلی خان زنگنه ۸۵، ۹۵
مصطفی قمشه‌ای ۱۷۷
مظفرالدین شاه ۲۳، ۶۲، ۶۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶
مظفرعلیشاه ۱۱۶
معتمدالدوله فرهاد میرزا ۴۳
معروف کرخی ۸۲
معصومعلیشاه دکن (سید) ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۵۶
مقدادی (بهرام) ۱۰۱، ۱۰۳
مقدس اردبیلی ۱۴۴
مقصود علی ۱۱۲
ملا اسکندر ۹۳
ملا جمشید ۱۶۷
ملا حسین سبزواری ۱۷۰
ملا حمزه گیلانی ۱۶۵
ملا حیدر ۱۰۰
ملا زفیع ۱۶۶
ملا سلطان ۱۱۷
ملا صدرا ۷۴، ۱۲۶، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷
ملا عبدالله ۸۴
ملا علی کنی ۶۱: علی کنی
ملا علی نوری ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵: علی نوری

ملا محمد تقی ۱۳۵

ملک الخطاطین ۱۸۸

ملک محمود سیستانی ۱۵، ۱۶

منتخب الدین رازی ۱۴۳

منوچهر امیری ۵۹

منوچهر صدوقی سها ۱۷۸

منور علیشاه ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۶۸

موسی کاشف الخطاء (شیخ) ۱۵۵، ۱۵۶

مولانا ۹۰، ۹۷، ۱۵۲

مولوی ۷۰، ۱۰۸، ۱۱۷: مولانا. جلال الدین محمد

مونسلعیشاه ۱۰۰، ۱۱۶

مهدعلیا ۳۸، ۳۹

مهدی (حضرت علیه السلام) ۱۰۱

مهدی بحر العلوم ۱۱۵، ۱۴۷

مهدی بیانی ۱۸۲

مهدی خراسانی (میرزا) ۱۰۲

مهدی سبزواری ۱۷۰

مهدی شهرستانی ۱۰۲

مهدی شهید مشهدی (میر) ۱۴۷

مهدی مجتهد (میرزا) ۵۴

مهدی ملک زاده ۲۴

مهدی نراقی (ملا)

مهر علی اصفهانی ۱۹۳

میر حمزه (امامزاده) ۵۲

میرزا آقاسی ۳۵، ۵۶، ۸۹، ۹۵، ۱۳۳، ۱۳۴

میرزا آقاخان ۳۸، ۳۹، ۶۱: میرزا آقاخان نوری. آقاخان نوری

میرزا آقاخان نوری ۱۹۵: میرزا آقاخان. آقاخان نوری

میرزا ابوالقاسم ۳۵، ۵۸، ۱۰۱